

هویدا است ، نامه خراسان يا پرچم ثاني به «اميد» مبدل شده است ، اين بازي عجيب خراسان در سالهاي گرم جهاد آغاز گرديد ، عياري از خراسان ، كمب خراسان و نامه خراسان هريك تفصيلي دارد كه درين جا بحث اندكي بر آن خواهيم داشت .

دريكي از شماره هاي اميد (۲۵۹) دو مطلب از جرايد افغان ملت نشر شد ، كسانيكه بروش هاي جريده اميد بلد بودند گفتند: اميدي ها مدتي با اين دومطلب نشخوار ميكنند ! همان بود كه نوشته هاي بي سر و صورت «ده كجا درختها كجا ؟» آغاز گرديد . جريده اميد دوام يك دسيسه ناكام است و هنوز ميتواند در هر هفته نشر شود و به سمت هاي خاص خود برود اما ساير نشرات مشكل مالي دارند و نميتوانند مرتب نشرات نمايند . خوش طبعان اميد را پرچم ثاني گفته اند چون اميد يك طرفه ميگويد و كمتر ميشنود ، نويسندگان اميد از دو قماش تركيب يافته اند : يكي مامورين بر عهده دوره شاهي با همه سوابق چاپلوسي ، رشوتخوري و مداحي ... كه به نامه هاي مستعار مي نويسند ، اين دسته مردم در زمان شاهي هم چيزي نبودند حالا كه به مخالفت پادشاه و خانواده شاه نوشتند به صفر ميرسند . اكثريت مردم از ايشان بحيث نامردان نفرت دارند . عده ديگر را دربار زاده بايد گفت كه پسران وزرا و جنرال زادگان حزب منفور پرچم در دوره شاهي مي باشند .

اگر به كتابخانه كانگرس سري بزنيد روزنامه هاي اصلاح و انيس همان دوره را مطالعه كنيد به صدها مقاله كه سراها مدح و ثنا شاه است مي بينيد كه همين اميدي ها نوشته اند . همچنانيكه آن گفتار شان دروغ ، ريا و منافقت بود اين نوشته هاي شان مانند آن اعتبار ندارد ، اين دسته را «بي مسلك» مي گفتند . «بي مسلك» در ادبيات ملي اشخاص بودند چاپلوس ، گنهكار ، استفاده جو و منافق كه بر هر يك اين نويسندگان مغرض و بي معلومات اكنون هم اطلاق ميشود . حالا يك مثال از يك شخصيت با مسلك بايد آورد :

استاد محمد ابراهيم صفا يك نويسنده ، شاعر و دانشمند بزرگ ملي و مردمی بود كه چهارده سال را در حبس گذرانيد . او بود كه عقب ميله هاي زندان شعر «لاله آزاد» را به جامعه فرستاد . طوريكه غلام حبيب نوابي يك عسکر دوره مكلفيت اين شعر را از او گرفت و براي نخستين بار بنام شاعر بي نام در كنفرانس ليسه حبيبيه خوانده شد و چنان در آن فضا تأثير افگند گويي تالار بحرکت درآمد . دران شعر گفته شده بود : «من لاله آزادم ...» استاد صفا مي گفت : در محبس به طالب العلم منطق درس مي دادم كه اين نوت ها بعداً بنام اصول منطق جاب و نشر شدند .

استاد به يكي از دوستان خود گفته بود : پادشاه وقت از من خواست به شهزاده ها فلسفه و منطق درس بدهم ، من عرض كردم كه معلمي چيزي است و دانشمن منطق چيزي ، حضور فرمودند راست مي فرمائيد . ان دوست استاد را پرسيد بود چرا قبول نكرديد؟ استاد جواب داده بود : بعد از چهارده سال زندان ، لاله گي ! ولي افغانستان كشورم است و مشوره هاي من هميشه در خدمت مردم قرار نلرد .

مردم استاد را احترام مي كردند چون «بامسلك» بود . بي مسلك و با مسلك اصطلاح خاص همان جامعه و زمان است . درست در مقابل اشخاص بامسلك كه مثال ان داده شد همين بي مسلكان و نويسندگان پرچم ثاني «اميد» قرار داشتند ؛ نفي و انكاري در بين وجود ندارد

طوريكه خوانده و شنيده ميشود اين موضوع از مدتيست طرف بحث و گفتگوي عده از نويسندگان كه در اندیشه نجات كشورند در هر محفل و هر جابزيان و بيان قرار گرفته و هريك در آنباره بسهم درك و اندیشه خود مثبت يا منفي اظهار نظر کرده و بعضا باين نظر اند كه چون درك و نظر ظاهر بابا از اكمل ادراك و نظريات است بايد قبول و در عمل پياده شود و بدون تعلل براي نجات مملكت و رهنمائي با عجله روانه افغانستان گردد . اما كمتر باين فكر اند كه ظاهر بابا نيز بحيث يك انسان فكور از خود فكر و نظري دارد !

در اين هيچ شك نيست كه او ميخواهد در اين مقطع زمان و در اين شرايط ناگوار كشور بسهم خود در راه نجات آن مصدر خدمتي شود تا مملكت از اين بدبختي و تباهي و ترس از بين رفتن از صحنه گيتي نجات يابد . اما چطور ؟ بچه وسيله ؟ با چه قوت و قدرت عملي ؟ در حاليكه امروز ما و مردم دنيا از شرق ، غرب ، شمال و جنوب مشاهده مينمائيم كه متاسفانه مملكت از طرف قوتهاي مختلف با اصطلاح مجاهدين و طالبان عملا اشغال و تصاحب شده كه حيف و افسوس است اين نام ها و اين اسم پاك و مبارك علم و دانش را بالاي اين نوكران و اجيران آله دست اجنبي

گذاشت ؛ مملكت در حال تجزيه و از همپاشي است و در بدترين وضع و حال گرفتار كه البته رنج و صدمه آنرا مردم بيچاره اش تحمل مينمايند ، نه چوكي دارهاي ولايت هاي افغانستان ...

اگر ظاهر بابا طوريكه مردم اصرار دارند با افغانستان برود ، بايد باستقبال از سرنوشت نجيب و برادرش در حاليكه او بيك مرجع مصئون و طرف احترام جهانيان پناه برده بود كه حتما بايد محفوظ و مامون ميمانند ، بشتابيد .

باز هم بتكرار و تا كيد ميگويم كه كلمه علم و دانش كه بالاي طالبان اطلاق ميشود اينها فاقد ارزش اين لقب بوده مردم از آنها نفرت و انزجار دارند و اين وضع روز بروز با فزوني بوده ، اينها هرگز و ابد ابرديگران كه همه آنها طرف نفرت

نسله‌های امروز و آینده افغانستان قرار خواهند داشت هیچ برتری و بهتری ندارند ظاهر باباچطور میتواند بالای این نوع مردم اعتماد نماید و اگر احیانا و بفرض محال اعتماد و حساب هم بنماید، پس طوری که قبلا اشاره شد، بکدام قدرت و کدام حمایت بافغانستان برود؟ از ما فراریان که در سرتاسر دنیا به لکها نفرتخمین می شویم چطور میتواند یک قدرت نظامی را علیه این اشغالگران پاکستانی تنظیم نماید؟ کدام ما حاضر و آماده هستیم برای کشیدن غاصبین از خاک خود در بیرون از افغانستان بسیج شویم؟ از طرف دیگر مداخله پاکستان علنی بوده طالبان را برای اهداف و مقاصد خود تقویت و کمک میکنند و شاید پاکستان در نظر داشته باشد افغانستان را از نقشه گیتی محو و نابود ساخته یا جزئی از ایالات خود سازد اما مردم قهرمان افغانستان در برابر هرجاوزه قد علم کرده انشاء الله توطئه های دشمنان را خنثی خواهند ساخت. خلص کلام اینکه رفتن ظاهر بابا به نزد طالبان بنظر من مصلحت نیست. و من الله التوفیق

## دیوه مجبور غل لاس چری شو

محمد کاظم بیمار الکوزی  
دکابل پوهنتون پخواني استاد

دفروري دمیاشتی په شلمه ۹۸ کال دبی بی سی رادیو پخپلی نړی والی خپرونکي وویل چه په کابل کی دیوه جوان غل لاس چه دیوه دوکان خخه یی غلا کړی وه، دکابل د خلکو په حضور دداکترانو په وسیله پری (قطع) شو او اسلامي حکم پری جاري شو. اسلامي حکم باید په هرجا تطبیق او جاري شي او که یواځی په یوه غریب او مجبور غل؟ هغه غل چه دخپل ځان او فامیل دساتنی لپاره ئی په دغه کار اقدام کړی وو! هغه غل چه نه دومره عالم و، اونه دومره فاضل! هغه غل چه نه ئی قدرت درلوده اونه ئی بل کوم مدرک! هغه غل چه نه ئی کار درلوده او نه ئی روزگار! که داسلامي احکامو دتطبیق په برخه کی ژور فکر وشي الله پاک حتی دقاتل په عفو هم تاکید کړیدی. مخکینی لدی چه یوحکم تعمیل شي، تحلیل ئی ضروري دي. خدای پاک مشوره او دهر آیات تحلیل هم ویلي دي. دیوه جوان انسان معیوبول او دنور داړدو بارول انساني عمل ندي. که غلا حرامه وي

چون خودشان زنده هستند و باید بگویند که همینطور بود یا خیر؟ شما از صبور بغماني، صفا، بسمل و دیگران مسلک را آموخته بودید؟ نه! ازین سبب دشنام و توصیف این بی مشکلان اهمیتی ندارد، ولی میدانید توهین این بی مشکلان در حق رجال و کتله های مردم چه بار آورد؟ خود به چشم سر مشاهده می کنند؛ اما مسلک شبیه برجمی دارند و از کار خود راضی هستند.

زمانی اعلحضرت به غرض تداوی چشم به اروپامیرفت مداح درباریا نویسنده عیاری از خراسان قصیده سرود که يك بیت آن اینست:

اگر غباری بیفتد به چشم انورشاه شود آتش بر سر ملت دانشورشاه  
استاد صفا وقتی قصیده را در روزنامه انیس خواند خندید و گفت: «مداحی را خوب میداند و شاعری نمی داند.» در مصرع اول که غبار آورده است در مصرع دوم آتش درست نیست باید چنین می گفت:

اگر غباری بیفتد به چشم انورشاه شود خاک برسر ملت دانشورشاه  
انتقاد مفصل استاد موجود است شاید روزی نشر شود.

تحویلدار کاغذ تشناب دفترحضرت مجددي ازبول جهاد اشک خراسان نوشت و جاب کرد؛ درین اثر او گفت: «ما از ایران و پاکستان شرمنده می باشیم، از گذشته که با این دو برادر رویه نیک نداشتیم.» همین نویسنده اشک خراسان در دربار افندی صدای پرندگان را می کشید تا نواسه های افندی خنده کنند. «سرکه نو ساله شیرین میشود.» سفیر کبیر دوره شاهی «مسعود و ارام» میشود و همچنان در راه خیانت به وحدت ملی «روان» است؛ صوفي عشقري می گوید:

فقیر بینوای شرمسار (!!) است «روان» است عشقري با دست خالی  
خوب باز میگردیم به نویسنده عیاری از خراسان و چشم پادشاه: مداح و مسخره قصیده خود را برای پادشاه خواند و چنان گریست که اعلحضرت گفت: «بس است که تو چشم خود را از دست ندهی!» تحویلدار کاغذ تشناب چند بار بر شخصی تاخته است که مردم چهاربار او را انتخاب کرده اند، بلی ان شخصیت تنها نبود، نیست و نخواهد بود اگرچه مرحوم شده است ولی هستند کسانی که مسؤولیت دفاع دارند.

برای روس پرست، ایرانی مشرب و هندو خوی، صوفي عشقري کابلی چنین گفته است:  
بحق و باطل اسلام و کفر بحث مکن که رحم رحم درست است و رام رام غلط  
مرا به قول تو دیگر چه اعتبار بود که حجت تو بود کذب والتزام غلط  
بزه خشک خودای زاهد چه مغروری ز سجده است نماز تو تا قیام غلط  
به این امید ز قاصد خط گرفتیم که یار سهو نموده است کرده نام غلط  
اکنون روشهای جریده امید به حیت پرچم ثانی روشن است. نویسندگان آن! از همان قماش اند یا این نو نویسندگان این تخته سیاه را برای مشق و نوآموزی استفاده میکنند.

امید مدافع دسیسه شمال ۱۳۷۱ به رهبری دوستم، امید مدافع معاهده تفرقه افکن خنجان، امید مدافع اوربند های مسعود باروسها در زمان جهاد، امید به امید خانه بر اندازی بنام خراسان، اما امید خدمتی نیز انجام داد که وطنپرستان را از نیات و اغراض خود باخبر ساخت. آنچه در ضمیر این اشخاص بود قبلا دانسته نبود، عمق بدبینی و بی اعتنایی ان نسبت به اقوام دیگر با مسایل ملی اکنون فهمیده میشود. يك هوشدار و آگاهی بود که باخبر باشید دشمنی ما با تاریخ و کلتور افغان سرسری نیست، ما خراسانی می باشیم، پرچمدار ایران، روس پرست و هندو یوی.

رهين ! افندي، حضرت، دوستم، مسعود، روس و ملي غورځنگ بودن بالاخره چه؟ " هيچ ! " شاعر معروف شايق مي گفـت : " هيچ " مرغي است كه بري از هر مرغ داشته باشد و نامش گم باشد.

جريده اميد مظهر بي سواد ي و بي ادبي است. نويسندگان ان درين اواخر همه بلاتفرقي مداحان و جابلوسان دربار شاهي، وزير زادگان و جنرال زادگان اند و چنان به اتفاق به يك طرف دندان مي زنند كه اصل «دندان زن» حيران مانده است. به گونه مثال تفرقه اندازان اميد يا برچم ثاني به پوهاند نادر عمر كه يك شخصيت شناخته شده ملي است به خاطر يك كلمه «چهن پوشان» چه نگفتند؟ و آنچه استاد نادر عمر در مورد بازگشت روسها عنوان نمود جواب ارائه نشد، چون جواب نداشتند. و چون نويسنده مضمون خود يك كمونست شناخته شده برآمد

ابو مسلم خراساني : نااميدها از شاهان و امپراتوران افغان رو به اشخاص عادي مي اورند مثل بچه سقو **راشاهي**.

مي گويد: بچه سقو درباره چنار از طرف انگليس ها دوباره به افغانستان فرستاده شد. فرمان همكاري با او از طرف انگليس به بازو او به شكل تعويذ بسته و عكس آن را در كتاب جحيث سند تاريخي درج نمودند. اميديان از غرور و ناهمفي آنقدر دروغ و مبالغه آميز درباره محمد وليخان نوشتند كه اگر بخاطر اعتماد و نزديكي مرحوم امان الله خان بامحمد وليخان، مردم براي او حرمتي قايل بودند، آنهم زاييل شده ميروند. ابومسلم را چرا منصور خليفه بغداد كشت؟ براي اينكه او خود را پسر حرامي يكي از اعمام خليفه بغداد مي دانست. منصور خليفه بغداد به او گفت: آنچه تو كردي از اقبال مابود بالاخره خود را از خانواده ماگفتي به دلايل نامشروع.

يعقوب فاتح خراسان و مؤسس دولت سيستان بشمول تمام ايران تا سرحد بغداد را از جهت نااكامي خراساني مي گویند درحاليكه او سكزي بود و قيامش بر ضد امراي خراسان. اين حقيقت بر همه مؤرخين هويداست و ما كلمات خود يعقوب را داريم كه از خراساني بودن نفرت داشت و يك افتخارش اين بود كه سيستاني و سكزي است. پس اگر اخلاق نويسندگان اميد سرچشمه از بچه سقو **راشاهي** باشد بايد همانطور نامرد، نامشروع و جابلوس باشند. آن ها همه ناموفق و ناکام بودند و پيروان شان به همان سرنوشت دچارند.

دريكي از شماره هاي اميد جاويد كه پوهاند هم بود نوشته است: سلاطين غور دري زبان و تاجك بودند اين جاويد سالها پيش غلط مي نوشت كه در همان وقت به او گفته شده بود. اکنون شواهد زيادي موجود است كه اين ادعا در وقت و زمان سلاطين غور و قبل از آن هم غلط و بي بنياد ثابت شده است و اسناد معتبري در زمينه هم موجود است. اين موضوع بحث طولاني است و در رساله بي نوشته شده است تا پرچمداران بدانند و ذهن خود را روشن نمايند. اما به شما جوابي داده نمي شود چون در نظر مردم همان آفتابه جي، قابجي باشي جابلوس و بي مقدار مي باشيد كه در زمان اعلحضرت محمد ظاهرشاه بخاطر مصلحت ملي درمقامهاي صاحب، وزير و سفير عز تقرر نموديد. چون نمك حرام، بي پاس و روز چلان بوديد بر خلاف آن پادشاه عادل و مصلح برخاستيد و خود را انقلابي و برچمي روس پرست قلمداد كرديد. مشاورين ببرك كارمل، مليشه هاي نحييب و كارمل اين حيثيت را از كجا بدست اورند كه بر خدمتگاران و مبارزان بتازند؟ آنهم درحال ناکامي سياسي و نظامي مليشه هاي كمونست!

وقتي اميديان بي بضاعت، چشمان خود را مي بندند گمان دارند استدلال شان قبول شده است، درحاليكه چنين نيست. تفرقه افگني از نامه خراسان شروع شده است: آنجا گفتند ما بنسئون شاهي نمي خوايم، ابارتايد بنسئون را عنوان كردند، لويه جرگه را محكوم كردند، هنوز

او جزائي دلاس پري كول وي، آيا دغه حرام عمل دتولو دپاره حرام دي او جزائي بايد په تولو تطبيق شي او كه بواخي په غريبو؟ هغو كسانو چه دوطن ملي سرمايه غلا كړه! هغو كسانو چه دوطن بانگونه غلا كړل او غلا كوي ئي! هغو چه دوطن معدنونه غلا كړل! هغو چه دوطن لعلونه او لاجوردونه غلا كړل! هغو چه دوطن شتمني ئي غلا او خارج ته پوره! هغه قدرت منو غلو چه دوطن دبجيانو ناموس ئي غلا كړ! هغه قوماندانانو چه دمظلومو خلكو لور گاني، سبخي او حامن غلا كړل! هغه تش په نامه رهبرانو چه په مليونونودالرونه دوطن خخه غلا او دخارج په بانكونو كي ذخيره كړل! چا ورته خخه وويل؟؟ حتي چاورته دغل نوم هم ونه وايه!! لاس اويا گوته پريكول خو هيخ امكان نلري! آيا اسلامي عدالت همدا دي؟ آيا اجتماعي مساوات او برابري همدي ته وائي؟؟ آيا رهنموني مسلمانان او دينداري همدي ته وائي؟ آيا قران پاك او داسلام مبارك دين په كوم خاي كي ويلي دي چه د آسماني قوانين يواخي او يواخي په غريبو تطبيق كړي او غريب نور هم در په در كړي؟! او د قدرت رهبران او ملايانو ته هيخ مه وائي؟ اسلام كله او په كوم خاي كي تبليغ تبليغ كړي دي؟ اسلام كله داويلي دي چه آسماني قوانين دي په غريبو تطبيق شو او قدرت مند دي ميراوي؟! نو كه چيري داسلام او قران تبليغ او تطبيق پدي شكل وي دوطن ديوه شاعر دقول په اساس:

اگر اين مسجد است و اين ملا  
حال طفلان خراب مي بينم!

يادونه: داستاد كاظم بيمار هيخ تكي چه دلته مطرح سوي دي ديو قانوني دولت له خوا چه بشري كرامت ته خه اهميت قايل وي دتوجه وړ به وگرخي. خو برسيره له دي، هغه اساسي تكي چه دغلا مخنيوي كولا ي سي، دولت لمړني مكلفيت ته مربوط كيږي چه بايد خلكو ته دكار او استخدام امكانات ترسره كړي. يو حكومت چه خلكو ته كار او دودي وركولا ي نشي دلاس پريكولو حق او صلاحيت هم نلري. اداره.

## شماره مسلسل ۷۰

جای مناسب که همه اشتراک نموده  
بتوانند بعقیده من و بعضی از دانش  
مندان روم - ایتالیا میباشند.  
چرا این کنفرانس در روم تشکیل گردد؟  
بنظر من اول اینکه به هدف نزدیک  
شویم و آن هدف مقدس برای همه نجات  
و استقلال افغانستان، ختم جنگ و  
آرامی مردم است که شرکت نمودن  
پادشاه سابق افغانستان در آن ضروری

میباشد. البته آن پادشاه که تمام  
ملت افغان زاید از چهل سال رعیت شان  
بوده و بنام شان خطبه خوانده میشد  
و امروز ملت احتیاج بشخصی دارد که  
برای اتحاد و اتفاق آنها مصدر خدمت  
شود و اعلحضرت خودشان چند بار رسماً  
اعلان کرده اند که برای هرگونه خدمت  
حتی دادن قربانی حاضر و آماده میباشند.  
کنفرانسهائیکه در نیویارک (از طرف  
داکتر هاشمیان ترتیب شده بود) و در  
کالفرنیا، ژنیو، فرانکفورت و استانبول  
تشکیل گردید، مردم باینارزو بودند که  
شخص ظاهر شان در آن شرکت نمایند اما  
روی هرملحوظی که بود، خواه سیاسی یا  
ملاحظات دیگر، پادشاه سابق در آنها  
شرکت ننمود، و از نماینده و نماینده  
بازی هم که بعضی اشخاص در چند  
کنفرانس خود را بحیث نماینده پادشاه  
جا زدند چیزی بورنشد، اما حالا که وقت  
بسیار حساس است و شاید هنوز هم دیر  
نشده باشد تا این خونریزیهارا مانع  
شوند. از جانب دیگر اعلحضرت پادشاه  
سابق میتوانند با استفاده از نفوذ و  
مناسبات حسنۀ شان با حکومت ایتالیا  
این کنفرانس را در روم دایر سازند  
که امنیت و سیکوریتی شخص شاه هم  
تضمین شده میتواند و برای شاه سابق

روسها در وطن بودند که به تعقیب روسها ملیت ها گفتند و وحدت ملی را نفی کردند. جریده  
میهن در کابل و جریده امید در امریکا هر دو ستمی و برای (سازا) کار می کردند. خوب شد  
صف نامرئی سازمان زحمت کشان افغانستان مشهور به ستم ملی که مؤسس آن طاهر بدخشی  
است نمایان شد، ازین همبستگی که بعداً بقلم های ناتوان خود نوشتند چه به شکل خاطره چه  
تبصره معلوم شد که دسیسۀ ستمی بسیار کهنه و قدیمی بود.

يك نویسنده که مامور عالی رتبه مؤسسات اقتصادی بود و بارها لندن رفته است خود می  
نویسد: باوجودیکه با هیأت ها سفر نموده بود ولی به سلطنت صادق نبود چون استبدادی بود.  
تمام ارزو های عفیف او وقتی شگفته شد که بز کوهی در کابل ویرانی را آغاز نمود، و آن زمانی  
بود که ربانی و مسعود طرف شمال دریای کابل حکومت می کردند. به نظر وی این دوره قتل  
و قتل، جور و جهاول بهتر از زمان صدارت سردار محمد هاشم خان بود. وی هرگز درک نکرده  
است که مساوی نیست آن حکومت مستحکم سرتاسری تا این حکومت بخش شمالی شهر کابل  
که آن هم ختم گردید.

مردم کابل نام شاه کوکو را به ربانی عنایت کردند و مسعود را بز گفتند، هر قدر در رفع  
آن کوشیدند این دو نام بیشتر صدق پیدا کرد همچنانیکه نجیب را گاو گفته بودند. این حوقل يك  
هزار و چند سال قبل نظر مردم کابل را صائب خوانده بود که در سرنوشت کشور اهمیت زیاد  
داشت. مردم کابل نویسندگان امید را باهمان صفات خفیف و سخیف می شناسند شاه کوکو  
ويز را هم جریده امید نقش لازمۀ خود را خوب بازی کرد همانطوریکه مردم از تاریخ زدگان انتظار  
داشتند، نویسندگان امید راه گریز نداشتند و سوابق خود را نمیتوانند از بین ببرند؛ هر کس  
مضمون طالبستان را بخواند می داند که آنرا کدام دیوانه نوشته است، نادان دیگری سلطان  
محمود غزنوی را از طایفه خود قرار می دهد.

در مدت چهار سالیکه ربانی، مسعود در کابل بودند وحدت افغانستان از هم پاشید. ازینکه  
چهار دولت تنها در شهر کابل ایجاد شد، عمق بی کفایتی ربانی مسعود و بستگان آنان را در  
جریده امید نشان داد و این يك سند تاریخی است که گروه معین و مشخص و ارگان نشراتی آنان  
یعنی امید نقش ویرانی کشور را در عمل و نظر فراهم نمود و عملاً در پهلوی دشمنان تاریخی  
افغانستان: روس، ایران و هند قرار گرفت. طبعاً آنان از پاکستان، عربستان و امریکا هم نام می  
برند خوب دقت نمایند که از لحاظ جیو پولتکس کدام ها دشمنان درجه اول اند؟

والسلام

شرکت در یک کنفرانس در روم کدام خطر و مشکلات را دربر نخواهد داشت. چون در آن کنفرانس نماینده های  
تمام احزاب و گروه ها شامل میباشند نظریات و مناقشه ها همه بطور آزاد و بدون قید و شرط ارائه و شنیده  
میشود و در نتیجه یک تفاهم و یک فیصله دسته جمعی اتخاذ خواهد گردید.

فایده این اجتماع چه خواهد بود؟

(۱) حضور شخص سابق برای بار اول در یک اجتماع افغانها تامین و میسر میگردد و او شان هم نظریات  
و شرایط خود را پوست کنده بیان خواهند کرد. و ملت افغان از اینکه پادشاه سابق میخواهند ابتکار را شخص  
خود شان بدوش گرفته یا کدام تجویز یا پیشنهاد دیگر عرضه میکنند، برای بار اول و طور مستقیم واقف  
میگردند و حاضرین مجلس هم در زمینه تصمیم گرفته میتوانند.

(۲) بنظر من درین کنفرانس که هدفش معلوم و مشترک میباشند که همه خواهان نجات، آزادی و آرامی افغانستان  
عزیز میباشند، چون از تمام اقشار مردم افغانستان در آن شرکت داشته و تبعیض قومی، نژادی، لسانی و مذهبی  
در بین نمیباشد و همه حق اظهار نظر و رای آزادانه را دارند، باین ترتیب از پروپاگند های زهر آگین یکی بالای  
دیگر جلوگیری میشود.

(۳) شاید در نتیجه این کنفرانس یک حزب واحد و متحد ملی بوجود بیاید که طرف حمایت همگان قرار گیرد.

بعقیده فرهنگ 3 انگلیسی



# از سفسطه تا هذیان

دکتور محمد عثمان روستار تره کی

## دنباله بحث بهره برداری از تجاوز شوروی

(بسیار گذشته)

۱۰ - اینجانب در رابطه اینکه قدرت چگونه بدولت تغییر شکل میکند، مطالبی نوشته بودم و در اخیر از (ماکس وبر) جامعه شناس آلمانی (۱۹۲۰) که مفاهیم قدرت و دولت را در طی یک تعریف جامع گنجانیده است، چنین نقل قول کرده بودم: «دولت عبارت از موسسه ایست که در یک قلمرو معین مدعی اعمال انحصار گرانه و موفقانه تشدد فزینگی شروع میشود.»

آقای سمندر بودن در نظر گرفتن ارتباط موضوع ویر ظن غالب بر سیل تصادف، پراگراف انگلیسی یکی از بیانات (ماکس وبر) را نقل میکند و مدعی میشود که نامبرده گفته بود که: «برای یک قدرت (دولت) مزید بر مشروعیت، پرستیژ بسیار عمده است و به امید و آرزوی ترکیب قدرت با پرستیژ است که طالبان هم بخاطر دستیابی بقدرت اینهمه تلاش میورزند.»

درین رابطه باید عرض کرد که:

(الف) هرگاه قرار باشد که بقصد سفسطه گوئی و کج بحثی هر آنچه را (ماکس وبر) در طی تالیفات خود گفته است، بدون در نظر گرفتن ارتباط آنها بموضوع مورد بحث، صرفاً بفرمایش شاغلی غوریانی درینجا عنوان کنم، ما از قصد رسیدن به هدف رهنمائی منقد بدستیابی به حقیقتی که میخواهد آنرا در خم و پیچ مناقشه پنهان نگاه دارد، محروم میشویم.

(ب) شاغلی سمندر! در نقل قول از (ماکس وبر) هرگاه متوجه شده باشید، قدرت بمفهوم دولت ذکر شده است. در آنجا قدرت در بیرون قوسین و دولت در بین قوسین باین ترتیب آمده است: «(قدرت (دولت))»، که این خود ترادف هردو را نشان میدهد. این درست عکس نظر آقای سمندر است که بقدرت مظاهر اهریمنی قایل میباشند. محترم غوریانی! هرگاه از مشوره نویسنده برای توجه به پهلوهایی مثبت قدرت با بی اعتنائی میگذرید، در برابر (ماکس وبر) که از آن نقل قول کرده اید، باید حیای حضور داشته باشید.

(ج) هرگاه آقای غوریانی گوش شنوا برای شنیدن حرف حسابی داشته باشند، باید بدانند که در ساحه حقوق هیچ دانشمندی در هیچ کجا و هیچ زمانی «پرستیژ» را بمشابه:

(یک) عنصر سازنده دولت (دو) عنصر مشروعیت و سه) عنصر شناسائی دولت، ذکر نکرده است.

پس وقتی موضوع ازینقرار باشد، نمیدانم «بسیار» عمده بودن پرستیژ قدرت را منقد محترم چگونه توجیه میفرمایند؟ پرستیژ چگونه میتواند عنصر عمده باشد وقتی می بینیم که دولت ها زمانی که دارای سه عنصر سازنده (قلمرو، نفوس، قدرت عالی) شدند و پایه های مشروع یافتند، بدون ملاحظه اینکه دارای همان پرستیژی که فارس قدیم بود( و منقد بدان اشاره کرده است ) باشند، برسمیت شناخته میشوند.

دولت کمبودیای زمان (پول پوت) قاتل بیش از دومیون کمبودیائی و بدنامترین دیکتاتور معاصر از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۸ بر حال و سر حال بود. با آنکه این دولت آبرویش را نزد دوست و دشمن ریختانده بود، از شناسائی بیش از ۳۰ کشور جهان برخوردار بود و عضو فعال جامعه بین المللی بحساب می آمد. دولت نژادپرست افریقای جنوبی که از ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۰ خونریزترین سیاست تبعیض نژادی (اپرتاید) را تعقیب میکرد و هیچ آبرو و عزتی (بزعم غوریانی پرستیژی) برایش باقی نمانده بود، از طرف ده ها کشور برسمیت شناخته شد و عضویت سازمان ملل متحد بود. دولت فعلی ایران عضو فعال حلقه های تروریستی بین المللی، پرستیژ خود را بمشابه عضو اهل و صالح جامعه بین المللی پاک باخته است. اما از اعتبار آن بصفت یک دولت چیزی کم نشده است و تا وقتی که دخایر بطرول دارد هیچ کم و کاستی در آن رونما نخواهد شد. به تعبیر خلاصه، فقدان «پرستیژ» از اهمیت دولت افریقای جنوبی (۱۹۶۱-۱۹۹۰)، دولت کمبودیای (۱۹۷۵-۱۹۷۸) و دولت ایران، بعنوان دول مستقل در ساحه بین المللی و موثر در عرصه سیاست جهانی، یک سرموئی کم نکرده است.

«پرستیژ» که (ماکس وبر) آنرا بصفت یکی از ضابطه های قدرت ذکر میکند، صرفاً در جامعه شناسی سیاسی، مورد بحث قرار میگیرد، نه در حقوق (ماکس وبر خود یک سوسیولوگ بود). از دیدگاه سوسیولوژی سیاسی، «پرستیژ» بیشتر بعنوان یک «ارزش اخلاقی» در مناسبات دیپلماتیک، آنهم در روابط خصوصی دولتها مطرح نظر است. اما در ساحه رسمی، هیچ اهمیتی بران مترتب نیست: در سطح بین المللی در مراودات رسمی و تشریفات دیپلماتیک، پرستیژ هیچگونه امتیازی بیک دولت اعطا نمیکند. در اینجا اصل تساوی کامل در مناسبات بین المللی حاکم است. صف بندی های رسمی با رعایت ردیف الفبا بعمل می آید نه با رعایت پرستیژ (آنطوریکه منقد براهمیت آن تاکید میکند).

اما (ماکس وبر) در آنجائیکه از «مشروعیت» بصفحت یکی از ضابطه های عمده قدرت ذکر میکند، بروشن ساختن پهلوهایی حقوقی قدرت نزدیک میشود. وی میگوید: «منبع اساسی قدرت، مشروعیت است. تسلط دوامدار قدرت را بدون حد اقل مشروعیت نمیتوان تضمین کرد.» *Bourricaud* - نقد بر سوسیولوژی، پاریس ۱۹۸۲، ص ۴۲۷. هرگاه منقد بخش بالای گفته (ماکس وبر) را در صحبت رویدست عنوان میکرد، ما بداشتن حد اقل معلومات حقوقی وی اعتراف میکردیم وبر وی خورده نمی گرفتیم.

(د) شاغلی غوریانی در ابراز نظر پیرامون باصطلاح وی «ازدواج پرستیژ شاه با قدرت طالبان» سخت در اشتباه است. در شرایط فعلی جنگ در کشور، قدرت غالب و مسلط که برای ساختن دولت بکار میرود، راه خود را با سرنیزه برای شناختاندن خود، در سطح ملی و بین المللی هموار میکند و مردم افغانستان و دنیا را در برابر واقعیت شناخت خود، قرار میدهد. در شرایطیکه روزه های تفاهم ملی بسته باشد، جز غلبه قهری یکی از طرفین، دیگر امیدی برای تأمین صلح نبوده و نیست.

طالبان با در دست گرفتن دو روزه مزار شریف و صفحات شمال، توسط سه کشور برسمیت شناخته شدند. هرگاه کنترل بر ولایات شمال یک هفته و یکماه طول میکشد، دوست و دشمن ناگزیر بودند با آنها کنار بیایند. در آن حال آنها به ازدواج با پرستیژ شاه (اصطلاح از غوریانی است) که مقوله بسیار تخیل آمیز و دور از واقعیت جنگ در افغانستان است، احساس ضرورت نمیکردند. حلقهات بصیر و آگاه بیشتر به شاه بعنوان عنصر اعتدال بخشنده انکشاف اوضاع سیاسی کشور نگاه میکنند، تا عامل پرستیژ دهنده!

۱۲ - شاغلی غوریانی در یک استدلالیکه آنرا میتوان تراوش یک دماغ معروض به مالیخولیا گفت، باین نوشته روستار که عبور از سلطه قدرت (قانون جنگل)، بسطه حقوق (دولت حقوق) در مسیر پیشرفت بسوی تمدن، امکان پذیر است و طالبان در بطن پروسه انتقال قدرت فزیکتی بحق قرار دارند، بانگ اعتراض بر آورده میگوید: «... و بناء همانطوریکه می بینیم نیروی غالب اگر وظیفه هم داشته باشد، مطابق بساختمان خود عملی میکند که همان قانون جنگال است و هیچ خبری از تکامل قانون جنگل بدولت حقوق نیست...» آقای غوریانی در جای دیگر بانقل قول اوروستار درایک گفته است: «... بناء قدرت را میتوان بدورستی مولود تاریخ نامید...» میفرماید: «... یادم نیست که حتی در کتاب «نبردمن» هلتر چنین ستایشی از قدرت را دیده باشم.»

از لایله استدلال مبهم، پراگنده و در عین حال سفسطه آمیز محترم غوریانی این انتباه به انسان دست میدهد که نامبرده تصور بسیار شیطانی و اهریمنی از قدرت دارد. هر باریکه از قدرت سخن بمیان آمده است، آقای غوریانی بیدرنگ بتکامل پهلوهایی منفی آن، باستبداد، بغاشیزم، به راسیزم و باستعمار و غیره توجه میدول داشته است. موصوف در واقع قدرت (*Power = Pouvoir*) را بازور (*force*) یا دیکتاتوری و مطلقیت یکی دانسته است.

آقای غوریانی آمادگی ذهنی و عقیدوی برای قبول نقش مثبت قدرت در طول تکامل آن از قانون جنگل به سلطه حقوق، ندارد. موصوف منکر آنست که در پهنه تاریخ، قدرت مبنای انقلابات بزرگ اجتماعی بوده و دست آوردهای این انقلابات، عدالت، آزادی، مساوات، برادری و حد نهایت دیموکراسی بوده است. اینجانب برای متقاعد ساختن منقد بقبول اصل تکامل قدرت در جهات مثبت و مطلوب، پاراگرافهایی را از کتاب «قرارداد اجتماعی» ژان ژاک روسو نقل میکنم، آنهم بخاطر اینکه یکی از دانشمندان فرانسوی بنام (M. Bourdieu) در اهمیت این کتاب میگوید که: «قرارداد اجتماعی، انقلاب کبیر فرانسه را چندین قرن بجلو انداخت.» گرچه این بیان بسیار مبالغه آمیز است، اما تمثیل نچندان دور از واقعیت از کتاب قرارداد اجتماعی روسو را بدست میدهد.

«انسانهای متاذا از جنگهای دوامدار، بصورت داوطلبانه خود را در پناه یک حاکمیت مطلق قرارداداند.» (قرارداد اجتماعی، پاریس ۱۹۸۰، مبحث بردگی، ص ۴۴، نقل از اوبس).

«قویتر برای حکمرانی بقدر کافی قوی نخواهد بود تا وقتی که بقدرت خود پشتوانه حق و به اطاعت دیگران مبنای اطاعت ندهد.» (قرارداد اجتماعی، ص ۳۹).

«واقعیت اینست که کمال نظم اجتماعی در تبانی قدرت با قانون نهفته است. اما برای اینکار لازم است که قانون قدرت را رهبری کند.» (قرارداد اجتماعی، ص ۴۰).

بی وی جونوال (*B. Jouvenal*) در همین ردیف چنین ابراز نظر میکند: «قدرت انعکاس انرژی های نامرئی و پنهان در میان یک گروپ انسانها بحساب می آید و موثریت تشکیلات اجتماعی گروپ مذکور را برای رسیدن بهدنی که پیش رو دارد، تضمین میکند.» (تاریخ طبیعی انکشاف، ژنو، ۱۹۴۷، ص ۷۵).

تی پارسن (*T. Parson*) چنین بیان میدارد: «قدرت استناد توانائی های عمومی است که توسط آن اعضای جامعه حقوق و وجائی را از مجرای مشروع متقبل میشوند و احیاناً علیه متخلف قدرت، موضع خصمانه میگیرند.» (ساختار اجتماعی و شخصیت، ۱۹۶۳، پاریس، ص ۵۹).

جی بلاندینی (*G. Blandin*) میگوید: «قدرت از ضرورت مبارزه جمعی برضد انارشی که هستی جامعه را تهدید میکند، بوجود می آید.» (انترپولوژی سیاسی، پاریس ۱۹۶۷، ص ۴۳). (زبان فارسی)

(M. Bourdieu)

# رشتیا مورخ شهیر، نویسنده توانا، ژورنالیست کم نظیر

## مرگ رشتیا ضایعه ملی، سیاسی و فرهنگی کشور ما است

باتاثر عمیق وفات فرزندان چمنند کشور استاد سید قاسم رشتیارا باثر حادثه قلبی بتاريخ روز پنجشنبه ۲۶ مارچ ۱۹۹۸ به سن ۸۵ سالگی در شهر ژنیو، کشور سویس باطلاع هموطنان میرسانیم. ان شاء الله وانا الیه راجعون.



مرحوم سید قاسم رشتیارادربین افغانها کي نیست که نمیشناسد، او مرد سیاست و قلم بود، دردوره شاهي سه نوبت بحیث رئیس مستقل مطبوعات عضو کابینه و نیز وزیر مالیه بود ویکتن از بنیان گذاران مطبوعات نوین کشور بشمار میرود؛ دردوره اشغال افغانستان توسط لشکر سرخ بعد از آنکه از وطن بیرون برآمد برای داعیه افغانستان در نشرات معتبر فرانسه، سویس و امریکا بمبارزات قلمی پرداخت و از جهاد و قیام مردم افغانستان بمقابل روس حمایت نمود؛ دردوره حکومت تنظیمها اگرچه بالای اعمال تنظیم ها و رهبران شان بطور مستقیم اعتراض و انتقاد نکرد، اما ده ها مقاله و رساله بقسم مشوره و رهنمونی نوشت و تحلیلهای سیاسی فراوان از چگونگی اوضاع کشور و تفاوتها نشر کرد که هر کدام آن برای متصدیان کور حکومتها و شخصی و تنظیمی حکم سرمه بصیرت بخش راداشت. مقالات دیگر او برای روشن ساختن گوشه های تاریک تاریخ افغانستان یا معرفی چهره ها و شخصیت های خدمتگار افغانستان و آثار و عقاید آنها خدمتی بود ارزنده بمنظور غنی ساختن فرهنگ دوره مهاجرت. حافظه قوی و قلم توانا دو عطیه ای بود که خداوند متعال بسوی نبوغ به رشتیا اعطا نموده بود و از هر دو سخاوت مندانه و خیر خواهانه کار گرفت.

مرحوم رشتیار دوره مهاجرت تا آخرین روزیکه به کوما رفت بحیث انسیکلوپیدیای زنده افغانستان کار میداد؛ چقدر تصاویر تاریخی که شناخت و تشخیص اشخاص شامل در آنها میسر بود، او میسر گردانید؛ چقدر صحنه ها و اشخاص که فراموش شده بود، او روشن و زنده ساخت و چقدر خاکها و حقوق افغانستان که غصب و تلف شده بود، او از آنها مردانه دفاع نمود. حمایت رشتیا از داعیه پشتونستان و نوشته های او برای روشن ساختن جنبه های تاریخی و حقوقی موضوع بحیث «قرطاس ابیض» از طرف دولت های افغانستان استفاده میشد. دفاع و حمایت رشتیا از هویت افغانی سید جمال الدین افغانی، نه تنها داخل افغانستان بلکه در مجامع ایرانی و بین المللی، و رساله ای که در آنباره نوشت قابل یادآوری و ستایش است. رشتیا شخص واقعبین بود و از مناقشات و تعصبات مذهبی، قومی و لسانی فاصله میگرفت و برخلاف موقف برادرش

دوست در نشاند و گران و قدر دانم برود خیر ها کسان  
از پیام سلطونی تبریک محبت سید سید خط که روی خود احوال بگویم  
چیت کرد بود - گیاره تنگ - ماه سبکات متعلقه خود را  
با آن از دهن تنگ بر ما آید به تهنیت مبارک

من و خانم در آن وقت برای رشتیار که در امریکه تشریف میفرستاد  
و خانم خانم دوست به کار خیر میفرستاد و دکتر که در آن وقت

برایم بر جاده هوا میزد و کتو برای من لباس میفرستاد و در خط بود اما  
موقوف دوستی و احترام به شخصیت تنگ و خدماتش نشانه آن است

در ایام تنگ و ما باین فکر اقدام کنیم - برود دهنه خط به حقوقی  
چنین بر موهنی و تذکار شفقت و خدمات فراوانی که در این

بر حقیقت او در این مردم افغان زندگی حقوقی خط به در دستگیر احوال  
کردم که مورد دهنه خط قرار گرفت - در امریکه تشریف میفرستاد

مجبور خانم خانم دوستی که در این مردم افغان زندگی حقوقی خط به در دستگیر احوال  
مرد و رشتیار که در این مردم افغان زندگی حقوقی خط به در دستگیر احوال

در این مردم افغان زندگی حقوقی خط به در دستگیر احوال  
در این مردم افغان زندگی حقوقی خط به در دستگیر احوال

در این مردم افغان زندگی حقوقی خط به در دستگیر احوال  
در این مردم افغان زندگی حقوقی خط به در دستگیر احوال

فرهنگ که در همچو مسائل طرف واقع شده بود، رشتیا هرگز طرف واقع نشد بلکه بحيث یک مورخ مسلکی از واقعیت های افغانستان و کلیت و تمامیت ارضی افغانستان مجدانه دفاع نموده است.

رشتیا در روابط و مراودات شخصی پند سعدی «با دوستان مروت، با دشمنان مدارا» در قسمت دوستان رعایت مثالهای طرز معامله او با مخالفینش در کتاب خاطراتش درج است. وی با کسانی که دوست بود، و در حلقه دوستان او خراباتیان نیز شامل بودند، این رابطه و صفت حسنه را تا حد ممکن حفظ و رعایت کرده است. بطور مثال بنامه مورخ ۱۴ فروری او که در فوق نشر شده دقت نمائید، خصوصاً جایی که مرحوم رشتیا مینویسد: «... هر چند هواسرد و سفر برای من بسیار مشکل و پر خطر بود، اما حقوق دوستی و احترام بشخصیت نیک و خدمات شایسته آن مرحوم ایجاب میکرد تا باین سفر اقدام کنم.» قرار معلوم رشتیا در مدت سفر به آلمان و اشتراک در مراسم تشیع جنازه مرحوم دکتر محمد یوسف، نسبت سردی هوا به تکلیف سینه بغل دچار شده و همین تکلیف سبب مرگ او شده است.

از مرحوم رشتیا آثار زیاد بجا مانده، اما دو اثر معروف او یکی «افغانستان در قرن ۱۹» است که بارتباط واقعات افغانستان در آن قرن حیثیت «کلاسیک» احراز نموده؛ دومی کتاب «خاطرات سیاسی» اوست که درین اواخر نشر گردید؛ این کتاب که مشاهدات چهل سال زندگی مرحومی را از زاویه دید خودش دربردارد البته خلاها و نواقصی دارد که مورد قضاوت مردم قرار گرفته و میگیرد، اما جرات و شهامت رشتیا در ذکر و نشر واقعیتیکه محال و گردانندگان آنها هنوز در قید حیات بودند، کم نظیر بوده قابل تقدیر و ستایش است.

رشتیا ۸۵ سال عمر کرد و نشیب و فراز زیاد دید و رویهمرفته شخص متواضع بود؛ مرحومی با این عمر نسبتاً طولانی بطور نسبی همیشه از صحت خوب برخوردار بود و در انجام هم زجر بیماری طولانی را ندید بلکه در حالت کوما از جهان رفت. من بروز فاتحه مرحومی در مسجد ساندیاگو گفتم که فقدان رشتیا خلایق را ایجاد کرده که نه در داخل افغانستان جبران شده میتواند، نه در اروپا و نه در امریکا و مرگ او یقیناً ضایعه بزرگست برای افغانستان. خدایش ببخشد و جنت برین را مکانش گرداند.

بخانم مرحومی، محترمه گلالي سراج رشتیا، بدخترش لیلا عنایت سراج، بخواهرش محترمه رقیه حبیب، بخواهر زاده هایش احمد موسی و داود موسی و محترمه والده شان و بسیاری اقارب مرحوم رشتیا تسلیت بعرض میرسانم.

## وفات طبیبی یک ضایعه ملی و جبران ناپذیر است دکتور طبیبی دپلومات ورزیده، نویسنده و شاعر هاضي منازعات بين الدول، يگانه افغان داراي نفوذ بالاى رجال و كنفرا نسماعى ممالك اسلامي و موسس مجله وزين عروة الوثقى بود

باتاثر عمیق از وفات آقای دکتور عبدالحکیم طبیبی بعمر ۷۴ سالگی باثر تکلیف قلبی که از مدتی عاید حال شان بود بتاريخ روز شنبه ۴ اپریل ۱۹۹۸ اطلاع حاصل نمودیم. جنازه مرحومی بتاريخ روز ۴ شنبه ۸ اپریل (مصادف با روز دوم عید اضحی) با تشریفات خاص و با اشتراک جمعیت غفیر افغانها و دوستان مرحومی از کشور های عربی و اسلامي محترمانه بخاک سپرده شد. انا لله وانا اليه راجعون.

مرحوم دکتور عبدالحکیم طبیبی در ماه اکتوبر ۱۹۲۴ در یک خانواده متوسط بدنيا آمد؛ پدر و اقارب او بشغل طبابت یونانی مصروف بودند و در بازار بین سنگتراشی و شور بازار دکان طبابت وادویه یونانی داشتند؛ تخلص «طبیبی» هم بهمین ارتباط انتخاب شده است. طبیبی در پایان تحصیل در لیسه عالی حبیبیه بیوهنجی حقوق و علوم سیاسی شامل گردید و درین دوره تراجم و مقالات او در جراید اصلاح و انیس نشر میشد و هم بقسم حق الزحمه در بعضی لیسه ها درس میگفت. مرحومی در ختم تحصیل بماموریت وزارت خارجه شامل و شانس خوب



اولین ماموریت مرحوم طبیبی درواشنگتن تحت اثر مرحوم سفیر عبدالحسین خان عزیز بود؛ سفیر بعدی واشنگتن مرحوم سردار محمد نعیم ، طبیبی را نسبت بلیاقت و کفایت او مدت شش سال درواشنگتن نگهداشت و در همین دوره بود که مرحومی تحصیلات عالی ماستری و داکتری خود را بپایان رسانید و هم تجربه کافی از جریان کار موسسه ملل متحد بدست آورد. بعد از آن طبیبی پله های ارتقاء را بسرعت پیمود، سفیر کبیر افغانستان در یوگوسلاویا، جاپان و هندوستان بود و یک دوره هم در کابینه مرحوم میوند وال عهده وزارت عدلیه را داشت. تفصیل و مشکلات این ماموریت و سایر ماموریت های سیاسی او در کتاب خاطراتش نشر شده است. اما مهمترین و برجسته ترین خدمات داکتر طبیبی برای وطنش و معرفی افغانستان در دوره ۳۰ ساله مصروفیت های او در موسسه ملل متحد سراغ میگردد. طبیبی علاوه بر آنکه ده ها بار در کنفرانسهای

بین المللی از افغانستان نمایندگی کرده، در موسسه ملل متحد و ایجنسیهای مرتبط به آن بحیث متخصص حقوق و مناسبات بین الدول شناخته شده، وظیفه رئیس رادرده ها کنفرانس بین المللی بعده داشته است، از آنجمله است: ریاست کنفرانس ممالک محاط بخشه و ریاست گروپ ممالک آسیائی (انکتاد) در ۱۹۶۴، عضو منتخب کمیسیون بین المللی حقوق بین الدول برای پنجسال (دوره دوم) ۱۹۶۷، راپورتر کمیسیون حقوق بین الدول ۱۹۶۸، عضو منتخب کمیسیون حقوق بین الدول برای پنجسال (دوره سوم) ۱۹۷۰، رئیس کنفرانس وزرای کشور های غیر منسلک منعقد کابل در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲، رئیس دایمی کمیته کشورهای آسیایی - افریقایی محاط بخشه منعقد توکیو ۱۹۷۴، معاون رئیس کمیسیون بین المللی حقوق بشردر اسلام ۱۹۸۰، نمایند کنگره جهانی مسلمانان در ملل متحد، ژنیو ۱۹۸۱ و متعاقبا اشتراک درده ها کنفرانس اسلامی و بعد از آن عضو منتخب شورای بین المللی دعوه و همچنان اشتراک در ۲۱ سیمینار و کنفرانسهای بین المللی منحصا نمایند عالم اسلام و در کنفرانسهای حقوق بشر و حقوق زن و امثالهم در سراسر جهان. مرحوم دکتور طیبی تا دم مرگ یکن از قاضی های بین المللی در مناقشات بین الدول و نمایند (موتر اسلامی) و (کنفرانس اسلامی) در سازمان ملل و عضو (شورای جهانی اسلامی) بودند.

طبیعی یک مرد مومن مسلمان بود، بوحدانیت و قدرت لایتناهی خداوند (ج) و روز حشر و بازخواست سخت اعتقاد داشت؛ این چند بیت از یک حمد او بیانگر عقاید او میباشد:

هزار مرغ غزلخوان نوای حق گوید  
غریو نالهٔ تکبیر تا ثریا شد  
نهنگ و شیر و پلنگ ذره ایست از خلقت  
بچشم مور همه راز ها هویدا شد  
صدای نالهٔ طنبور و سوز و نالشی  
همه به عشق وصال خدای یکتا شد  
هر آنچه فکر و عمل میکنی به ثبت رسد  
بروز حشر همه کرده هات افشا شد  
نصیحتی است ز پیر خرد طبیعی را  
هر آنکه راست نباشد به دهر رسا شد

به حکم کن فیکون کائنات برپا شد  
ملک بسجده شد و آدمی بدنیا شد  
جمال ما همه آینه جمال خدا (ج) است  
سرشک عجز بشر دجله گشت و جمنّا شد  
زشمس تا قمر و مشتري بلوران است  
تمام نظم به علم خدا مهیا شد  
اگر فرشته و انس است یا جماد و نبات  
همه به درگه بیچون او پرکاه شد  
خلیفه ساخت بشر را خدا بروی زمین  
به مور و پشه هدایت بداد و احرا شد

ولی یک اشتباه طبیعی بنزد دوستان او سوال برانگیز بوده و آن همکاری او با رژیم کمونستی و مزدور تره کی - امین میباشد که در مدت تسلط این رژیم چوکی مستشار وزیرمختار رادرنمایندگی افغانستان در ملل متحد تحت اثر یک خلقي بیسواد در حالی قبول کرد که قبلا در دوره شاهي سه دوره سفارت و یکدوره وزارت را گذشتانده بود، و طبعاً بحیث نماینده رژیم در ملل متحد مجبور بوده تا از مشروعیت آن رژیم مزدور دست نشانده روس دفاع نموده باشد. کسانی گفتند که رویه خشن و تبعیضی دوره جمهوری قلابی لبونی سردار و معاذت وحید

عبدالله طيبي را بچنين عكس العمل واداشت و كسان ديگر گفتند كه او اين ماموريت را براي برآمدن از افغانستان قبول كرد كه اگر چنين مي‌بود بايد بمجرد رسيدن بامريكا صدای اعتراض را بالا و بارژيم مزدور مقاطعه مي‌كرد. اما بمجرد دخول قشون متهاجم شوروي بكاابل در دسامبر ۱۹۷۹ اولين صدای اعتراض و مقاطعه با رژيم بيرك مزدور از حنجره مرحوم طيبي در راديو ها شنيده شد و يك عمل نهايت وطن پرستانه تلقى گرديد.

مرحوم طيبي از آغاز سال ۱۹۸۰ بپس تلاشهای وسيع را از راه دپلوماسي براي ثبوت تعرض شوروي و بكرسي نشان دادن داعيه افغانستان براه انداخت؛ او از يکطرف جهاد را بمقابل لشکر روس حمايت وتشويق مي‌کرد و از جانب ديگر کشور های اسلامي و ممالک عضو ملل متحد را از کشتار و اعمال غير بشري عساکر شوروي و رژيم دست نشانده مستحضر ميساخت و برای اين منظور بکشور های مختلف سفر وبکنفرانس های بين المللي سهم ميگرفت كه گويا بمصرف شخصي خود وظيفه سفير سيار افغانستان را ايفاء مينمود.

مرحوم طيبي در سال ۱۹۸۱ در کشور سويس مجله وزين «عروه الوثقي» را كه اهداف آن حدود يكقرن پيش توسط سيد جمال الدين افغاني و محمد عبده تثبيت ونشر شده بود، مجددا تاسيس نمود و حدود ۶۸ شماره آن بمديريت مسئول خوداونشر شده است. اين مجله براي جاوداني ساختن افكار وآثار سيد جمال الدين افغاني و مكتب وشاگردان خدمت بزرگ انجام داده، همچنين براي معرفي داعيه وجهاد افغانستان وجلب كمكهای کشور های عربي و اسلامي بجهاد كمك قابل قدر نموده است.

از مرحوم طيبي آثار زياديجا مانده اكثر بزبان انگليسي و در موضوعات حقوق بين الدول ( حق ترانزيت کشور های محاط بخشكه) ميباشد. ديوان اشعار طيبي بعنوان «خاطرات پريشان» چاپ شده وچند اثر او درتصوف وسوفيزم، از آنجمله «سير تصوف در افغانستان»، نمودار مطالعات وعلاقه وی در عرفان وفرهنگ اسلامي وسير مشرب تصوف ميباشد. «مبارزات سياسي سيد جمال الدين افغاني» اثر بسيار عاليست در معرفي افكار ومبارزات سيد افغاني براي بيداري جهان اسلام. اثر ديگر وي بعنوان «تاريخ هرات در عهد تيموريان» بيانگر شکوه وعظمت تمدن عالي هرات در عهد تيموريان است كه نمونه های عالي خطاطي و آرت وهنر آن دوره رانيز دربردارد. طيبي بجمع آوري نسخ خطي وآثار قديمي علاقه داشت و آثار زياد از هندوستان وكشور های اسلامي بدست آورده بود كه مهمترين آن ديوان مكمل مشنوي معنوي مولانا جلال الدين بلخي است. قرار روايت محترمه ميرمن نجيبه طيبي، داکتر طيبي در ساعات اخير حيات خود وصيتي به همسر خود سپرده تا يك خانه او را کتابخانه و خانه ديگرش را شفاخانه بسازند.

مدیر مسئول مجله آئينه افغانستان فعلا با همين مختصر اکتفانموده يکعه پيامهائی را كه حلقه های افغاني و اقارب ودوستان مرحوم طيبي بمناسبت وفات اوارسال داشته اندذیلا نشر مينمايد. يقين کامل است كه ياد بود خدمات وآثار طيبي براي سالهای بعد دوام خواهد كرد واگر حيات باقي باشد بازهم در آن سهم خواهيم شد. محال‌تاز جانب خود وميرمن سامعه هاشميان براي محترمه ميرمن نجيبه طيبي، پسرانش عبدالله طيبي و نجيب الله طيبي ودخترش دينا طيبي تسليت بعرض رسانيده براي مرحوم دكتور عبدالحکيم طيبي از بارگاه خالق بی نیاز رحمت وبخشایش جاودان مسئلت مينمائيم.

## پيام تسليت پادشاه سابق افغانستان

بسم الله الرحمن الرحيم

باتاثر از وفات المناك مرحوم دكتور عبدالحکيم طيبي اطلاع گرفتيم. مرحوم دكتور عبدالحکيم طيبي يکي از رجال خردمند ونيک انديش کشور بودند، با حب وطن و احساس عالي ايکه مرحوم براي ارتقای افغانستان و سهم موثر آن در قطار کشور های پيشرفته جهان داشتند، در دوران تصديهای شان در داخل وخارج کشور در ساحة ملي و بين المللي با کمال لياقت، صداقت وادراک سليم خدمات زايد الوصفی انجام دادند.

مرحوم طيبي در دوران ناملايمات دوده اخير تاحد مقدور در راه وصول به هدف والای وطن از طريق قلم و اظهارات موثر در مجامع بين المللي سهم گرفتند وبا بخش مجله عروه الوثقي از داعيه برحق ملت افغان واعاده صلح در کشور بنحوه عالمانه ومملو از احساس وطن دوستي حمايت نموده، مساعي بيدريغ انجام دادند.

از بارگاه خداوند بزرگ (ج) بادهای غفران ومغفرت براي مرحومي آمرزش و آرامش جاويدان طلب نموده براي خانواده مرحومي، اقارب، عزيزان وهمکاران مرحوم صبر جزيل واستقامت التجاء مينمايم. انا لله وانا اليه راجعون.

(صدور اين تعزيت نامه پادشاه سابق بخاطر وفات مرحوم طيبي بخاطري واجد اهميت ونزاکت سياسي است كه اعلحضرت بخاطر وفات مرحومين دكتور محمد يوسف وسيد قاسم رشتيا تعزيت نامه تحريري نفرستادند. ۱۳۶۰)



## اهم اخبار و واقعات افغانستان

حدود ده سال است ما پیهم خبر جنگ نشر میکنیم، آنوقت که جنگ با روس منحوس بود خبر جنگ و تفصیلات آن حتی خبر کشتن یک روس یک خبرخوش بود؛ اما از روزیکه جنگ بین بودنه های بگیل وطنی شروع شده، اینکه جنگ نیست بل جنایت است، آنهم بنحوی که یک جنایتکار یکروز یک دره، یک کوه یا یک قریه را میگیرد و روز دیگر جنایتکار دیگر همان مواضع را واپس تسخیر میکند، روز سوم دو سه جنایتکار یکجا شده بمقابل جنایتکار مسخر میجنگند و روز چارم یک یا چند قدرت اجنبی را باخود همدست ساخته دوباره جنگ را از سر میگیرند. جراید و نشراتی هم وجود دارد (از قبیل امید اجیر ایران) که برای اغوای ذهنیت عامه دروغ میگوید و همیشه جنگهای بین بگیل بازان را بنفع یک بگیل قلمداد میکند، مثلاً دو سه روز پیش از حلقه های امید خبری نشر شد که شیربگیل کابل را گرفت یا خوجه ٲین همراهی کابینه خود در پلخمری تشکیل جلسه داد، و یا اینکه حزب وحدت اجیر ایران غزنی و غوربند را تسخیر کرد، اما شما هرگز در نشریه اجیر امید نخواهید خواند که بعد از ذوب شدن برفها در اواسط ماه حمل تا امروز بیش از صد طیاره اسلحه و مهمات نظامی توسط ایران به بامیان و تالقان تسلیم داده شده، و یا اینکه طیارات روسی اسلحه و مهمات نظامی را مستقیماً به جبل السراج یا پنجشیر میرسانند؛ بلی، دروغهای امید شاخدار نی بلکه دمدار است و یک عده مردم خود را عادت داده اند همین نوع دروغها را بشنوند و باور کنند، ما بهموطنان محترم سفارش میکنیم خیرهای روزمره افغانستان را از بی بی سی یا انترنت بشنوند و با آنچه امید اجیر نشر میکند مقایسه نمایند.

این مجله که بعضاً بفاصله یک یا دوماه نشر میشود، یک نشریه متعدد و مبارز بوده، هدف آن دفاع از واقعیت های عینی افغانستان و تردید دروغهای دمدار دشمنان تجزیه طلب کشور میباشد، لهذا تفصیل یا کروئولوژی اخبار یکماه گذشته را نوشتن ضیاع وقت، ما بهتر میدانیم تحلیلی از وقایع مهم کشور تقدیم خوانندگان نمائیم.

### مذهب شعیت رسماً بالای مسکونین مزار تحمیل میشود

افغانمائیکه از مزار شریف در ماه مارچ بامریکا مراجعت نموده اند بمدير مسئول این مجله سپرده اند تا دوخبر ذیل را باطلاع افغانها برساند:

(۱) حزب وحدت برای زیارت شاه اولیاء در مزار شریف یکنفر متولی مقرر نموده واز دو ماه باینطرف در آذان مبارک بعد از تکبیر و کلمه شهاده، فقره «علي ولي الله» هم در آذان اضافه شده است. طرفه اینک دولتهای ایران و حزب وحدت اجیر ایران بموجودیت جسد حضرت علي کرم الله وجهه در مزار شریف عقیده نداشته و دولتهای ایران نه تنها این موضوع را برسمیت نشناخته بلکه در رد و بطلان نشرات و مدعیات افغانی پرداخته اند؛ بنابراین ایزاد فقره «علي ولي الله» در آذان از طرف حزب وحدت معنی برسمیت شناختن روضه حضرت علي (کرم الله وجهه) را در مزار شریف نداشته، بلکه معنی برسمیت گذاشتن فقه و مذهب تشیع را در مزار شریف دارد. در نقشه تصویری که حزب وحدت اجیر ایران بمشوره و تشویق ایران برای دولت نامنهاده «جمهوری مستقل هزارستان» ساخته و نشر شده، شهر مزار شریف نیز شامل آن نقشه میباشد. دولت ایران باهویت سوق الجیشی شهر مزار شریف در کنار جمهوریت های جدیدالتاسیس شمال آمو متوجه بوده تلاش دارد در مرحله اول شهر مزار را جزء نقشه هزارستان از پیکر افغانستان جدا ساخته، در مرحله دوم پلان قدیم ایران را در منصفه تطبیق قرار بدهد. با درک این موقف دشمنانه و خابنه ایران و تابعین آن، ما از هر نوع اقدام بشمول تسخیر مجدد شهر مزار شریف توسط گروه رشید دوستم، دفاع و حمایت میکنیم. در این شماره توجه شما را بمصاحبه یکنفر خبرنگار ایرانی جلب میکنیم که ۹۵ بار باافغانستان سفر کرده واز مداخلات ایران در مزار شریف توسط جنرال مالک اعتراف نموده، مالک را اجیر و آله دست ایران خوانده است، اما او میگوید که رشید دوستم در مدت پنجسال رهبری شمال بدولت ایران و پالیسی های مداخله گرانه آن مجال تطبیق و پیاده شدن را در قلمرو تحت تسلط خود نداد.

(۲) افغانها میگویند که سپاهیان حزب اجیر وحدت مانع رفتن مردم بروضه شاه اولیاء شده، مردم را مجبور میسازند اولتر بقبرستان عبدالعلي مزاری رفته زیارت و دعا کنند و بعد بروضه شاه اولیاء بیایند. حزب وحدت پلان ساختمان قبرستان عبدالعلي مزاری را مطابق نقشه ساخته دست ایران بمثابه بلا تشبیه مدینه ثانی رویدست گرفته و بهنگام تکمیل آن قرار است عبدالعلي مزاری در جمله امامان قبول و اعلان شود.

## بیانیه آقای عبدالهادی شکور بهنگام دفن طبیبی

خلاق، یاده نوش مجلس وی  
ازین جام وازین ساقی، ازین می

جهان جام و فلک ساقی، اجل می  
خلاصی نیست (عرفی) هیچکس را

وبازهم افول ستارۀ دیگر وبازهم مرگ و نابودی وبازهم خاک بیگانه رادمری ازتبار شعرو سخن، مردی ازتبار دانش و فرهنگ، ازتبار علم و سیاست و مردی بیگانه باخیرهای زیادی آراسته رادر سینه خود میگیرد. وبازهم از تابوت وطنپرست مردی آواز حزین وحسرت باری این سروده همواره جاودان علامه طرزی رازمزمه میکند:

تابوت مرا بر سر کوهی بگذارید  
تا باد برد خاک مرا در وطن من  
و اینبار آواز داکتر عبدالحکیم طبیبی است آه این آرزورا باخود به ابدیت کمبیرد، دیدار خداوند (ج) نصیبش باد و شفاعت سرور کاینا (صلعم) یار و همرايش.

مرگ ختم هستی است و فنا آغاز بقای جاودانی. اما بزرگی مردانی چون داکتر طبیبی را صرفا مرگ جسمانی است و بقای معنوی اش در صفحه صفحه تذآثار و نوشته های پر ارزش و پر قیمتش و در جمله جمله از اندرزهای حکیمانه و صمیمانه اش در دل دسته دسته از دوستان و نزدیکانش همیشه جاودانه خواهد بود.

مرد نمیرد بمرگ  
نام جو جاوید شد  
مرگ او از نام کی است (۱)  
مردنش آسان کی است

برای درک احساسش بوطن و جذباتش برای آئینه وطن بچند ساعت قبل از مرگش برمیگردیم و آنچنانیکه همسر شان شاهد این لحظات باورنکردنی و مملو از هیجان بودند، مانیز آواز این فرزند صدیق کشور را بوضاحت می شنویم. از نسل جوان افغان تقاضای وحدت و یکپارچگی را میکند و از آنها بقا و تسلسل نسلها را میطلبد و به همسرش میسپارد که یک خانه شخصی شانرا کتابخانه و خانه دومی شانرا شفاخانه بسازند.

اینست سخنان اخیر این مرد شیدا و دل سپرده آینده وطن. برای تعریف و برشمردن اوصاف آن مرحوم نی ضرورتی وجود دارد و نی وقت کفانی است، اما آنچه در نزدشان از همه چیز دیگر با اهمیت تر و با ارزش تر بود وطن و آینده وطن بود که یک لحظه از خاطر شان دور نمیشد. و من افتخار آنرا داشتم تا بعضا گفته های شان را بروی کاغذ بیاورم تا باشد که همه از فیض مفکوره ها و نظریات شان در ساحات مختلف بهره مند گردند.

مرحوم طبیبی مردی بود مهربان، سخاوتمند، حلیم و پابند دوستی و صمیمیت بی شائبه شان شامل حال همه دوستان بود و در برخورد شان باخورد و بزرگ احترام خاصی وجود داشت که بر انسان تاثیر عمیقی می گذاشت. دوستانه سخن میگفت و برادرانه و صمیمانه بکمک نیازمندان می شتافت.

در یک سخن، با از دست دادن این چنین شخصی خلای بزرگی در حیات سیاسی و علمی مردم و وطن ما بوجود آمده است که پر کردن آن کار آسانی نیست. در حالیکه از خداوند متعال و بخشاینده برای آن مرحوم طلب مغفرت و برای بازماندگان شان صبر جمیل آرزو میکنم، صحبتیم را با این رباعی از پیر هرات خواجه عبدالله انصاری خاتمه میدهم:

بگشای دری که در گشاینده تویی  
ما دست به هیچ دستگیری ندهیم  
بنمای رهی که ره نماینده تویی  
کایشان همه فانی اند، پاینده تویی

انا لله وانا الیه راجعون

(۱) در فاکسی که از ژنیو رسیده، مصراع دوم و چارم این رباعی خیره و مغشوش است. اگر آینه رنج داده باشد میفرماید:

### هایعه یک شخصیت ملی

پوهاند دکتور محمد نادر عمر از فرانسه افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد  
از دست اجل بسی جگر ها خون شد  
باتاسف شنیدیم که جلالتماب داکتر محمد یوسف صدراعظم اسبق افغانستان در اثر عارضه قلبی از جهان چشم پوشید. انا لله وانا الیه راجعون.

واقعا فقدان شخصیکه عمرش را در انجام خدمات صادقانه بوطن بیپاسان رسانیده جبران ناپذیر و اسف انگیز است. داکتر محمد یوسف سمبول فرزند صالح و وفاکیش وطن بود؛ ایشان بهترین استاد فزیک در پوهنتون کابل بودند و بنده افتخار شاگردی شان را داشته ام. در دوره ریاست پوهنتون و وزارت معادن و صنایع با جلب و تشویق جوانان و متخصصین روحیه جدیت و فعالیت را بوجود آورد. طوریکه بهمه معلوم است در نطق و بیان فصاحت کلام داشتند و توجه شنونده را معطوف مینمودند.



محترم رشتيا که از دوستان و همکاران نزديک شان بود در کتاب (خاطرات سياسي) خود دوره حکومت داکتر محمد يوسف خان را در خشانترین دوره حکومتهاى افغانستان توصيف نموده است. تدوين قانون اساسي سال ۱۳۳۴ (۱۹۹۴) مطابق ايجابات عصر از کارهای برجسته دوره حکومت شان بود که حقوق و آزاديهای بی سابقه را به مردم اعطا نمود و برای اولین بار مردم افغانستان اعم از ذکور و اناث در انتخابات شوری سهم گرفتند و بادیموکراسي آشنا گردیدند. مردم افغانستان بصدقت و خدمتگذاری وی عقیده داشتند و از همینجا بیشترین رای اعتماد را در ولسي جرگه بدست آورد که در حمله صدر اعظمان دوره دیموکراسي افغانستان بی سابقه بود. در امور خارجي بموضوع جنجال برانگیز تقسیم آب هیرمند با حکومت ایران بموافقه رسید و روابط بین دو کشور حسنه شد. داکتر محمد يوسف بصورت خيلي ماهرانه روابط اقتصادي کشور را با جهان آزاد گسترش داد و تدریجا از نفوذ شورویها کاست. در زمان تهاجم شوروي از تلاشهای پیگیر و شناخت شخصي با شخصیت های با نفوذ جهان و داعیه برحق مردم افغانستان مضایقه نکرد؛ مکتوبهای سرگشاده به بریژنف و ریگان فرستاد. در مبارزه سياسي انجمنی بنام (جمعیت تحکیم و وحدت ملي افغانستان) را بنیان نهاد که در آن روشنفکران و طندوست عضویت داشتند. متعاقباً در شهر ویسینگ المان بادهوت افغانهای مقیم اروپا و آسیا و امریکا بمنظور سراغ راه حل معضله افغانستان کنفرانسی دایر نمود که معاون هیات نمایندگی سازمان ملل نیز اشتراک داشت. بدهوت محمود میستري نماینده سازمان ملل متحد، برای یافتن راه حل منازعه افغانستان در جلسه کویته اشتراک نمود و بداخل افغانستان با سرگردانان گروههای درگیر مفاهمه و آنها را بقطع جنگ و خونریزی تشویق کرد. در شورای هرات که بابتکار محمد اسماعیلخان والي هرات دایر گردیده بود شرکت نموده بتدویر لویه جرگه اصرار نمود که متأسفانه فیصله شوری با مخالفت برهان الدین رباني مواجه گردید. بطور خلاصه با وجود علالت مزاج و تکلیف استمه که دامنگیر شان بود از هیچگونه سعی بخاطر پایان یافتن مصیبت در افغانستان دریغ نکرد ولی متأسفانه اجل فرصت نداد عاقبت اینهمه تلاشها را ببیند. دکتور محمد يوسف ستاره تابنده ای بود که در آسمان کشور درخشید و زود افول کرد. روحش شاد باد. دکتور محمد نادر

عمر - ۲۵ جنوري ۱۹۹۸

## وفات پوهاند دکتور کمال یک ضایعه علمي

با تأثر از وفات پوهاند دکتور محمد هاشم کمال بتاريخ دوم جنوري ۱۹۹۸ مصادف با چارم رمضان المبارک در پاریس اطلاع حاصل نمودیم. انا لله وانا اليه راجعون.



مرحوم پوهاند کمال متولد در سنه ۱۹۲۵ میلادي در چارچنه چوک کابل، لیسه استقلال و پوهنځی طب کابل را تکمیل و در سال ۱۳۵۲ در کدر علمي پوهنځي طب بحیث اسیستانت جراحی شامل کار شد و بعداً مدارج علمي را یکی پی دیگر پیموده در سال ۱۹۷۰ برتبه پوهاندی نایل گردید. در سنه ۱۹۸۴ که وطن تحت تسلط لشکر روس قرار داشت از وطن مهاجرت نموده چند سالی در کمپ های پشاور خدمت نمود و بعداً بفرانسه رفت و در آنجا در شفاخانه ( ) پاریس بحیث جراح کار میکرد تا اینکه در اثر مریضی طولانی جان بحق سپرد. جسد مرحوم باثر وصیت خودش بکابل انتقال و در شهدای صالحین دفن گردید. مجله آئینه افغانستان با اظهار تأسف از وفات این هموطن دانشمند، بغامیل و بازماندگان واقارب مرحومي فاتحه و تسلیت تقدیم و برای پوهاند مرحوم از خداوند متعال طلب مغفرت و آمرزش مینماید. روح و روانش شاد باد.

با کمال تأسف از وفات یک شخصیت دانشمند کشور، آقای انجنیر محمد یعقوب لعلی در کابل اطلاع حاصل نمودیم و باین مناسبت بغامیل و بازماندگان مرحومي عرض تسلیت تقدیم و برای مرحومي رحمت رب العالمین را استدعا مینمائیم. جناب آقای عبدالوهاب فرزانه از ویرجینیا که از همکاران سابق انجنیر لعلی بودند، مرثیه ای فرستاده اند که ذیلا نشر میشود. مجله آئینه افغانستان.

## سخنی چند درباره انجنیر لعلی

با کمال تأسف درین دیار هجرت خبر شدم که انجنیر محمد یعقوب لعلی، دانشمند وطن در کابل برحمت ایزدی پیوسته اند. انا لله وانا اليه راجعون.

اوشان بعد از فراغ تحصیل در رشته انجنیری از امریکا و بازگشت بکشور از ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۶ در ریاست عمومي وادي هیرمند و ارغنداب بریاست ساختمانی و معاونیت تخنیکي صادقانه اجرای وظیفه نمودند، بعداً در اثر زحمات و ابراز لیاقت بمعده های وزارت فوائد عامه و معادن و صنایع مقرر و تاختم دوره دیموکراسي اشتغال داشتند.



# چهلمین سالگرد وفات شاعر ملی ملنگ جان 23 بامراسم خاص تجلیل شد

وفات

افغانی کلتوري ټولنه در شمال کلفورنيا چهلمین سالگرد شاعر ملي مرحوم ملنگ جان را بامراسم خاص وشانداري بتاريخ روز شنبه ۲۵ اپريل ۱۹۹۸ تجلیل نمود. درتالار يونين سیتی حدود دوصد چوکي کاملاً اشغال شده بود، علاوتاً ده ها نفر تکیه بديوارايستاده ماندند وسهمگيري عده کثیر خانمهاوهمچنين سهمگيري ارزنده و فعال انجمن جوانان افغان باساز وموسیقی بکيفيت اين مجلس افزوده بود. مراسم درتالار شهر يونين سیتی بساعت ۷ شام باتلاوت آیاتی ازقران مجید توسط محترم مولوي مبلغ وبيانيۀ افتتاحيۀ محترم سيداگل غريب يار

آغاز گردید. ساغلي غريبيار که رياست اين مجلس نيز باوسپرده شده بود، در بيانيۀ بسيار جذاب وپرمحتوی خود که مدت یکساعت رادربرگرفت، بالای جوانب مختلف زندگی شاعر ملي مرحوم ملنگ جان روشني انداخت: اززندگي شخصي او که بفقر ومسکنت گذشت تا حمايت ومبارزات او برای آزادي پشتونستان وحرمت خاص او بمرحوم خان عبدالغفارخان وارادت خاص صدراعظم محمد داود خان به مبارزات اين شاعر وحرمت ونوازش حلقه های علمي افغانستان بشخصيت واشعار ملنگ جان وازوطن دوستي وافغانستان شناسي شاعر به تفصيل سخن گفت ونمونه های اشعارملنگ جان رابشمول چند غزل اوکه تاحال نشر نشده است برخواند که با کف زدنهای مکرر حاضرین بدرقه ميشد. خانم غريبياربرادرزاده مرحوم ملنگ جان است، لہذاوازان جنبه های زندگی خصوصي ومبارزات سياسي شاعرخبر داشت وبحضار حکايت کردکه تازه وبکر بود.



سید اگل غریب یار



د ملی، ولسی او غږوونکی شاعر ارواښاد ملنگ جان  
د مړینې د څلورېنم تلین

(۱۲۹۳-۱۳۳۶ لمريز) (۱۹۱۴-۱۹۵۷ م)

بعد از بيانيۀ افتتاحيۀ شاغلي غريبيار، شاغلي سيد مسعود مجروح رئيس افغانی کلتوري ټولنه بعداز گفتار مختصري بقسم خيرمقدم بيانيۀ مختصري هم درباره شخصيت وافكار ملنگ جان ايراد نمودوشعري هم که به اين مناسبت سروده بود قرائت کرد، هکذا مقاله و شعر شاغلي دگروال مهر علي زلال راقرائت نمود. داکتر عبدالقيوم کوچي در معرفي افکارواشعارملنگ جان، وی را یک مبارز ملي وپيروافکاراحمد شاه بابا خواند. داکتر سبحان هاتفي، منشي امور فرهنگي ټولنه فهرست مقالات وارده از امريکا، اروپا، کانادا، پاکستان وآسټراليا راقرائت کردواز آنجمله مقاله شاغلي قدرت الله حداد را خودش واز شاغلي سعدالدين شپون راشاغلي عمرخيل قرائت نمودند. پوهنيارميرمن توريپيکی حيدري سابق استاد پوهنتون کابل بيانيۀ جذابي ايراد نمود ويک غزل ملنگ جان راقرائت کردکه بااحساسات وکف زدنهای ممتد حاضرین بدرقه شد. هکذاپينله زرخانگه صافي يک غزل ملنگ جان رابسيار فصيح وجذاب خواند ودرمدت قرائت اين غزل ده ها بار باچک چکهااستقبال ميگردید. داکتر هاشميان ملنگ جان را نابغه خواند که نبوغ اوازچوکات محدود سواد خواني برون تبارز کرده واز تسلط اودر علم عروض تذکر دادچونکه درابحارمختلف شعر سروده است. هاشميان باستناداين مصراع ملنگ جان که «زه په پشتو اوپشتنوالی باندی سر ورکوم»، ازاهانت ها، نارواداريها و تنگ نظري هائيکه ازمدتيت توسط يک حلقۀ مشخص به

مقابل زبان وفرهنگ پشتو صورت ميگيرد، خصوصاً توسط تيوريسين جمعيت اسلامي، شاغلي غلام علي آئين درمقالات منتشرۀ اودراميد تحت عنوان «نسخه ای برای آينده افغانستان - پاليسي لساني افغانستان برای حال و آينده» يادآور شده. نظرات ومثالهائى شاغلي آئين راساختۀ فکر خوداوبی بنياد ومتناقض بااساسات علم زبانشناسي و واقعيت های عيني افغانستان خواند و چلنج داد که اين موضوعات رادر حضور خوداووزبانانشناسان افغان وامريکائي مطرح و تکذيب نمايد. شاغلي داکتر عبدالرحمن زماني به نمايندگي از خسرش (شاغلي زماني

شاعر معروف پښتو) یک منظومۀ ملنگ جان را خواند؛ شاعلي داود مومند از تاسيس ايالت (پښتونخوا) بعوض صوبۀ سرحد در پاکستان شادباش گفته اين حرکت را یک انکشاف بزرگ سياسي در منطقه خواند و از حرمت و احترام ملنگ جان به خان عبدالغفار خان دروای دامیۀ پښتونستان باد آور گمریده اظهار اصد کرد که روز به پښتونهای مرد و طرف خط تحميلي ديورند (لر پښتون و بر پښتون) يکي و متحد شوند. شاعلي کاظم بيمار استاد سابق پوهنتون کابل بالای تنگ نظري استاد غلام علي آئين بمقابل زبان و فرهنگ پښتونها انتقاد نموده سپی منظومۀ شیوای خود را به تقریب سالگرد ملنگ جان قرائت کرد که با کف زدنهای بدرقه شد. شاعلي قیوم مومند مدیر مسول مجله سیاوون بالای شخصیت، افکار و آثار ملنگ جان یک مرور تحقيقي نمود و دیوان اشعار او را یک غنیمت فرهنگی شمرد.

این محفل شاندار و پرجوش که حاضرین همه از احساسات ملي سرشار شده بودند بعد از دو وقفۀ مختصر يکي برای نماز شام که بامامت مولوي مبلغ ادا شد و دومي برای صرف عصریه و ناشتای مکلف که از طرف انجمن کلتوري تهیه شده بود، تا ساعت دوازده ونیم شب دوام یافت و از آنجائیکه انجمن جوانان افغان آلات موسيقي را قبلا روی ستیج آورده بودند، از بین حاضرین پیشنهاد شد تا بملاحظۀ ضيقي وقت از خواندن مقالات متباني صرف نظر و بموسيقي پرداخته شود، زیرا جوانان افغان غزلهای ملنگ جان را کامیوز کرده منتظر نوبت برای شنودن آن بودند؛ بخش موسيقي تا حوالي ساعت دویجۀ شب دوام کرد. اعضای انجمن جوانان افغان که همگی تحصیليافته هابسویۀ انجنيير و ماستر بودند غزلهای ملنگ جان را سرودند که نهایت خوش آیند و پراحساس بود و هیچکس حاضر نمیشد مجلس را ترک کند، اما برعایت مقررات که دو ساعت هم تیر شده بود، مجلس با هلهله و شادمانی و کف زدنهای برای انجمن جوانان خاتمه یافت.

یک عده اشعار ملنگ جان که درین محفل شاندار خوانده شد و هم چند غزلي که از طرف شاعران افغان باستقبال از ملنگ جان سروده شده ذیلا نشر میشود:

الهی ته سوی زهی می کړی قبوله دعا  
د پیغمبر په خاطر غم لری زمونږ نه جدا  
دملنگ جان په مخ کی هلته به سرخي شي پیدا  
چه ستر واکمن دپښتو پښتون افغان وویښم

## به یوه لاره روان

## تول افغانان وویښم

توسط پیغله زر خانگه (صافي) قرائت شد

## څه ملامت دي

توسط پوهنيار تورپيکي حیدري قرائت شد

مشران چی گوندیمار شي، نو کشران څه ملامت دي  
سپين ږیری چی نا اهل شي، هلکان څه ملامت دي  
د پوهو عالمانو په منگونو کی چی نفاق وي  
نا پوهه بی بیګواده شوده گان څه ملامت دي  
چی زړه دناسحانو وی ډک شوی له حسدنه  
وینا کی تاثیر نه وي، سامعان څه ملامت دي  
کوبښن چی یو پښتون د بل پښتون دبري نه کا  
په دی کار کی پردي او گاونډیان څه ملامت دي  
بينا خلک چی مخ شي دنفاق په گرنگونو  
گیله وکړم له چانه حافظان څه ملامت دي  
رېښتینی پښتانه لوی خادمان او سلیم زروڼه  
دا تېول چی یوشان نه وي، ملنگان څه ملامت دي  
رېښتیاوینادی وکړه خدای دی خیر کړي ملنگ جانه  
که هرڅه درته پیښ شو ستایاران څه ملامت دي ؟

## یک جام و دوخوا !!!

در جمله موضوعاتی که در مجلس یادبود ملنگ جان مطرح شد یکی هم موضوع نفوس قوم پښتون میباشد که شاعلي غلام علي آئين از قول دونفر امریکائي در مقاله خود آنرا ۳۸ فیصد نفوس افغان ستان گزارش داده است (امید شماره ۳۰۳). اما شمار نفوس افغان ستان مرتبۀ اکادمي علوم اتحاد شوروي که در شماره ۲۸ آئینه

بقیه (ص ۲۹) در زیر ص ۲۹

ربه ژوندي به یم چه لوډ دوطن شان وویښم  
چه مشرف په علم پوه افغانستان وویښم

ربه ژوندي به یم چه ټول وطن سره زر شي زمونږ  
چه ددښتو دیوالونه ټول مرمړ شي زمونږ  
په اتفاق لکه دوه وروڼه سم او غر شي زمونږ  
چه په یوه لاره روان ټول افغانان وویښم

ربه ژوندي به یم چه ورک دسوال رواج شي زمونږ  
پخپل کاله کی میسر واده احتیاج شي زمونږ  
د ترقي خواته بدل طبع او مزاج شي زمونږ  
ټول پښتانه پخپل وطن کی عالمان وویښم

د تاریخو په اوریدو می زړه کباب شي وروڼو  
له دیره غمه می په مخ اوښی سیلاب شي وروڼو  
په هغه ورځ به رانه ورک رنځ او عذاب شي وروڼو  
چه تر اتکه پښتانه ټول خاکمان وویښم

د پخوانو مشرانو څومره لوډ همت وو زمونږ  
گجرات قنوج تر اصفهان لوی سلطنت وو زمونږ  
دین له آمو تر بحر هند یو مملکت وو زمونږ  
مرمه پدی چه نن دی باغ کی گډ راغان وویښم

قسمت هائی از مقاله سید مسعود مجروح :

« مرحوم ملنگ جان دایمان توتہ اودمهر اومحبت مجسمہ وه، خلوص اوصداقت ئی دھیرولو وړندی، دخدای (ج) دقام، ولس، پښتو اوپښتونلی سره مینه دملنگ دخټی سره اڅکل شوی وه. دی وائي :  
خدايه ته شی تل تر تله نگهبان دپښتو  
نن کاروان دپښتو ژبی مخکي تللی شي په بیرہ  
او خوشحال خان ته په خطاب کی وائي :  
بیا خړي وړیځي نن په غرو دپښتونخوا وینه  
ستا په وطن د غلیمانو تیری بیا وینه

د پښتو دژوند اومرگ سود او سودا وینه  
حکۀ ناری سوری وهم زه ملنگ جان ختک

دلری پښتونخوا یوی لیکوال ،نورالبشر نوید ، ملنگ جان داسی مخاطب کوی او وائي :  
« ملنگ جان! زما او ستا ددواړو پښتونستان مړ دي، تاچی په کوم دور کی دپښتونستان ترانی لیکلی، هاغه دور کی ما لکه طوطي پښتونستان یادولو، زه پری نپوهیدم، پخپله پنجره کی ناست وم، ماته چا ویلی وو، داوايه «پښتونستان زنده باد!». ته بختور وی، خپل پښتونستان دی دځان سره پخپل قبر ښځ کړو، زه دروغجن وم، حکۀ نورما دپښتونستان حلی هم نشته، کتبه ئی هم نشته، خپله هدیره هم نلري، په ژوند او مړونی « پښتو ملنگ خانه بدوش» یادیزي.

ته پاک پښتونستاني وی، تا به دپښتونستان په سندرو کی دپاکستان دپنجابي استعمارنه د پښتون غلام خلاصولو، زه منافق پښتونستاني وم، ما به دپیشور درادیو نه تاته په پښتو کی کښنگلی کول ، ماته د کابل نه تر خیبره هرڅه آزاد پښتونستان ښکاریده، خوداسی نه وه، زمونږ تر مینه دسلوکلونو اوزدو زنجیر پروت دی، ددی زنجیر یوسر ستاڅت ته پروت دي او بل سر ئی زما د مری تاو دي، تا به ویل دا زنجیر به وښلوو، دا طوقونه به دغاړی وغورځوو، ما به ویل :  
دخیبر دره خو لار دتلو راتلو ده  
په کابل او پیشور کی افغان یو دي «

## دا څه به مونږ شويدي

سید مسعود مجروح : د ارواح ښاد ملنگ جان

دوفات د ۴۰ کالیزې په مناسبت

راشه ملنگ جان، چه خپل زړه درته برسیره کړم  
راشه راته غوږ شه چه داڅه به مونږه شويدي

تاسره دوطن دآبادی دپاره لوی لوی آرمانونه وو  
تا سره د ولس دترقی دپاره سرکی ښه فکرونه ور  
میني د وطن نه ستا په زړه کی غورځنگونه وو  
بیلابیل قومونه دافغان تاته دیوی ونی شاخونه وو  
راشه سرراپورته کړه او حال زمونږه وگوره  
راشه راته غوږشه چه دا څه به مونږه شويدي

ورک موزعامت شو، سپینی ورځی موتورتم شولی  
تورتورتتم شوکی غلیمان راپسی شويدي  
چور دي، چپاول دي، دولس هستي برباده شوه  
هرکلي کوڅه کی لوتماران راپت شويدي  
تاشه سرراپورته کړه او حال زمونږه وگوره  
راشه راته غوږشه چه دا څه راباندی شويدي

شوه جونگړه ورانه، عزیزان رانه ورک شويدي  
څوک شهیدان شوی ، څوک له ملکه فرار شويدي  
هغه چه مین پخپل وطن و، په وطن کی ځای نشته دي  
هغه چه دخلکو حقوق غواړي په گوليو سوری شويدي  
راشه، سرراپورته کړه او حال زمونږه وگوره  
راشه، راته غوږ شه چه داڅه به مونږه شويدي

خونه راته ورانه غلیمانو په بی ننگو کړه  
څوتنه بی ننگه چه دښمن سره همران شويدي  
نه عزت راپاتی، نه هم ننگ او غیرتونه شته  
هرڅه نه ورتیر شول چه غلیم ته گونډه شويدي  
راشه، سرراپورته کړه او حال زمونږه وگوره  
راشه، راته غوږ شه چه دا څه به مونږه شويدي

هرخوا مایوسي ده، ژړاگانې دي، دردونه دي  
ښاد دي غلیمان چه افغان وینی تویی شويدي  
ناست دی گوداگیان په هرخواکی خیانتونه افتخار کئي  
وژني ولسونه، عزتونه پایمال شويدي  
راشه، سرراپورته کړه او حال زمونږه وگوره  
راشه، راته غوږ شه چه داڅه راباندی شويدي

هغه خوږ وطن نه چه په سل ځله قربان وی ته  
اوري پری بمونه، دشتی غرونه لمبه شويدي  
باغ وبن تالا شو، چمن وسو، گلان خاوري شول  
ستا دامیدونو غوټی تھولی خاوری شويدي  
راشه ملنگ جان، دغیرت چغه نمره وکړه  
پورته افغانان کړه، داپه خوب چه ویده شويدي

ما(مجروح) دخپل مجروح زړگی قیصه بیان کړله  
غم کی د وطن می سپینی اوښکی وینی شويدي  
ناست یم انتظار کی چه میرویس غوندی پیدا شي بل  
هغه سره ورک کړي چه وطن ته خاین شويدي  
راشه ملنگ جان، دغیرت چغه نمره وکړه  
پورته افغانان کړه، داپه خوب چه ویده شويدي



د ملنگ جان غزل

داځی خویند و چې جوړ کړو موزد پیغلو بڼه لښکر  
خو ند د زلمو نشته نه په کوزا و نه په بر  
داځی د وطن خویندو چې راتولې په بڼه شان شوو  
سرې شو نډې سره لاسونه به ورگډې په میدان شوو  
نیکړی پرېزد و زلمو ته پگړی و ترو و نران شوو  
نورمه کینې کورو کې ځی چې څو مخ په خیر  
هو مند و اړیدی ځوانان دې ناست وی په دیرو کې  
خا زان د با جوړدې کړې سیلو نه په هجرو کې  
له داسې حاله بڼه یو موزاوتا سی هد یرو کې  
ژوند ون د اسارت نه خدايزو مرگک به وی بهتر

خودار معلومېزې چې وزیر مسود شوه ستړی  
دا ځینی پښتانه خو پښتنی نه دی راوړی  
تور سرې به گټی دمغلگي چاگزی مری  
بی غمه دې زلمیان کوی خوبونه په بستر  
باقی به موزاوتا سی تور ووسترگي نو چاله  
حرام شه چې بې ننگ زلمې پری نه زدو خپلې خواله  
خپلې پستې شونډې به ساتو هغه آشناله  
چې کاندې آزادی پسی جنگونه په سنگر  
زلمیان که دخوشحال په زیره نه کوی غیرت  
موز پیغلی خو وساتو د ملالی دځنوپست  
نوخیزې ماجیرې نه زیانی لار صبر او طاقت  
که نن وی که سبا ستر به مات کړی ځی ۱۱

## مقالات وارده

قرار اطلاع افغاني کلتوري ټولنه، مقالات شاغلو  
حبيب الله رفيع ومحمد صديق پتمن از پاکستان يکروز  
بعد از ختم کنفرانس رسیده و در نشریه ای که قرار است  
بمناسبت چهلمین سالگرد وفات ملنگ جان نشر شود،  
گنجانیده خواهد شد.

از عبدالصمد و هابزاده (فریار)

دلی با کفر آشنا از مسلماني نمیداند  
جهانی بی مروت پاس انسانی نمیداند  
شراب مفت میخانه برقص آورد زاهد را  
دل پر از طمع جز راه شیطانی نمیداند  
پای دیگران منزل زدن آخر پشیمانی است  
بدا بر آنکه راه و رسم افغاني نمیداند  
جدایی از دیار و یار نیاید، در شمار عمر  
که شام هجر را کس صبح نورانی نمیداند  
نه در میخانه، نه اندر خرابات، مست ورندي ماند  
اگر ماند هم صفای لطف آسمانی نمیداند  
رهي که پای ماسودست گنه، آلودگي ماست  
که سالک حيله و تزویر پنهانی نمیداند  
در این چارراه حیرانی، کدام سو، روی باید کرد؟  
بسوی آنکه ره گم کرده؟؟ رهبانی نمیداند؟؟  
جنون نارسا و عقل خام این سیه مستان  
بجز درد خمار و رنج نفسانی نمیداند  
نه نام عاشقی گیر و نه از معشوق پرسیان کن  
که فرق عشق را کس تاهوسرانی نمیداند  
بگوشم باز آن افسانه های کهنه می آید  
که پیر میکده قانون روحانی نمیداند  
نوی تازه ای و آوازه ای پیر مغان گرم است  
که کس احوال صبح و شام ظلمانی نمیداند  
بگو (فریار) از ما بر ریاکاران پرگوئی  
مگو که هر که خاموشست، سخنرانی نمیداند  
سخن گفتن نه کار هر جفنگ گوی زمان ماست  
که هر کس هم سخن گفتن به آسانی نمیداند  
دلکه چون سر زلف بتان در پیچ و خم نشکست  
گهی احوال ما را در پریشانی نمیداند

تصحیح ضروري: در شماره ۶۷ (ص ۷۷)  
در غزل آقای (فریار) تحت عنوان (طبع آواره)  
مقطع غزل اشتباه از یک غزل دیگر چاپ شده، مقطع  
غزل مذکور ازین قرار است:

(فریار) عاشقان را این یک اشاره کافیست  
در سینه دل بمیرد گر چشم تر نباشد

## اینهم یک شعر درې ملنگ جان

اگر مهتاب روی آسمان شوی، آخر جایست خاک  
اگر پادشاه روی جهان شوی، آخر جایست خاک  
هزار هزار شده است، رفته چندین هزاران  
اگر پدر هزاران شوی، آخر جایست خاک  
مکن غرور، کبر به دل ندارد مهر و وفا  
اگر مانند نوشیروان شوی، آخر جایست خاک  
تا بکسی خواهد کردی گفتار باین زبان (ملنگ جان)  
اگر بلبل هزار داستان شوی، آخر جایست خاک

(اقتباس از (دملنگ جان خوزی نغمه) دریم چاپ،

قوس ۱۳۷۰، ص ۵۰۴

## طرح سبکسازي افتخارات پشتونها توسط حلقه اميد 28

قرار اطلاعات واصله از نشست ها و جلسات مخفي که توسط حلقه پيروان رباني - مسعود (باشتراک داکتر روان فرهادي، داکتر سيد مخدوم رهين، راشد سلجوقي، کوشان ها، سعيد فيضي و چند تن اجير ديگر) صورت گرفته یک طرح وپلان سبکسازي افتخارات پشتونها تصويب شده است. اين طرح مبتني بر اين طرزديد است که در نتيجه تبليغات دامنه دار ايران و تاجکهای اجير و طرفدار ايران، پشتونها بحیث اقلیت مغلوب درآمده، روز تار وراز فرهنگ و افتخارات فرهنگي خود غافل و دور شده ميروند، خصوصا که حکومت غافل طالبان هم بمسائل فرهنگي چندان علاقه و توجه ندارد، لهذا برای جلب و جذب پشتونها منحيث یک اقلیت باید رژیم رباني ابتکار بزرگداشت فرهنگيان پشتون را رویدست بگیرد تا ازین طریق هم آشتي صورت بگیرد و هم حکومت رباني مبتکر و پیشقدم، بلکه روادار و خیر خواه جلوه کند. بقرار این تصمیم فیصله شد تا سفارتخانه های خوجه ین در دهلي، پاریس، لندن و ماسکو و حلقه اميد در امریکابه تجلیل و بزرگداشت فرهنگ سالاران پشتون اقدام کنند. اولین اقدام توسط مسعود خلیلي در دهلي صورت گرفت که از مرحوم استاد گل پاچا الفت تجلیل نمود و ابتکار عمل در دهلي بدست اعضای حزب پرچم بود، دوستان ایرانی مسعود خلیلي و چند نفر هندو هم شرکت نموده مقالاتي ایراد نمودند و انعکاس این سبکسازي در جریده اجيراميد نشر شده است. به پرچمي سابق و ستمی کنونی، تواب آصفی سفیر خوجه ین در ماسکو (که داماد ارشد الشیاطین می باشد) و هم به لوتمار داود میر که سفیر فروش زمره و سامان موزیم در پاریس است هدایت دادند که آنها هم مجالسي ترتیب و پشتونها را جلب کنند. ولي مسعود در لندن چند نفر کمونست و ستمی ایران مشرب کهنه کار (رابمصرف ایران در استخدام دارد و توسط آنها مجالسي برپا خواهد کرد. بطور مثال روان فرهادي بمشورۀ اميد برای عزیرالله مرموز معاش و بودجه مستقل از حکومت ایران تدارک نموده و وظیفه او نیست تا از روی نشرات چند ساله اميد مقالات کسانیرا که بضد زبان و فرهنگ پشتمو و بطرفداري رجحان و علویت زبان فارسي در اميد نشر شده است، این مقالات را یکجا نموده یک کتاب تدوین کند تا بحیث یک سند افتخار ستمی ها و تجزیه طلبان مانند خود جریده اميد بمصرف ایران طبع و مجاني توزیع گردد.

بمسئله همین دام گذاریها حلقه اجير اميد در کلفورنيا اعلان کرد که میخواهد از شخصیت مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی در اواخر ماه مارچ تجلیل کند. پشتونها بعد از آنکه از زوال این طرح خبر شدند در زمینه عکس العمل داده، بتمام حلقه های پشتون خبر دادند تا از اشتراک درین محفل خودداری نمایند. آقای ویس حبیبی، پسر ارشد مرحوم پوهاند حبیبی از نیویارک نامه ای به اميد نوشت و تذکر داد که فامیل حبیبی با این کار حلقه اميد موافقت ندارد. نامه هائی پخش شده و بداره رسیده مشعر است که چون نشریه اجيراميد و حلقه کلتوري رباني - مسعود که ب سرمایه ایران زیر نظر کوشان (ناطیش ناشوک) و سعيد فيضي برای مقاصد شیطاني تدویر میشود چند بار شعار داد که «برادر کلان مرده است»، همچنان شعار «تاجک فوق همه، یا تخت است یا تابوت» صدها بار در اميد نشر شده، تا زمانیکه نشریه اميد و حلقه فرهنگيان رباني - مسعود رسماً از توهین ها، شعارها و نوشته های سابق خود بمقابل قوم پشتون معذرت نخواهند، پشتونها در مجالس آنها اشتراک نکرده این نوع مجالس را سبکسازي فرهنگ خود می شمارند. اگرچه اميد اجير در شماره اول سال هفتم (مورخ ۲۰ اپریل ۹۸) خود به تعویق افتیدن محفل را از اثر نامه آقای ویس حبیبی تذکر داده اما واقعیت برجسته دیگر اینست که هیچیک پشتون (بشمول کسانیکه اميد اجير دعوت کرده بود) بدعوت کوشان و اشتراک در مجلس جواب مثبت ندادند و این بار اول است که پشتونها بمقابل خیانات حلقه اميد عکس العمل رسمي و دندان شکن میدهند.

اقدامات وسیع دیگری هم عمدتاً بمصرف ایران براه افتیده و یکمده افغانها توسط روان فرهادي به نمایندگی از مرده افغانستان به آنجا معرفی شده اند: یکی موسسه ایست در امریکا بنام (International Association for the Study of Persian Speaking Societies) - انجمن بین المللي برای مطالعه جوامع فارسي زبان) که هیات مدیره آن دانشمندان ایرانی بوده و از سایر جوامع فارسي زبان نمایندگانی به آن معرفی شده و داکتر روان فرهادي آقای داکتر نصیف شهراني را که دشمني او با فرهنگ و زبان پشتمو و نظریات و تلاشهای او برای تجزیه افغانستان بهمگان معلوم است بحیث نماینده جامعه فارسي زبان افغانستان در جمله هیات مدیره موسسه مذکور شامل ساخته است. حالا شما خود تصور کنید که داکتر نصیف شهراني بچه نهجی از منافع افغانستان در موسسه مذکور نمایندگی میکند و چه نوع افغانستانی را بهمکاران ایرانی خود معرفی مینماید.

دومی موسسه ایست بنام (Association of Iranian Studies) - انجمن مطالعات ایرانی) و اینجا هم ابلیس روان فرهادي شبکه دوانده و داکتر سيد مخدوم رهين را آنجا چخ کرده، طرفه اینکه منحيث خوش خدمتي برای دوستان ایرانی خود، در ماه می سال جاری یک (Panel - پانل) رادرباره افغانستان زیر نظر داکتر لودویک آدمک ترتیب کرده، و نامنویس چند نفر افغان بی تفاوت را هم ارسال نموده، علاوه تا داکتر سيد مخدوم رهين را بحیث نماینده افغانستان به آنجا معرفی نموده است. کار و هدف این موسسه (مطالعات ایرانی) که ب سرمایه ایران می چرخد اینست تا علویت و سیادت ایران را در منطقه - ثابت ساخته برای



قبولاندن علویت ایران بالای سایر کشور های منطقه تبلیغات نماید. چندی قبل روان فرهادی از پوهاند داکتر حسن کاکر نیز دعوت نمود تا در سیمینار ماه می موسسه مذکور شرکت نماید اما داکتر کاکر که با شیطنتهای روان فرهادی خوب آشناست، از قبول دعوت و اشتراک در سیمینار مذکور که بابتکار ایران و برای ثبوت علویت و سیادت ایران دایر میگردد، معذرت خواسته است.

ما خود را مکلف میبینیم این شواهد را بحیث تلاش وسیع/رژیم ربانی - مسعود بزییر سایه ایران با اطلاع هموطنان خود برسانیم و خصوصاً برادران پشتون را پیشین بسازیم که برای اشتراک آنها در اینچنین مجالس و سیمینار ها جال و سیمی گسترده شده است. رژیم ربانی - مسعود بسردمداری روان فرهادی و حلقه امید در امریکا ظاهراً خلاها و نارسائیهای طالبان و بیعلاقگی و بیکیفایتی آنها را در امور فرهنگی بهانه قرار داده، از سرتکائی افغانها بمقابل طالبان برای تیله کردن آنها بحال تزویر ایران استفاده میکنند. فرهادی و حلقه امید که از ایران معاش میگیرند باید خوش خدمتی هم نشان بدهند و این شیوه تسلیم کردن تمام افتخارات فرهنگی افغانستان بایران را بحیث یک خوش خدمتی محاسبه میکنند. فاعتبرو یا اولوالابصار.

## ایڼهم یکه شعر دلي مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی

تاب قلب او ز گرمیهای بلخ  
می تراود ناله اش هاهای بلخ

از نیستان شورشی دارد بسر  
می نوازد نغمه های باختر

« وای قومی کشته تدبیر غیر  
کار او تخریب خود، تعمیر غیر »

پس تو هم ای زاده این آب و خاک  
ای روانست مظهر آن نور پاک

اندرین آشوب طوفان زای عصر  
در تاراج گاه پر غوغای عصر

قصر و بنیان خودی تعمیر کن!  
اندرین ره کوشش و تدبیر کن!

بس لسانت رکن ملیت شمار!  
در ره احیای آن همت گمار!

تا که باشد کوششت بهبود خود  
و انمائی راه های سود خود

باز رُخشی در جهان چون آفتاب  
« تا نگویندت توارث بالحباب »

غرغشیت و خربین اجداد ملت افغان اند.  
این قطعه حدود ۵۷ سال قبل در نشریه  
(پیغام شهید) سال ۱۳۱۷ نشر شده است.

قوم من! ای توده والا نژاد  
وی نیاکان غیورت مرد و راد

باتو دارم گفت و گوی محرمی:  
تا ز اسرار حیات آگه شوی

بشنو ای پشتون با صدق و صفا!  
حافظ کهسار قلب آسیا!

گر بزرگی خواهی و آزادگی  
یا چو اسلاف غیورت زندگی

اولاً پښتو لسانت زنده ساز  
هم برین شالوده کاخت بر فراز

قصر ملیت بر آن تعمیر کن!  
تا توانی تکیه بر شمشیر کن!

جان من! ای ملت دشمن فگن  
دوده غرغشیت و نسل خربین

ای نژاد پاک و قوم نامور!  
در عروقت جوشش خون پدر!

گویمت از نکته های زندگی  
گر تو داری ادعای زندگی

بشنو از دانای همدت این ندا  
آنکه گوید نکته های پر بها:

۱۸۴۴

(ص ۱۷) نشر شده، نفوس قوم پشتون را هشت ملیون معادل ۵۲۹ فیصد گزارش داده است. سوال پیدا میشود که حکومت خوجه ین نزدیکترین دوستی با روسیه داشته تا امروز از روسیه اسلحه میگیرد، چطور است که نیوریسین خوجه ین آقای آئین سند تحقیقاتی اکادمی علوم شوروی را درباره نفوس شماری افغانستان قبول ندارد؟؟؟

## تصمیم حزب وحدت برای اعلان «جمهوریت هزارستان»

بحواله هفته نامه (امروز) ارگان رسمی حزب وحدت اجیرایران مورخ ۲۰ مارچ ۱۹۹۸ کمیته مرکزی حزب وحدت جدائی هزارستان را از افغانستان رسماً اعلان نمود. صدیقی پروانی عضو کمیته مرکزی حزب وحدت گفت حدود ۲۰ سال جنگ، خونریزی و ویرانی سبب اصلی تاسیس جمهوریت هزارستان میباشد زیرا مردم مازکشتن یا کشته شدن توسط برادر مسلمان خسته شده اند. او گفت قسمتهای افغانستان مرکزی از مزارشریف در شمال تا غزنی در جنوب که در تسلط حزب وحدت میباشد در جمهوریت هزارستان شامل خواهد بود. پروانی علاوه کرد که سه قول اردوی نظامی در جمهوریت هزارستان تشکیل شده، هر کدام شامل ده هزار نفر، یک قول اردو برای حفاظت و امنیت مزارشریف، یکی برای حفاظت منطقه غزنی در قره باغ و سومی منطقه بهسود، وردک، میدان شهر و پغمان اعزام خواهد شد. او گفت جمهوریت نو تاسیس هزارستان مناسبت خوب همسایگی و اقتصادی با همسایگان خود افغانستان و خراسان خواهد داشت و در جمهوریت هزارستان نه تنها هزاره ها بلکه اتباع سابق دولت افغانستان هم زندگی میتوانند. پروانی اضافه کرد که ما ب مردم هرات کمک خواهیم کرد تا جمهوریت خراسان را تاسیس کنند که شامل هرات، فراه و نیمروز خواهد بود که پروانی متذکر شد که علاوه بر کشورهای ایران و پاکستان، ملل متحد نیز باین پلان موافقه کرده است.

## کوفی انان مداخلات خارجی را به شدت انتقاد کرد

سکرتار جنرال ملل متحد یکبار دیگر بالای تمام حکومتانی انتقاد نمود که برای طرفهای درگیر جنگ در افغانستان اسلحه تدارک میکنند. وی در راپور سه ماهه اخیر خود بشورای امنیت متذکر شده که «تراژیدی افغانستان در حالی دوام دارد که صدور اسلحه بطور متواتر وبدون وقفه بطرفهای درگیر از طرف کشورهای حمایت کننده جریان داشته و جنگ برخلاف آرزوی اکثریت خاموش افغانها دوام نموده است. مداخلات خارجی توسط کشور های منطقه و دیگران، بشکل حمایت از یک گروه یا گروه دیگر، تمایل زعمای تنظیمها را از میز مذاکره و راه حل سیاسی بطرف میدان جنگ بیشتر ساخته است.» کوفی انان گفته است «دوام این وضع تهدید جدی برای امنیت منطقه و بین المللی بشمار میرود.»

راپور سرمنشی بهنگامی نشر شد که یک هیات مشتمل بر براهیمی نماینده خاس سرمنشی، مختار لرامی نماینده (OIC) بمنطقه رفته میخواهند با حکومتات همسایه و ذیدخل و همچنان با زعمای گروه های مختلف مذاکرات جدید را آغاز و زمینه مفاهمه و آتش بس را میسر گردانند. هکذا نمایندگان کشور های هشنگانه (۲+۲) بشمول امریکا، روسیه و شش کشور منطقه در نیویارک تشکیل جلسه داده فیصله کردند برای اعلام آتش بس بین طرفهای درگیر در جنگ مساعی جدی براه اندازند. هکذا وزرای خارجه کنفرانس کشورهای اسلامی اعلان کردند که برای مذاکره با جوانب درگیر با افغانستان یک هیات میفرستند.

## ابتکار امریکا: امید واری تازه در حل معضله افغانستان

دولت امریکا پیهم اعلان کرده که در قضیه افغانستان از موقف فیصله های ملل متحد حمایت کرده و میکند و ولی حکومت امریکا از مدت سه سال باینطرف اکثر به وساطت پاکستان اتکا داشته، به تدریج با گروههای درگیر بداخل افغانستان نیز تماسهای مستقیم انکشاف داده است. ولی فشار های مختلف بالای حکومت کلینتن از یکطرف و عدم صداقت پاکستان از جانب دیگر، امریکا را بران واداشت تا نفوذ خود را بطور مستقیم وبدون وساطت پاکستان برای حل قضیه افغانستان بکار اندازد. سفر اخیر آقای ریچارد سن سفیر کبیر امریکا در ملل متحد که یک عضو کابینه کلینتن نیز میباشد بداخل افغانستان بیانگر همین واقعیت است و حکومت پاکستان از سفر و مذاکرات مستقیم ریچارد سن با گروه های درگیر در افغانستان اظهار نا راحتی کرده مساعی جمیله خود را بحیث بهترین راه برای تامین صلح قلمداد کرده است.

سفیر کبیر ریچارد سن بعد از مذاکرات مقدماتی در پاکستان بکابل رفت و با اولیای طالبان در کابل دیدار و مذاکره نمود؛ همچنان در مزار شریف با خوجه ثین ربانی، رشید دوستم و کریم خلیلی مذاکراتی انجام داد. استقبال دوستم از آقای ریچارد سن بسیار گرم و نمایشی بود، از میدان طیاره تا شهر مزار مردم را بشمول زنان و موسفیدان باستقبال کشیده و چند جا قالین فرش کرده بود. ریچارد سن بقندهار نرفت و همچنان شیر بمبیرک مسعود احمد شاه رانید و شیر بمبیرک برای ثبوت موجودیت خود در مدت اقامت ریچارد سن در کابل بالای نگاب حمله شدید کرد اما بشکست مواجه شده چند نفر کشته و اسیر داد؛ چند روز پیش هم بالای گلدره حمله نمود و با دادن تلفات سنگین شکست خورد، و باز بالای قندز و غوربند حمله کرد و بمقرب رانده شد.

# روان روان زن کده، دوله بگردن کده

قرار راپورهای واصله داکتر روان فرهادي، سفیرخوجه ټین درنیویارک بتاریخ روز شنبه ۲۸ مارچ ۱۹۹۸ درشهرعاشق پرورغوان درشمال فرانسه، بازیکه حد اقل ۲۰ سال از اوجوانتر میباشد ازدواج نمود. این خانم عادل (هاشمي) نام داشته قرارمسموع و باساس روایات خیابان شانزه لیزه، روان فرهادي از ۲۵ سال باینطرف که اودر پاریس سفیر بود وعادله جان بحیث یک دختر جوان در آنجا تحصیل میکرد با اوروابط قایم ساخته ،این عشق آتشین درتمام مدتیکه خانم سابق روان ( مرحومه رنا جان ) حیات داشت بطور خفیه دوام نموده و روان سال سه چهار بار به بهانه های مختلف بدیدن معشوقه پاریس میرفته است . اینک اکنون که ۹ ماه از مرگ خانم سابق روان میگذرد بامعشوقه ۲۵ ساله خود عروسي نمود. قرار مسموع، خانم سابق روان چند سال قبل از مرگش ازین ماجرا بوی بر شده و این غم جانکاه توام با مریضی که عاید حالش بود مرگ او را تسریع بخشیده است . برای مرد ۷۰ ساله ای مانند روان، این ازدواج در پایان ۲۵ سال زناکاری، نمودارچهره سیاه و کثیف شخصیت که یگانه هدف زندگی او تامین شهوت بوده است : شهوت برای غصب چوکی ملت افغانستان به نمایندگی از خوجه ټین رباني که شهید عزیزالرحمن الفت ۲۰ سال قبل درکتاب خود او را «روسي الاصل» خوانده بود؛ شهوت برای دروغ گفتن و بازی دادن مردم درتمام مدت دوره ماموریت؛ شهوت برای دریافت تنخواه و مصارف دفتر ولو ازطرف ایران پرداخته شود؛ و شهوت برای ازدواج با زنی که بسن دخترش میباشد .

دو نفر هموطن ماازپاریس معلومات و مشاهدات خود رادر باره مراسم عروسي روان فرهادي با شوخي ها وچند رباعي و منظومه فرستاده اند که یک قسمت آنرا فعلا در ذیل نشر میکنیم.

«... مراسم نکاح در رستوران برادر عروس درشهر مقبول غوان برگزار گردید. عادل جان که زن بسیار مقبول است ظاهرا حدود ۴۰ ساله معلوم میشد وداکتر روان هم موهای خود رارنگ و سر وروی خود را آرایش کرده بود تا پنجاه ساله معلوم شود. طارق جان پسر داکتر روان هم ازامریکا آمده بود، هنگامیکه عروس و داماد روی صحنه ظاهر شدند و مراسم اجرا میشد، بعضی از حاضرین بطور سرگوشي و پس پسک بیکدیگر میگفتند که این عروس جوان زیبا بیشتر به طارق جان می سیلد تا به پدرش. چند منظومه که درفرانسه باستقبال از عروسي داکتر روان بعنوان «عروسي نامه» پخش شده درضمیمه ارسال است:

## ازین چوکی بهره‌یز!

روان جان ،برتو گویم آفرین باد  
دل ایرانی را تو میکنی شاد  
زنی هم درشب و در روز فریاد  
نمی بینی که کردی خودرا بر باد  
که نامت هم پلید ساختی زاجداد

روان جان من بگویم تو بکن گوش  
نداری جاغر مردی، تو مخروش  
ازین بیش آبرویت را تو مفروش  
اگر داری تو عقل ودانش وهوش  
ازین چوکی بهره‌یز ،باش خاموش

## بچه ملا ره ببي

بچه ملا ره ببي کار دنیا ره ببي  
این تقلا ره ببي روی سیاه ره ببي  
روان روان زن کده، دوله بگردن کده

کسانیکه به پیری زن طلب گردد  
به عیش و نوش دنبال طرب گردد  
به نزد عاقلان بس بی ادب گردد  
یقین با لچکان او هم لقب گردد

زن جوان و مرد پیر تکرې بمان،چوجه بگیری  
عشق پیری اس دامنگیر گولي خوردن مثل پنیر  
روان روان زن کده، دوله بگردن کده

تعجب نیست ،بی اصل ونسب گردد

## مردک چالاک وروباه صفت

پیسه بسیار شد ازایران خانه مفت، موتر چالان  
لاجورد وزمردم فراوان خوجه ټین به پشتش دلنگان  
روان روان زن کده، دوله بگردن کده

روان جان عاشق زار اس خدایا چو حکمتیار و مسعود و رباني  
سرش آخر سر دار اس خدایا معاشش نقد و تیار اس خدایا  
ازین عشق وازین مجنون گریها نمی ارزد باین پستی خزیدن  
شیش دایم به خمار اس خدایا ندازه ننگ و بی عاراس خدایا  
چو لوطی او بمیدان حماقت چو باشد مردک چالاک وروباه  
برقصه، مرد بازار اس خدایا خداوند هم سرش قاراس خدایا  
رود او روز وشب خانه بخانه روان در جویبار گنده او فتاد  
به انتظار همه خواراس خدایا ازین غرقاب چه سرشاراس خدایا  
ندارد منزلت در نزد افغان پناه برده به مشروب و به بوتل  
بماسکو اهل درباراست خدایا ز دالر مست و خمار اس خدایا  
ز پستی پست گشته این هیولا  
ز عصیان جام خماراس خدایا

این زناکار بالکۀ ابلیس زنش مریض میرفت پاریس  
عادل جان گفت ای خبیث نکاح خط برو بنویس  
روان روان زن کده، دوله بگردن کده

مالیده جور کده پرویز آئینه مصاف کده شمیریز  
خینه وشریت بود سرمیز داودمیر کد جست وخیز  
روان روان زن کده، دوله بگردن کده

خسربره جدید داکتر روان، دگروال محمد بصیر معروف به  
(بصیر سوز) پرچمی معروف، که درکومیتۀ مرکزي کارمی  
کرد؛ وی پسر سیدامیر خان ازشکدره وازعموزاده های  
سیدظاهر کورسفیرخوجه ټین درانقره میباشد .

نوشتہ محترم دکتور فيضي سکندر درباره مرحومين الله نواز خان و سيد عبدالله خان شاه جي رادرشماره ۲۸۵ اميد اجير ايران ،اميد شرارت انگيز ، و اميد نفاق برانگيز خواندم. مرحوم برگد فيض محمد خان پدر دکتور جان محمد فيضي سکندر که از هواخواهان اعلحضرت امان الله خان بود و بدون جرم و محاکمه مدت ۱۴ سال در زندان محمد هاشم خان بسر برد. محروميتی که اولاد اواز غيبت طولاني پدر کشيده بهمگان معلوم است؛ پوهاند دکتور جان محمد فيضي سکندر چه بحيث یک طبيب و چه بحيث یک استاد پوهنتون در تمام دوره کار و ماموريت خود برخلاف سلطنت ظاهر خان وفاميل نادر خان ويحيي خيل علناً تبليغ منفي ميکرده و حکومت های وقت نيز از آن خبر داشته اما چون درد رسیده بوده او راسرزنش نکردند: دوره پوهنچی را بطور نورمال (البته با مشکلات اقتصادي) موفقانه بپايان رسانيد، در کدر علمي پوهنچی طب داخل گرديد ،از بورس خارج برای تحصیلات عالي در بلجيم استفاده کرد و به بلند ترين رتبه علمي پوهنتون نایل شد، گویا برخلاف طرز العمل معمول دوره هاشم خان که اگر پدر مضروب واقع ميگرديد، اولاد نيز صدمه ميديد، وچه بسا اولاد های بيگناه و معصوم مضروبين که از مکتب اخراج شده اند، داکتر صاحب فيضي سکندر شخصا مصدوم نشده، حتی با خانم خارجي، تا سن تقاعد زندگي عادي ونورمال را در وطن پيموده و از تمام امتيازات ماموريت و اکادميک برخوردار بوده است. در دوره جمهوري قلابي ليونی سردار، کاکای شان مرحوم پوهاند نظر محمد خان سکندر بحيث یک وزير مقتدر کابينه در اس وزارت صفيه قرار گرفتند. گویا اگر محمد هاشم خان برگد صاحب مرحوم فيض محمد خان پدر داکتر صاحب فيضي سکندر راجر داد، برادرزاده اش ليونی سردار کاکای داکتر صاحب را نوازش کرد.

از اين گزارش هموطنان گرامي از حساسيتی که محترم پوهاند داکتر فيضي سکندر در مقابل خاندان نادر شاه و کارنامه هايشان دارد، وحق بجانب هم ميباشند، مستشعر ميگردند. اما درباره برخورد داکتر صاحب فيضي سکندر با مرحوم الله نواز خان در راه بين پشاور - جلال آباد من چیزی نشنیده ام، ولی اينقدر بخاطر دارم که یک گفتگوی زباني بين داکتر فيضي سکندر ويکتن از وزيران دولت وقت در کابل صورت گرفته بودو مشکلاتی هم پديد آمده بود. تعجب و سوال من درينست که اميد نفاق برانگيز از نشر نامه جناب داکتر فيضي سکندر در حالیکه ابليس کوشان (ناشوک ناطيش) از همه نزاکتها و حساسيت ها خبر دارد، چه هدف و مقصد داشت ؟ وباز توضيح ناجوانمردانه وبعد از وقت ابليس کوشان در شماره ۲۸۷ (بعد از آنکه جناب رشتيا توضيح واقعبينانه برای نشر فرستاده بود) از همان نوع معامله گريهای بازاری است مثليکه از يکطرف رخسار یک آدم چک زده و گوشت کنده شود وبطرف ديگر رخسارش بوسه زنند !



من از آوان طفوليت مرحوم الله نواز خان را ميشناسم (۱) و شخص با صفت بوده است، علاوه برينکه ضد و دشمن استعمار انگليس و یک شخص مبارز بود که زندگي مرفه وجايداد و املاک پدري رادرملتان گذاشته، به پيروي از عقیده و ايمان خود برای مبارزه باافغانستان آمد، درافغانستان به بسيار مردم خير رسانده ولی ضرر اوبهيچکس نرسیده است. مثلاً من خبر دارم که حکومت وقت از برخورد خشونت آميز چند نفر با مرحوم الله نواز خان (توسط مخبرين) خبر شده، پوليس ميخواست متعرضين را تعقيب و توقيف کند، اما وقتی الله نواز خان از اين ماجرا خبر شد اعتراض شديد کردو بحکومت التيماتوم داد که اگر مزاحم متعرضين شوند بماموريت خود برنميگردد.

اولين ماموريت مرحوم الله نواز خان در ماه های اول سلطنت نادر شاه ((ياور اول حضور اعلیحضرت)) بود، چون در آنوقت تشکيل وزارت دربار و وزير دربار بوجود نیامده بود، امور دربار توسط مرحوم الله نواز خان تدوير ميشد و من سه مکتوب رسمي بامضای شان بحيث ((ياور اول اعلیحضرت)) بعنوان پدر مرحوم دارم که کوتاه ترين آنرا ذیلا نشر ميکنم. بعد از رویکار آمدن تشکيل وزارت دربار، مرحوم الله نواز خان بحيث وزير فوائد عامه مقرر گرديد و بعد از شهادت سردار محمد عزيز خان در برلين بحيث وزير مختار افغانستان در برلين مقرر شد که تا اخير جنگ عمومي دوم بهمين وظيفه باقي ماند. (۲) پادشاه افغانستان در ۳۳ خريزير.

(۱) خانم مرحوم الله نواز خان، مرحومه خنزا (کلمه چتراري بمعني شاهدخت) از نواده های پادشاه (مهتر) سابق چترار ودختر مامای والدۀ ما بود. سلطنت چترار بجز باشاهزادگان و خانزادگان خويشي نمیکرد. در اواسط قرن نزده مرحوم نظام الملک پادشاه چترار دختر خود را بمرحوم سيداحمد پاچاداد که فرزند مرحوم سيد محمود پاچا از بطن بي بي مريم (دختر وزير محمد اکبر خان غازي) بود وازين ازدواج دو فرزند دنيا آمد، يکي مرحوم سيد شريف خان سرياور و ديگری مادرما (والدۀ مرحوم سيد محمد امين مسعود). یک نواسۀ مهتر چترار را مرحوم الله نواز خان گرفته بود که او هم از خانزادگان افغان درملتان بود.

درباره نسب مرحوم الله نواز خان، من توضیحات جناب رشتیا راتائید وعلاوه میکنم که عین توضیحات راباذکر نام اجداد الله نواز خان از زبان پدر خود شنیده ام که همه افغان و بسلطنت های افغانستان همکار و وفادار بوده روابط حسنه داشته اند .

مناظره ای که در لندن اتفاق افتاده و من خود حاضر وشاهد آن میباشم قرار ذیل است : در سال ۱۹۵۲ که صدراعظم وقت والا حضرت شاه محمود خان در راه عزیمت بامریکا در لندن توقف داشتند ، سفرای افغانستان از کشورهای اروپائی را برای بحث و مشوره بلندن احضار کرده بودند . مرحوم الله نواز خان اگرچه در آنوقت سفیر برحال نبود ، اما بحیث یک دیپلمات تجربه کار احضار شده بود . یک شب مرحوم عبدالرحمن پژواک الله نواز خان رادراطاق خود دعوت کرد که من نیز حاضر بودم ( پختن قابلی پلو بمن سپرده شده بود ) . این نشست از ۷ شام تا یک بجه شب دوام کرد ومرحوم الله نواز خان بسوالات مختلف مرحوم پژواک درباره واقعات دوره اعلحضرت امان الله خان وشخصیت وافکار اعلحضرت نادرشاه معلومات میداد . پژواک بتکرار ضمن سوالات مختلف از الله نواز خان درباره روابط سپه سالار محمدنادر خان با انگلیس ( قبل از دخیل شدن بخوست ) میپرسید . الله نواز خان توضیحات مفصل ارایه میکرد که مختصر آن ( تاجائیکه بحافظه باقیمانده ) ازینقرار است : شما میدانید که انگلیس در سقوط امان الله خان وپادشاه ساختن بجه سقو دست داشت ، واین تصور نزد مردم که گویا انگلیس میخواست بجه سقو را سقوط داده بجای آن نادر خان را بشاند ، کاملاً بی اساس است ، زیرا انگلیس میخواست تباہی افغانستان دوام کند ونظام بجه سقو دیرزمان باقی بماند . نادر خان بابتکار خود وباستفاده از شناخت ونفوذیکه این برادر هادروقت امان الله خان در بین اقوام جنوبی قایم کرده بودند وهمچنان باثر تقاضاهای مکرر خوانین و موسفیدان کابل که از دست بجه سقو بطفیان آمده بودند ، بجنبوبی داخل شد وانگلیس ممانعت نکرد اما کمک نکرد ولی وقتی دید که قوم بانادر خان ایستاده است از مداخله ومخالفت کارنگرفت . ودلیل آن این بود که

یکمده مشاورین ودرباریان بجه سقوبرای اینکه بالای ناآرامیهای مردم وناکامی حکومت اوپرده انداخته باشند اورا بجهاد بمقابل انگلیس تشویق میکردند وانگلیس از یک قیام ایله جاری در افغانستان هراس داشت واگرچه برای سقوط امان الله خان با بجه سقو کمک کرده بود اما بالای اواطمینان نداشت وشاید فکر میکرد بانادر خان که یک شخصیت سیاست مدار ودانسته بود وهم در بین قوم نفوذ داشت از راه مفاهمه ومصالحه معامله کرده بتواند . شما میدانید که من از همکاران وخواهان امان الله خان بودم ونادر خان هم اینرامیدانست واز مخالفت ومبارزه من بضد انگلیس هم خبر داشت ، اگر در بین نادر خان وانگلیس در اروپا کدام مفاهمه صورت گرفته بوده که بعد از اعلان پادشاهی اوتوسط طرفداران امان الله خان چنین شایعه پخش گردیده بود ، من خبر نداشتم وشواهد مثبت هم نیافته ام ، لیکن من محض نجات افغانستان ازدست بجه سقو بانادر خان یکجا شدم . اما بعد از فتح کابل که انگلیس بمقابل یک امر انجام شده قرار گرفت ، واز ترس آنکه امان الله خان دوباره پادشاه نشود ، انگلیس توسط ایجنت های خود در کابل حمایت خود را از نادر خان اطلاع داد . بعد از آن نادر خان در یک مجلس خصوصی که برادرهایش و من هم حاضر بودم موضوع ضرورت جلب و دوام دوستی انگلیس را تذکر داد و هم سفارش کرد که به شوروی اطمینان داده شود که به انگلیسها اجازه فعالیت ضد شوروی رادر افغانستان نخواهیم داد . الله نواز خان اینرا هم گفت که دراوائل سلطنت که خزانه خالی بود انگلیسها برای نظم ونسق پلتن های شاهی ، سروس وپروانه وغیره البسه ولوازم کمک کردند وبهنگام جنگ عمومی دوم که من در آلمان سفیر بودم وظیفه من این بود تا بحکومت هتلر اطمینان بدهم که دولت افغانستان در خاک خود به انگلیس ها اجازه مانورهای سیاسی ونظامی را نخواهد داد .

بجواب سوال دیگر که بهنگام فتح کابل توسط مارشال شاه ولیخان شما چه رول داشتید وآیا این افواه درست است که لشکر تحت اثر شماولتر بکابل داخل گردیده بود ، مرحوم الله نواز خان پس از یک خنده سکوت اختیار کرد ، ولی باصرار پژواک که میگفت گوشه های تاریک تاریخ باید روشن شود ، الله نواز خان اینقدر گفت : « این درست است که لشکر تحت قوماندۀ من اولین گروهی بود که بکابل داخل گردید ، اما قوماندان این جبهه سردار شاه ولیخان بود که در عقب قرار داشت وبعدا داخل کابل شدند . »

در همین نشست مرحوم پژواک از الله نواز خان درباره نسب اوپرسان کرد و توضیحات مفصل داد و از بکتعداد اجداد خود نام گرفت که پژواک همه راشناخت ، از آنجمله نام جد خود را گرفت که بوقت باز دید امیر عبدالرحمن خان از هند برطانیوی بدیدار امیر رفته ومورد نوازش قرار گرفته بود .

مرحوم الله نواز خان یک رویداد عجیب دیگر را هم در جمله شگفتی هاو تجارب زندگی خود بیان نمود که شاید اولادهای او هم از زبان پدر خود شنیده باشند . او گفت در جرمنی یک زن روشناس بخانه اش رفت و آمد داشت و این زن در فالبینی مهارت داشت . شبی که آن زن در منزلش بود وبرای خانمش فال میدید ، اگرچه سفیر خودش بفالبینی عقیده وعلاقه نداشت اما باصرار خانم خود در باره یک امر بدیهی از فالبین پرسید بیند که همین حالا

شخصي بنام محمد نادر خان در کجای کابل است و چه میکند؟ خانم فالبین روی نعلبکی قهوه دقایق متوالی خیره شد و بعدا گفت همین شخص اکنون در دنیا وجود ندارد. الله نواز خان گفت من بخانم مذکور گفتم این شخص اعلحضرت محمد نادر شاه پادشاه افغانستان است و من سفیر شان میباشم، پس در سیستم فالبینی شمانقص و کمبودی وجود دارد. خانم باز دقت کرد و بلهجه جدی گفت، جناب سفیر صاحب، همین اکنون این پادشاه شما در دنیا وجود ندارد. من خندیدم و اطاق را برای خانها گذاشته باطاق خود رفتم. فردا که سفارت رفتم تلگرام شهادت اعلحضرت محمد نادر خان و جلوس اعلحضرت محمد ظاهر شاه بسلطنت رسیده بود. بملاحظه این تلگرام بکابل تماس گرفتم و تفصیلات را بدست آوردم، بعدا فکر رویداد شب گذشته افتادم و وقت وساعت فالبینی شب گذشته را بوقت کابل مقایسه کردم و ملتفت شدم که اعلحضرت نادر خان درست چهار ساعت قبل از دقایق آن فالبینی شهید شده بودند.

در مورد تقرر مرحوم الله نواز خان بحیث وزیر مختار و نماینده افغانستان نزد حکومت آلمان نازی هتلری، هستند کسانی که بزعم خود استدلال میکنند که الله نواز خان نوکر انگلیس بود و تقرر او از طرف نادر خان به برلین با اشاره انگلیس صورت گرفته تا بحکومت انگلیس راپور احوالات داخل آلمان را بدهد. بنظر این نویسنده این نوع ذهنیت و استدلال بسیار ضعیف و دور از واقعیت میباشد، زیرا دولت معظم هتلری هم شناختی از اشخاص و سوابق آنها در هند برتانوی و افغانستان داشت و فعالیت های سفیران خارجی در برلین در اثنای جنگ نیز از نظر گشتاپو دور نمانده بود؛ اگر حکومت آلمان کمترین اشتباهی بالای الله نواز خان میداشت اول او را بحیث سفیر نمی پذیرفت و باز او را حدود ده سال نگاه نمیکرد. برخلاف، بنظر من انتخاب نادر شاه از الله نواز خان برای سفارت برلین کار زیرکانه و در شرایط همان وقت بهترین انتخاب بود، زیرا یک دشمن سابقه دار انگلیس را که حکومت آلمان نیز از سوابقش خبر داشت، بحیث سفیر نزد هتلر فرستاده بود.

در همان دو هفته که مرحوم الله نواز خان بلندن بود من چند بار دیدن شان رفتم و

مرحوم سید عبدالله خان  
شاه جی - نایب سالار



بعد از عزیمت صدراعظم جانب امریکا فرصت بیشتر دیدار و صحبت میسر گردید. روزی من از مرحوم الله نواز خان بارتباط تجارتخانه شاه جی در کابل پرسیدم و گفتم آوازه کابل از قراری است که گویا سرمایه از شما و کار از شاه جی میباشد. او بخنده و خوش خلقي گفت:

بچیم به معاشیکه در کابل بما میدادند، اگر چه اعلحضرت بمن یک خانه هم بخشیده بود، گذاره نمیشد و دوراه موجود بود، رشوت خوردن یا تجارت کردن. من در حیات خود رشوت نخورده ام و امانت بیت المال را ضایع نساخته ام، بلکه از بیرون پول آورده در افغانستان صرف نموده ام که بپدر شما پاچا صاحب هم معلوم است اما برای گذاره شباروزی از طریق حلال شاه جی صاحب باینکارها در هندوستان خوب بلد بود و از طریق تجارت حلال یکمقدار پیسه بدست می آمد که مصارف خانه و اولادهای من و شاه جی صاحب را پوره میکرد چونکه او هم آدم پاکفیس بود، و ازین تجارت شخص

اعلحضرت نادر خان، سپه سالار شاه محمود خان و صدراعظم محمد هاشم خان خبر داشتند. علاوه شاه جی صاحب بعضی ضروریات حکومت و پرزه جات ضروری فابریکه حربی را که تهیه آن از طریق دیگر ممکن نبود، به وسیله ارتباطات خود از هندوستان وارد میکرد و بحکومت کمک مینمود. او شخص صادق و پاک بود و سردار صاحبان همه بالای او اعتماد داشتند. الله نواز خان اینرا هم گفت که شاه جی صاحب یک شخص تحصیل کرده از جمله ملیون هند، ضد استعمار و متنفر از انگلیس بوده، از ایام جوانی دوست او بوده و بخاطر مبارزه بضد انگلیس بقسم پناهنده با افغانستان آمده اعلحضرت امان الله خان هم او را میشناخت و دوستش داشت.

این بود خلاصه بیانات مرحوم الله نواز خان در مورد مرحوم سید عبدالله خان شاه جی که برتبه نایب سالاری نائل گردیده بود. چون من شخصا مرحوم شاه جی را از نزدیک نمیشناختم، بیانات مرحوم الله نواز خان را درباره او نقل قول نمودم. اما شخصیکه اینقدر سالهای طولانی در اردو کار کرده و برتبه نایب سالاری رسیده باشد، باید صاحب منصبان اردوی افغان از او شناختی داشته باشند که امید است نظرات خود را برای نشر بفرستند.

(۲) نقل مکتوب وزارت دربار بامضای مرحوم الله نواز خان من حیث (یاور اول حضور اعلحضرت) بعنوان پدر مرحوم سید محمد سرور کنری حاکم مقرر را در صفحه بعد ملاحظه میکنید. ازین نوع مکاتیب بامضای الله نواز خان سه عدد بدسترس ما قرار دارد که کوتاه ترین آنها در اینجا نشر میکنیم و اسباب موجب این مکتوب را که جنبه تعجیزی داشته است، در مقال دیگر در شماره آینده توضیح خواهیم کرد. بقیه رزمه ۲۲

از بارگاه خداوند جهان و جهانیان التماس دارم که آن عالم قدرگرمی را با محرمه خانم و نور چشمان  
 در پناه انبوه خونی که دارد، بسیار زود سما در راه نجات افغانستان از جنجال جنایتکاران  
 و خائیان در صفات تاریخ افغانستان درین دوره تا یک به خط درشت ثبت است.  
 ملت شریف افغانستان امروز رنج میکنند، اما این رنج در گذشت است، جناب مرحوم  
 "خزیر" میفرماید: "ز رنج و حبت این انجمن یک ننگه دانستم - که هر چیزیکه آید بر سر انجمن دارد؛  
 جنایتکاران فغانستان بفکر خود نمی اندیشند و بروز بازخواست عقیده ندارند.  
 بازخواست دنیوی و اخروی را نادیده گرفته به جور و جاپاول به خیر و کسری و بی ناموسی  
 مصروفند. اگر دشمنان خود را باز کنند هر آنقدر خواهند دید که زورمندان همین قرن ما  
 امثال هتلر، استالین، چرچیل، ایرک، تره کی، امینی، نجیب الله و غیره به کجا میروند؟  
 چهل است که در محبلیه این اهرمیان قدرت در گردش است. این فغانستان  
 از قدرت زمان "منکرند" زمان حتی در آزلیت و ابدیت هم عرض وجود دارد. اما  
 کور مغزان جنایتکار با غرور ابلهانه راه ترکستان را پیش گرفته و با خونریزی جویباری  
 افغانستان را سرخ رنگ کرده اند. با اینکه جیب های شان از ثروت ناروا پُر شود  
 و کاسه حرص شان لبریز گردد هنوز هم در رنگ و تاراند و مانند سگهای تازی  
 به "صید" دل خود را خوش میکنند.  
 مجاهد بزرگ و وطنخواه آملای هاشمیان !

من یقین دارم و بر فرد صادق و با ایمان یقین کامل دارد

که این غارتگران افرالامر در جنجال عدالت آسمانی گیر می افتند. باطل فرار میکند  
 و نابود میشود. حق و حقانیت مظفرانه علم عدالت را در سر زمین مظلوم فغانستان

میا فرزند. دیایان آزادی و نجات فغانستان را هر چه زودتر از بارگاه انبوه خونی که دارد  
 حکم میفرماید

# منفعت ملی یا مصلحت قومی اسلام یا کاریکاتور اسلام نقد و تبصره بر محله ویدیویی استاد هاشمیان

طالبان در کشور ما پذیرده ای استثنایی و تازه بودند. آنان مانند سمارق های باری در سپین بولاک رُستند و چشم زدن سراسر ولایات جنوب را تحیر نمودند و با پیشرفت تند و برق آسای خود بر مردمی که در چنگال استبداد تنظیم ها مانند مار زنده کرخت و بی حرکت افتاده بودند کوزه کوزه آب حیرت و تعجب ریختند. برای دولت های ایران و پاکستان نیز پذیرده طالبان که با جزمیت برفقه حنفی پافشاری می کرد و باننان خصومت می ورزید پذیرده ای نا آشنا بود، اما، هر دو کشور چون مارگیران چیره دست به دور طالبان توله می زدند و منتر می خواندند و بی درمیان این دو مارگیر خیل طبیعی بود که منتر پاکستان کارگر بیفتد؛ طبیعی ان این جهت که طالبان در مدارس پاکستانی و زیر نظر ملا های پاکستان تربیت دیده بودند و میران مولانا مودودی، مولانا مفتی محمود و مولانا اشرف علی تھانوی در ایشان افسون ایدئولوژی بنیادگرایی محافظه کار سادهمیده بودند و همین ها استند که پس از پیروزی طالبان جریده ضرب المؤمن را برای تقویت ایدئولوژیک طالبان به دست نشر و سپرده اند و همین نشریه دموکراهیه ایدئولوژیک طالبان را فرا هم می کنند و اگر کسی واقعا می خواهد طالبان را بشناسد از خواندن آن که به اردو و انگلیسی نشر می شود غفلت نکند.

روشنفکر به حکم خصلت سازشکار خود که همیشه مری بئیر و مری با بخور است از همان آغاز یا به اردوی موافق طالبان پیوست و هیا هو سرداد که طالبان فرزندان امیل میرویس و احمد شاه بابا استند و از تجزیه افغانستان جلوگیری می کنند و با هر دو جنگ و دولت واحد و مرکزی به وجود می آید و آن گاه قدرت را از طریق لویه جرگه به مردم می سپارند و یا به اردوی مخالفان پیوستند و مخالفات هم بدون این یک بیخ فکر کردن را بیازمایند گفتند که طالبان اردوی آی. اس. آی و نصیر الله بابر استند و بنا بر این مرگ بردال خوان پاکستانی. اینان که مرض مطلق نگری ناشی از این یا آن ایدئولوژی دارند

گذشته و درشت خوابی سنگر را فرای طرفان طوطایی بی تر نمودند است و بعد از بیست سال هنوز قادر نیست خود سری های چهار ایدئولوژی پرست تفنگ به دست را در شکرچی مهار کند. عجیب تر از همه این بود که روشنفکر شیفته اشک قابلی ملی با به خاطر خوشاش اهانست می کرد و چو بر یک پاستانی های دال خوره شعارش بود و معن بیچاره که اثنا ق از همه غذا ها هم با بیشتر دست دارم و می توانم شب معانده آن را چاشت هم با رغبت و اشتها بخورم با تعجب از خود می پرسیدم: «مگر دال خور

مردم را در دست می کشند یا در دست می پرورند و چون پرده طالبان را در دست شد کرده بودند برای اینکه پیروزی های تنظیم شدن را تقویه نمایند ناگزیر بودند دلایل بچکانه بتراشند و بگویند عساکر پاکستانی در جامه طالب بر افغانستان هجوم آورده اند. اینان با این شوره استدلال در حقیقت قربانان ایرانی خود را نیز اهانست می کردند و به زبان بی زبانی می گفتند که به طور مثال «شیر نجشیر» ملنگ به و اشردهای غزنی، مانند شغال اخته از دست هان پنجاب بی میخ یا به گریز نهاده اند که چندی بین با میوهان را برای هندوستانی خانی



عیبی دارد؟» و آنکه چرا این روش فکر آغوب شیفته فرانسوی را به نام بقه خور و امریکایی را به نام بلا تشبیه خور (مفلورم ساج است) مورد اهانت قرار نمی دهند؟

حالا که در میان خود استیم بهتر نیست اعتراف کنیم که پاکستان به همان دال خود قناعت کرده، زحمت کشیده و امروز کم از کم هشتاد درصد نیازهای خود را خود تولید می کند و اگر سر هفته بازار خود را بر روی ما ببندد آخر هفته در وطن کسی نمی ماند که پایه جنازه ای را بردارد. خواهشمندم بی پرده به من بگویید ما «هوسانه خور» که وطن را در هوای شیر ملکو و ودکا یک سوگرو کردیم و در هوای فیسجون و چلوکباب دیگر سو و تسلط «دال خور» که از همان آغاز جاد مالم بود چه داریم جز غرور خشک و خالی که بدان بناییم و دیگران حقیر بشماریم؟ (خواننده گرانقدر لایب می دانم که من باین سخنان اهانت مردم خود را ندارم که این مردم آنرا ده و شجاع اگر هیچ نداشته باشند همان تسلیم ناپذیری و غرورشان به دو دنیا می ارزد اما طرف خطاب من آنانی است که مداخله را می پذیرند، آخو، اگر در ماجر بزره مداخله پذیری نمی بود و اگر ما سر شکسته یا حتی نا شکسته را بر آستان این یا آن داور بیگانه نمی بردیم کسی کاری به کارمان نداشت و این چنین مفعله نمی شریس)

به هر صورت عرض می کردم که پذیرنده طالبان در دستر حاد سیاست افغانستان پذیرنده ای تازه بود و آنانی که بد بخانه یا شاید خوشبختانه دور از وطن می زیستند در مورد این گروه پریشانی داشتند که عهده آن اینها بود؛ طالبان کیستند و داعیه شان آیا اینان نیز مانند گروه های قبلی به هوای سبب رسیده و رخ قدرت برخاسته اند یا با آنان فرق دارند؟ نفوذ پاکستان در میان طالبان از چه راه و به کدام پیمانه است؟ آیا عساکر پاکستانی واقعاً به نفع طالبان وارد جنگ شده اند یا این بانه پوست کله را هواداران مسعود ساخته اند تا گریز شغال گونه او را توجیه کنند؟ تعبیر افراطی طالبان از اسلام چه دلایل عقیدوی دارد؟ آیا مخالفان آنان با کار و تعلیم و تربیه زنان عملی مؤقت است یا دلایل ایدیولوژیک دارد و آنان از اساس با تعلیم و تربیه زنان مخالفند؟ آیا آنان قدرت را به مردم باز می گردانند آیا مانند ربانی و مسعود شورای اهل حل و عقد فراهمی خوانند؟

متأسفانه افغان های که تا امروز فتنه اند برای این پریش ها پاسخ روشن نیاورده اند زیرا که اینان با سببی از غنور خوشبینی یا بدبینی می رفتند و این هردو بالطبع بر قضاوت اثر می گذارد.

یک جنبه است و اگر بگفتی موافق شان با هاف حق به سرگشت می آید و اگر خوبی ها و بدی های شان را با هم برابر گذاشتی موافق و مخالف هر دو نا اصفی. اگر به طور مثال گفتی که در کابل مردم را به خاطر نداشتن یا کم داشتن ریش مجازات می کنند و رشتگی که برای تریسیت در فلات پوهنتون امریکا را نیز بر دوش می کشند قدر است می کند و از تو می پرسد: «دفع ریش فلات و بهمان چه گونه بود و چرا من توانستم در افغانستان بدون ریش و لنگی سفر کنم؟» اگر گفتی در کابل بر ابو هم های شخصی مردم دست می

من خود نیز هنگامی که همین فرصت خاص را در بعضی تسلط طالبان در کابل (برای سفر به افغانستان بگزیده بودم) کاملاً قانع از احساس خوشبینی بودم اما بالطبع اگر آگاهانه می خواستم خوشبینی یا بدبینی بر شیوه مشا هده و تحقیق من اثر نگذازد و تفاوت مرا یک جنبه نسا زد. اگر چه یکی از امراض معمول رشتگی این است که وقتی تفاوت یا حتی روایت دیگری را با قضاوت و روایت خود همسان نیافت فوراً برچسب یک جانبگری را بر آن الصاق می نماید و آدم از این برچسب به هیچ صورت در امان نیست زیرا اگر طالبان را خوب گفتی از دیدگاه مخالف شان گفته های خود

دراز کرده اند و هر جا عکس دیدند (به استثنای عکس های رنگارنگ)  
چنانکه ضرورت و شداد دیده باشند شقه شقه اش می کنند  
بازر و شغری می آید و سونگ های غلیظ و شری می خورد که  
به پیر به پیغمبر من کابل فتم و این عکس ها را گرفتم و یا همین

جناب هاشمیان را خود طالبان اجازه دادند و موتر و ویر و کمره در  
اختیارش گذاشتند که برود عکس بگیرد و مطالبی از همین قبیل و من  
در همین ارتباط باید خدمت سر بر آور دگان این جنبش پوست کنده  
عرض کنم که اگر به خاطر خداج از این کار ها جلوگیری می کنند دیگر  
به خاطر ریا آن را اجازه ندهند که اگر عکس و عکس برداری بخلاف  
دین است و اگر در خانه های مردم وجود کتاب های عکس دار را  
تحمل نمی کنند دیگر لازم نبود از امر خداج به خاطر گل روی  
استاد هاشمیان بگذرند و به او اجازه بدهند که مجله ویر و پیر تیار کند  
آری به همان دلیل که طالبان عکس برداری های استاد هاشمیان  
را تحمل نموده اند درست به همان دلیل همانان تراشیده صورت خود را  
نیز ممکن اذیت نفرموده باشند و کیت ندانند که روشنگر خاصه اگر  
زیر نفوذ رژیم های توتالیتر رفته باشد همیشه خویش را به  
جای مردم می گذارد و قضاوت خود را قضاوت مردم می داند. به جای

اینکه بگوید «من چنین و چنان می گویم» می گوید «مردم چنین و چنان  
می گویند» و طالبان نیز از این خصلت روشنگر غافل نیستند و غالباً

به نام مهمانی، مایل امنیتی و صراحتاً چیز دیگر او را از مردم عادی  
از مردم کوچه و بازار دور نگاه می دارند یعنی از آنانی که بعد از  
ساعت ده سنج قیود شبگردی را تحمل می کنند یا صبحه و ناله  
زنی را می شنوند که کودک به دنیا می آید یا شاهد آخرین تپش  
های بیماری است که دُچار حمله قلبی گردیده و بیماری بدون این  
که رعایت مقررات و قیود را کُتر بی موقع به سراغش آمده است.  
من در این مآله شکی ندارم که طالبان با توسل به شیوه

های خشن مجازات و شکنجه در مناطق تسلط خود نوعی آرامش  
پیش از توفان ایجاد کرده اند ولی، اگر این آرامش امنیت واقعی  
می بود و از ژرفای نیاز مردم حکایت می کرد ضرورت به قیود شبگردی  
و آن هم بعد از ساعت ده شب چه بود؟ روشنگر هنگامی که خود  
در معرض استبداد قرار نگرفته و آن را بر گوشت و پوست خود  
نیاز موده است به سادگی می تواند بدان تکیه یا آن را توجیه نماید.  
آری اگر زن من مجبور نیست که در حالت فقدان  
غذای کافی روز ده بار دو سطل سنگین آب را از بل کنا رجاده

بردارد و در منزل ششم مکروریان بالا کند و شامگاه ها هنگامی  
که من خود را مکلف به صرفه جویی در هر قطره آبی که وی نفسش را  
بالا آورده است ندانم و او بر سر من چینی نزنند، مشکل زن و شوهر  
کابلی مشکل من نیست. هنگامی که دختران جوان و بیعده جوانان  
از خاک و لسته و مکتب بیرون نرفته باشند و آنان هر شب با هم  
حشاش ملطس و نگاه پرستگر چای و مشکل خود را از من نخواهند  
مشکل پدر و مادر کابلی مشکل من نیست و بالاخره هنگامی که  
من سه ماه، چهار ماه و حتی هشت ماه معاش نگرفته  
باشم و قصاص و ناظری نیز در حالی باشند که شکم من و  
مرا با قرض به امیر این که من روزی به پرداخت آن قرض

مشکل من نیست و من کابل فتم و این عکس ها را گرفتم و یا همین  
جناب هاشمیان را خود طالبان اجازه دادند و موتر و ویر و کمره در  
اختیارش گذاشتند که برود عکس بگیرد و مطالبی از همین قبیل و من  
در همین ارتباط باید خدمت سر بر آور دگان این جنبش پوست کنده  
عرض کنم که اگر به خاطر خداج از این کار ها جلوگیری می کنند دیگر  
به خاطر ریا آن را اجازه ندهند که اگر عکس و عکس برداری بخلاف  
دین است و اگر در خانه های مردم وجود کتاب های عکس دار را  
تحمل نمی کنند دیگر لازم نبود از امر خداج به خاطر گل روی  
استاد هاشمیان بگذرند و به او اجازه بدهند که مجله ویر و پیر تیار کند  
آری به همان دلیل که طالبان عکس برداری های استاد هاشمیان  
را تحمل نموده اند درست به همان دلیل همانان تراشیده صورت خود را  
نیز ممکن اذیت نفرموده باشند و کیت ندانند که روشنگر خاصه اگر  
زیر نفوذ رژیم های توتالیتر رفته باشد همیشه خویش را به  
جای مردم می گذارد و قضاوت خود را قضاوت مردم می داند. به جای

و غرورشان را در هم بکوبیم و پس از آنکه همه مغلوب من  
شوند و حکومت مرا پذیرفتند درست آن وقت و نه پیش از آن  
اتحاد و تمامیت افغانستان تأمین می شود ولی اگر آنان مغلوب  
نشوند و جنگ را دوام دادند چی؟ و انگی طالبان باین سختی  
های مطلقاً لجوجانه خود که هیچ ارتباطی با اسلام ندارد  
جنگالاران اقوام برادر را از آنان تجزیه نکردند که هیچ  
بلکه مردم اقوام برادر را نیز به دامن جنگالاران و مدافعان  
خارجی افکندند و اگر خدای ناخواسته افغانستان تجزیه شود  
عامل عمده آن سیاست های خشن و زورگویی های توجیه  
ناپذیر طالبان است نه چیز دیگر. من با کمال تأسف  
جسته جسته خوانده ام که نخبه ترین روشنفکران  
هنگامی که جنگجویان منسوب به قوم خود را در وضع بهتر  
نظامی دیده اند، ابراز نظر می کرده اند که حالا جز جنگ راهی  
دیگر وجود ندارد. این نخبه روشنفکران به زبان بی زبانی  
می گفتند: اگر جنگالاران قوم من پیروز شوند جنگ داخلی خوب  
است یعنی منفعت ملی یا اصل را تابع مصلحت قومی یا فرع می گرداند  
بر بخانه من کمتر دیده ام که روشنفکر روی اصول یا پرنسپ  
تشکیل حکومت ملی یا فشاری کرده باشد.

من در این جا به همین اشاره کوتاه و  
این مسأله را بعداً مطرح می کنم و هیچ دارم به داستان سفر خود  
که سخت کوتاه بود، زیرا، من با استفاده از سه هفته رفت  
های عید پاک یعنی ایستری خواستم افغانستان بروم و از آن سه  
هفته یک هفته آن در کار ویزه و تکت و تیه مقدمات سفر گذشت  
و یک هفته را ناگزیر بودم در پاکستان بمانم و تنها یک هفته در  
در افغانستان بودم که فارغ از دید و بازدید های رسمی از قندهار تا  
کابل و از کابل تا توخیم به سواری سرویس های عادی سفر کردم و در  
کابل نیز محل اقامت خود را هوتل انصاف برگزیده بودم تا در میان طالبان  
جوان باشم و از خلال آن روزمندی ها و جاه طلبی های آنان چگونگی  
نقوذ بنیادگرایی محافظه کار مولانا مودودی و سایر ملاً های دیوبند  
در وجودشان مطالعه نمایم و در کویت نیز از ساعت پنج عصر تا  
یا زده شب مجال صحبت با جناب وکیل احمد متوکل داشتم. اما در  
هر صورت سفر من آن قدر کوتاه بود که نمی خواستم در بر تو مشاهداتی  
خود چیزی جدی بنویسم. خوشبختانه استاد هاشمیان با عجله و بی  
خود مطالب فراوان به ارمغان آورده اند که می توان به استناد آن درباره  
طالبان و ارتباط آنها با بنیادگرایی محافظه کار مودودی و مدرسه دیوبند

طالبان برود دگان مدافع دینی پاکستان هستند

به دلیل شرایط خاص نیم قاره هند و خاصه اختلاف هندی و پاکستان  
سخت نیز نقوذ بنیادگرایی محافظه کار مولانا مودودی و مدرسه دیوبند  
بوده اند چنانکه ربانی، مسعود و گلبرگین از طریق استادان پهنی  
شرعیات که در مصر تحصیل کرده بودند بنیادگرایی را در کمال حسن نیت  
وسید و قطب را تشیل می کرده اند، بنا بر این، آثانی که ساده لوحانه می  
پندارند طالبان پنج خارجی ها می کرده اند، طالبان نه تنها خود بخشی از جنبش  
سخت و چار اشتباه شده اند زیرا که، طالبان نه تنها خود بخشی از جنبش  
و خوانند استند، بلکه بخش محافظه کاران نیز استند که با هوکونه

نوشت و بیان حکومت و شیوه به وجود آمدن آن را اندر دیدگاه اسلام  
مسأله تعلیم و تربیه زنان و اشتباه مودودی و همکارانش و بالاخره  
مسأله تقویر و موسیقی و ضرورت آن را با چگونگی ممانعت آن از جامعه  
حضرت پیامبر (ص) مورد مباهشه قرار دارد و در ویشانی این  
امور را مطرح کرد که بحث های فکری روشنفکران مسلمان با شرق تا از  
هواداری نمایند که بر پایه های آن اصول استوار باشد، تنها در این مورد  
است که اساس های کاذب، انتساب قومی و تقطنی نمی تواند از اساسی  
منفعت ملی را از نظر ها پنهان نماید.

مظاهر عصیت و مود نیزم در جامعه مخالفت می ورزید.

پیش از این که کشور هند به استقلال برسد مله‌ها هند به دلیل این که قرن‌ها بر آن کشور فرمانروایی نموده بودند در تشویش این بودند که ممکن بعد از استقلال هند در چهار نعلب هندوان شوند و کارشان در هند زیار گردد. علامه اقبال که شاگرد دبستان سید جمال الدین افغانی، شیخ محمد عبده و سعید حلیم پاشای ترک بود مانند آنان از نوعی پان اسلامیزم جانب‌داری می‌کرد و می‌گفت: به دلیل این که خداوند (ج) تقسیم انسان‌ها را به شعوب و قبایل کار خویشی می‌داند و باز به دلیل اینکه اندکی بعد از زوال خلافت اسلامی خود برترینی و سیادت اعراب انگیزه جنبش‌های گوناگون شعوبیه گردید و قلمرو وسیع اسلام را به دولت‌های متقل و نیمه متقل ملی تقسیم کرد و باز نشست به خلافت صدر اسلام را عملاً ناممکن ساخت؛ سید جمال الدین افغانی، شیخ محمد عبده، شیخ رشید رضا لبنانی و بالاخره آخرین شاگرد این دبستان علامه اقبال در باره شیوه ایجاد حکومت اسلامی بدین نتیجه گیری رسیدند که:

تخت: در اسلام خلافت مقتضی صلاحیت، تقوی، علم و حلم است و این صفات نمی‌تواند موروثی باشد، بنابراین سلطنت موروثی از اساس با اسلام مخالف و تقلیدی از روم و پارس است و همین باعث بوده که اسلام را از جوهر اصلی آن تهی نموده است. اقبال در این مورد از قول سعید حلیم پاشا چنین می‌گوید:

منزل و مقصود قرآن دیگرست	رسم و آیین ملان دیگرست
در دل او آتش سوزنده‌ست	مصطفی در سینه او زنده‌ست
بنده مؤمن ز قرآن بر خورده	دریاغ او نه می‌دیدم نه‌ورده
خود ظلم قیصر و کسری شکست	خود سر تخت ملوکیت نشست
تا نسل سلطنت قوت گرفت	دین او نقش از ملوکیت گرفت

از ملوکیت نکه گردد دیگر

عقل و هوش و رسم و ره گردد دیگر

دکلیات اقبال جاوید نامه ص ۱۰

دوم) مله‌ها بر موضوع جانشینی حضرت پیامبر (ص) دچار اختلاف و تفرقه شدند و در این میان عباسیان که با آل علی (رض) دشمنی می‌کردند پنداشتند که به دلیل دشمنی با علویان که به خانواده پیامبر (ص) نزدیک بودند ممکن اعتماد و پشتیبانی اعراب را از دست بدهند، بنابراین مساجد بیگانه از ترک، دیلم و اقوام دیگر تشکیل دادند و بدین ترتیب اسلام را تحت نفوذ اقوام بیگانه که هنوز با آن آشنایی لازم نداشتند در آوردند شیخ محمد عبده درین مورد می‌گوید:

پس از آن مغولان و دیگران بر اسلام تجاوز کردند و بعضی از آنها عمده دابر امور آن شدند. برای این گروه دشمنی بزرگتر از علم نبود، زیرا، موقعیت قبیح سیرت‌شان را به دیگران نشان می‌داد بدین جهت با علم و اسلام که دوست علم بود به صریحت برخاستند دانشمندان را خوار شمردند و با آنها کلمه نکردند و بسیاری از آنان خود را در ریف دانشمندان در آوردند و بواسطه دانش بزرگان و بزرگان را به وسیله آن‌ها مطالبی بر دین بیفزایند و مردم را از دانش بزرار سانسند که در طلب آن کام نزنند. این گروه نیز مردم مغرورانه نام حمایت دین و پرهیزکاری فزین دادند، گمان کردند دین ناقص است

استوار سازد با ملت و دین خود بزرگ کرد. سبب بیگانه سازی کرد و روی سبب بیگانه سازی از بیگانگان برگزیده چیزی نگذاشت که رؤسای سبب برخلاف چیره شدند و خود سری آغاز کردند و تمام کار را به دست گرفتند. عقل و قلب آنان به وسیله تعلیمات اسلام تعقیبه نشده بود بلکه با خستونیست حمل و شعار ظلم به سوی اسلام آمده بودند. اسلام را به ظاهر پیروی کردند ولی تعلیمات آن در دل‌هایشان نفوذ نکرده بود و بسیاری از آنها خوابی با خود داشتند که آن را در خلوت می‌پرستیدند و برای استعمار نفوذ خود با مردم نظام جاعت می‌تراشتند.

در نتیجه مذاکرات ریچاردسن، طالبان اصل آتش بس و اصل مذاکره را پذیرفته حتی آتش بس یکجانبه را خودشان اعلان نمودند. ریچاردسن از مذاکراتش در کابل اظهار رضایت نموده اظهار امید کرد که کنفرانس اسلام آباد بموفقیت بیانجامد.

چنانکه خبر داریم موضوع تعیین هیات هاز هردو جانب برای مذاکرات در اسلام آباد شکل جنجال برانگیز اختیار کرده بود، اما بالاخره در اثر مساعی ملل متحد، امریکا و کنفرانس کشورهای اسلامی این جنجال قسماً رفع گردیده؛ طرف طالبان یک هیات پنج نفری و طرف اتحاد شمال یک هیات ۹ نفری را تعیین نمودند. هیات طالبان متشکل است از مولوی وکیل احمد متوکل رئیس هیات و شاعلو نورجلال، عبدالرقيب، عبدالحکیم مجاهد و عبدالمنان نیازی. هیات اتحاد شمال متشکل است از شاعلو فضل هادی شینواری بحیث رئیس هیات و عطاء الرحمن، دکتور رسول طالب، سید محمد شریف ناصر زاده، عبدالحسین یاسر، سید محمد هاشمی، سراج الدین خان، وکیل عبدالوهاب و محمد شاه درایت. در اثر میانجیگری و شفاعت واسطه های فوق الذکر، طالبان از مطالبات سابق خود که گویا هیات اتحاد شمال واجد صفات علمای اسلامی باشند، صرف نظر کرده باین هیات انتخابی اتحاد شمال را برای مذاکره قبول کردند.

## اولین دیدار نمایندگان طالبان و اتحاد شمال

اولین جلسه مذاکرات هیات های طالبان و اتحاد شمال بتاريخ روز یکشنبه ۲۶ اپریل روی پروسیجر کارجلسات در حالی صورت گرفت که نمایندگان سازمان ملل متحد و سازمان کشورهای اسلامی نیز حاضر بودند و هردو طرف

بموافقت رسیدند :

(۱) ریاست جلسات را مشترکانه نمایندگان سازمان کنفرانس اسلامی (ابراهیم صالح بکر) و سازمان ملل متحد (جیمز سی نگوبی) به نیابت از براهیمی نمایندگی خاص سیرمنشی برای افغانستان) واگذار شیند.  
(۲) زبان رسمی گفتگوها دوزبان افغانستان (پشتو و دری) باشد.

(۳) هیچ موضوعی به رایگیری محول نشود و اصل اکثریت رای مدنظر نباشد، بلکه فیصله ها باثر اقناع و قناعت جانبین صادر گردد، و در صورت عدم توافق بالای یک موضوع، تصمیم نهائی یا به رهبران طرفین واگذار شود و یا به تعویق افتد.

(۴) جلسات باید حد اکثر تا سه روز دوام و به نتیجه برسد و در صورت بفرنج بودن موضوعات، دوام کار بیش از پنج روز ادامه نیابد.

در جلسه روز یکشنبه سفرای کشورهای ایران، چین، ازبکستان، ترکمنستان، تاجکستان، عربستان سعودی، وزیر خارجه پاکستان و روسیه و امریکا (منحیت فورمول ۲۳۶) حاضر بودند.

درین جلسه گوهرایوب خان وزیر خارجه پاکستان، صالح بکر نماینده کشورهای اسلامی و نگوبی نماینده ملل متحد بیاناتی ایراد و هر سه نفر مذکور طرفین را برای رسیدن بیک تفاهم و موافقت تشویق نمودند. نمایندگان طالبان و اتحاد شمال نیز بیاناتی ایراد و هردو طرف خواستار ختم جنگ و برادر کشی شدند.

شاعلی مولوی هادی شینواری در بیانیه خود گفت که در افغانستان دو گروه بنام «مجاهد» و «عالم» دچار خصومت و اختلاف شده اند و ما از همه می خواهیم کمک کنند صلح بزودی در افغانستان برقرار شود. شاعلی مولوی متوکل گفت طالبان یک مسئولیت تاریخی دارند و تلاش میکنند راه را برای صلح و ثبات در افغانستان باز کنند. وی افزود که علماء در تاریخ افغانستان بهترین نقش را بازی و همیشه فتوای علماء مشکلات افغانستان را حل کرده است. در پایان بیانیه مولوی متوکل، اعلامیه ملا محمد عمر مجاهد رهبر طالبان توزیع شد. وی گفته است «سالهاست که گفت و گوهای سیدستی در افغانستان در جریان است و هیچ نتیجه نداده است... افغانستان سرزمین مسلمانان است و بنابراین هیچ چیزی جز قانون خداوند نمیتواند نتیجه بخش باشد...»

نگون بی نماینده سازمان ملل متحد که سخنگوی جلسات اسلام آباد نیز میباشد در پایان دور اول مذاکرات خبرنگاران گفت که نمایندگان هردو گروه روی پرتسبب اصل عدم تعرض بر یکدیگر توافق کردند و وعده دادند از رهبران خود درخواست کنند تا از حملات بزرگ علیه یکدیگر جلوگیری نمایند و همچنین طرفین توافق کردند تا این مذاکرات را ادامه بدهند. *اما پیشنهاد آتش بس فعلاً به تعویق افتاد.*

یک عضو هیات اتحاد شمال، مولوی عطاء الرحمن سلیم، گفت پاکستان از گروه طالبان حمایت میکند. وی برخورد هیات طالبان را در مذاکرات اسلام آباد غیر مسئولانه خواند. روزنامه اردو زبان (خبرین) چاپ اسلام آباد به نقل از سلیم گزارش داده که طالبان بخاطر نداشتن شعور سیاسی بتوصیه های دیگران عمل میکنند. نماینده ایران بروجردی بتاريخ ۲۹ اپریل به ژانسی ایرنا گفته است «طالبان روند مذاکرات اسلام آباد را کند کرده اند... ناتوانی طالبان در تصمیم گیری و ارائه شرایط ویژه و سخت در پیشنهادها و محدودیت اختیارات هیات

باید آن را کامل کنند یا مریض است باید به علاج آن کمر بندزد یا بنای آن سست شده و باید به تعمیر آن قیام کنند»

«این گروه مظاهر بُت پرستی را که سابقاً با آن آشنا بودند و عادات ملل مسیحی را که در مجاورت مسلمانان زندگی می کردند مورد توجه قرار دادند و چیزهای از آن برای اسلام گرفته، تشریفات و اجتماعات را برای ما بدید آوردند و پرستش اولیا و علما و عالم فایان را بر مردم لازم شمردند و بدین وسیله اجتماع مسلمانان را متفرق ساختند و مردم را به ضلالت انداختند...»

«این سیاست که بنای آن بر جمل و خود پرستی بود مطالبی بر اسلام افزود که مربوط بدان نبود و امید مسلمانان را ضعیف ساخت و آنها را در ولطه نومییدی نگونار کرد، بیشتر چیزها که اکنون با اسلام پیوسته است مربوط بدان نیست. از اعمال اسلام صورت ناز و روزه و حج باقی مانده و از اقوال آن مختصری بجاست که معنای آن تغییر یافته است، مردم در نتیجه بدعت ها و خرافاتی که بر دین شان افزوده شده به حال جهود افتاده اند و آن را دینت می شمارند ولی بر خدا و دین خدا افتراء می زنند. چیزهای که دستاویز کسان است و به وسیله آن بر مسلمانان عیب می گیرند مربوط به اسلام نیست بلکه چیز دیگری است که آن را به غلط اسلام نامیده اند...» (ص ۷۸۵ و ۷۸۶)

سوم) متأسفانه شیعیان و اهل سنت هر دو سلطنت های میراثی را که رسم روم و پارس بود با اسلام آشتی داده اند و مقوله شورای اهل جمل و عقد را که اندک دستاوردهای دوره امویان و عباسیان است به جای اجماع اُمت که روش صدر اسلام بودنشانند، اگرچه اهل تشیع مقوله امامت را به جای خلافت گذاشته و معتقد به هفت امام (اسماعیلیه) و دوازده امام (اشاعریه) گردیده اند اما، در نهایت امر موضوع امامت را میراث خانواده پیغمبر (ص) پنداشته اند و به تیرج که مسلمانان از دبستان حضرت محمد (ص) و خلفای اشدین دور افتاده اند مسأله انتخابی بودن نظام حکومت اسلامی و موضوع حساب دهی و مسؤولیت امیر نزدشان جای خود را به یک رشته تشریفات بی معنی خالی نموده و مقوله بیعت و اجماع اُمت چون بادامی پوچ از ماهیت نختین خود تهی گردیده است، بنابراین، هنگامی که سلطان سخران امام غزالی (رح) می خواهد که به نیشاپور برود و به کار ارشاد مردم پرداختد و آن بزرگمرد به پاسخ او می نویسد که:

«که کرد سلطان نزدن و مانش را نیز نرزد و یا هنگامی که به اساس نیست روزگار از امام غزالی می پرسیدند که: «تو مذهب ابوحنیفه را»

داری یا شافعی (رح)؟» و او پاسخ می دهد:

«من در عقایدت مذهب بهان دارم و در شریعتت مذهب تو آن، نه ابوحنیفه را بر من خطی است و نه شافعی را بر من برقی» هیچ تعجب نمی کند. (مقدمه ص بیست و یک)

عظا نیشاپوری نیز جلال سنی و شیعه را که بر تار و زگار ما نیز ادامه یافته است را آورده و تعجب و قیاس به نفس پیروان دانسته می گوید:

«این داعی... بر سر مشیر ابراهیم خلیل صلوات الله علیه عمر کرد که نیز (دینک) پیش هیچ سلطان سلطانی نرزد و حال سلطان نرزد و منظره و تعجب نکند. دوازده سال برین عمر وفا کرد و امیر این وهله سلطانیان وی را معذور داشتند» (مقدمه کیمیا عبادت به کوشش حسین خلیو جم ص هفده)

می توان از معنای سخنان شیخ محمد عبده را دریابید که چه گونه سلاطین به استخدام عالمان استفاده جو همت می گماشتند و دانشمندان آزاد ای چون غزالی به چه دلیل بر سر مشیر ابراهیم خلیل (ع) عمر می کردند

ای گرفتار تعصب آمده - دایم بغض و درجب آمده  
 گرتولاف از هوش و زلب میزنی پس چرا دم از تعصب میزنی  
 در خلافت نیست میل ای خیر میل کی آید ز بوبکر و عمر  
 میل اگر بودی در آن دو مقتردا هر دو کردند پیرو ایشوا...  
 و رکنی تکلیب اصحاب رسول قول پیغمبر نکردستی قبول  
 گفت هر یاریم بخیم و شنت بهترین قرن حاکم منست  
 بهترین خلق یا ران مندر اقربا و دوستان مندر  
 کی رواداری که اصحاب رسول مرد ناحق را کنار از جا قبول  
 یا نشانز بش به جای مصطفی این صحابه نیست این بلذروا  
 هین مکن ای جاحل حق ناشناس از خلافت خوابگی خود قیاس  
 از زیانت بُت برستان رسته اند  
 و ز زبان تو صحابه خسته اند

(منطق الطیر از ص ۳۳ تا ۴۱)  
 به هر صورت فرقه بازی و تقسیم به گروه های فقی و کلامی مسلمانان را سرگرم  
 بحث های بی اهمیت نموده و توجه به اساس را از دست شان گرفته است  
 که بزرگمردانی چون سید جمال الدین افغانی، شیخ محمد عبده و اقبال می خواستند  
 خلافت اسلامی را بشیوه تازه و مطابق مقتضیات عصر ما احیاء نمایند آنان  
 از یک سو اصل ملت های مختلف مسلمان را می پذیرفتند و از سوی دیگر  
 مسلمانان را از تعصب و خودشیفتگی ملی بر حذر می داشتند و می گفتند نخست

حکومت های مسلمان در چوکات کشورهای مختلف از طریق انتخاب آزاد  
 و دموکراتیک مسلمانان آن محدوده جغرافیایی باید تشکیل شوند و آن گاه  
 این حکومت های دموکراتیک که رای ملت های مختلف مسلمان را با خوشتن  
 دارند نوعی جامعه بین المللی اسلامی را تشکیل دهند و چون ما اثر روزگار  
 حضرت پیامبر (ص) و خلفای راشدین دور رسیده ایم و آنان در مراتب تقوای  
 خود چنان کامل بودند که در همین جهان مژده بهشت یافته بودند و در عصر ما  
 هیچ کس شایستگی و تقوای آنان را ندارد بنابراین آن جامعه بین المللی  
 اسلامی حکم شورای خلافت را پیدا می کند و منشی عمومی آن حیثیت  
 ملین است و انتخاب نمایندگان آن جامعه پس از یک دوره معین تجدید  
 می شود تا از تمرکز یا سوء استفاده از قدرت جلوگیری به عمل آید.

سید جمال الدین افغانی و شاگردانش پان اسلامیزم خود را خاصه  
 در آن ایامی که استقلال ملت های مسلمان از جانب استعمار غرب بلبلا  
 بود در تضاد مستقیم و ناگزیر با غرب و منافع غرب می دیدند و بر ملت های  
 مسلمان نسیب می زدند که اسلام بر جامعه اسلامی رهبر غیر مسلمانان  
 نمی پذیرد. از سوی دیگر ایشان به منشور مدینه که نخستین اعلامیه  
 حقوق بشر در روزگار است که کسی از حقوق بشر تصویری هم ندانست  
 استناد می کردند و چون ماده نخست از پنجاه و دوم ماده منشور مدینه  
 میبودان و مسلمانان مدینه را اُمت واحد خوانده بود می گفتند که در کشور

نوادند و در آن روزگار شعار روضه شکر در کشورهای اسلامی به مشکل  
 ستاره انگشتان تجاوز می کرد و آنان نیز که سرشان به تن نشان  
 می آید بر یا مانند اتا ترک و امان الله شیفته سکولویرزم عرب بودند  
 و یا به فتح و دلال یک کمونیزم جوان و فرسینده دل سپرده بودند و منظور  
 این پست است از آن جنبش اسلامی را در یک جعبی کردند، آری آنان در تبعه  
 شیب ظلمانی که بر دنیای اسلام مستولی بودند مانند عدل غریز و مانند  
 برق از یک گوشه جهان اسلام به گوشه دیگرش دویزد و همی غفلت  
 ملت های مسلمان را بیدار نکرد و تنها برای غلب حکم شیویر خطر  
 گسب کرد.

اسلامی درست است که امیران اکثریت و مسلمان باید با بشردوئی حقوق  
 دیگر اقلیت های قومی غیر مسلمان نیز کاملاً محفوظ است و کسی نمی تواند  
 بر آنان دست اجحاف و ستم دراز نماید و با هم به اساس همان منشور مدینه  
 بود که مسلمانان به عنوان یک اقلیت در کشور هند ما نژاد و معنای ما نیز  
 ابو اعلام آزاد و دوکتور ذاکر حسین سیتام دموکراتیک هند را بر حکومتی  
 که صرفاً به حساب اسلام می خواست تشکیل یابد یعنی پاکستان ترجیح  
 دادند.  
 پان اسلامیزم سید جمال الدین افغانی نه تنها مخالف جدایی  
 قدرت های استعماری را برانگیخت بلکه کونیست ها که معتبرانه آن  
 ماکس پیروی می کردند و دین را تریاک جامعه می پنداشتند بران روی خوش



قاید اعظم که حقوق انبی پرورش یافته در انگلستان  
 بود و علامه اقبال که بدبختانه امروز در نظر عامه مردم پاکستان  
 تا سمبول استبداد حکومت های نظامی فرود آورده شده است هرگز  
 پاکستان را ملعبه دیکتاتوران نظامی تصور نمی کردند، اما استبداد  
 ملط و دراز مدت نظامی از یک سو بنگله دیش را واداشت که علم  
 استقلال برافرازد و راه هویتش را از حکومت های نظامی جدا کند  
 و از سوی دیگر تخم های ریاکاری و نوعی منافقت را در دل و دماغ  
 مردم کاشت و اسلام را در پاکستان از مناسبات اجتماعی تقریباً  
 بیرون راند و به تشریفات بذر کود که تنها در حوزه مساجد باقی ماند  
 و در طریق آن تشریفات احکام اسلام که وسیله ای برای تزکیه و  
 تقوی بود از ماهیت خودتی گردید و این طرز تلقی را عام کرد که هر چه  
 از منشیات می توانی بکن ولی پنج وقت نماز خود را بخوان که نماز  
 مانند آتش گناهان را می سوزاند، قرآن کریم دستور داده بوده که  
 نماز وسیله ممانعت از فحشاء و منکر است و نوعی محاسبه بانفس  
 در پیشگاه خداوند و بی ملان پاکستانی چنین پنداشت که نماز  
 نایل کننده بری حالت، بنابراین، فساد اجتماعی، رشوه خواری،  
 دروغ، تطاهر به زاهدان و غیره همان در پیگرد جامعه پاکستان رخنه  
 کرد که پاکستانی با دست چپ پول رشوه را در کیه می نهد و با دست  
 راست وظایف خویش را از جیب برد آورده می بوسد، جامعه ای  
 که دو صد سال کامل رنج استعمار کشیده و بعد از پایان استعمار  
 گریخته در زیر ناوه دیکتاتوری نشسته باشد و آن دیکتاتوری نیز بر  
 ابقای قدرت خود به گوشش خوانده باشد که پاکستان کاملاً طلب کیا-  
 لا اله الا الله ناگزیر ریاکاری می شود و برای هشنودی دکتا تو صدرا  
 سر می دهد که (مرد مؤمن مرد حق ضیاء الحق، ضیاء الحق) و در این  
 گونه جامعه ریاکار تنها تطاهر به اسلام است که کب اهمیت می کند  
 تنها «جلوه بر محراب و منبر است که نشانه برجسته مسلمانی می شود  
 و اگر زاهد» به خلوت می رود و آن کار دیگر می کند «کسی کاری به کارش  
 ندارد که انسان از گناه ظالی نیست و آب توبه برای همین است که لگا  
 گناه را بشوید به بیان دیگر اگر برای عیویان حضرت عیسی خود را قربانی  
 کرد تا بار گناه تو سفندان خود را بردارد، در میان مسلمانان پاکستانی نماز  
 همین کار را می کند،  
 روحانی تطاهر و ریاکار وقتی بخواهد باطن خود را از نگاه  
 تیز بین مردم پنهان دارد ناگزیر است در تشریفات غلو نماید و با دیگران  
 به زبان درّه و تکفیر سخن بگوید و تا می تواند با عنصر دانش و بینش مردم  
 به مخالفت برخیزد، این گونه روحانی باید همه را جاهل بخواهد تا بتواند  
 نظام دین و سیاست را در کف خود بگیرد و آن را قلمرو انحصاری «علماء»

از ریشه ریش کند، جنبش اخوانیت افغانستان که به دلیل مدتها  
 روس ها مجبور شدند با بنی بن املی یافت و در شرایط مساعد جنگ  
 ابر قدرت و تبعه ابر قدرت ها دست به پروبالش کشیدند و در نتیجه  
 اجتماعي پاکستان پرورش یافت است و تمام خصوصیات آن بیشتر را  
 در خود دارد، حتی اخوانیت را یکال حسن ابناء و سید قطب نیز  
 در پاکستان با ملت گرایی دشمنی می ورزید. و به صورت پر شور شعار  
 مرگ بر ملت خواهان سر می داد ولی اینان وقتی به افغانستان باز  
 گشتند یعنی در محلی که وقتی از کودکش بررسی ریتون می که مسلمانی  
 در پاسخ خود می داد و می ماند و نمی دانند این دو کدام یک را بزرگتر

بنام این روحانی هر چند از عایشه هدیقه رهن و اُم سلمه رهن  
 بنت ی سارزد ولی در عمل با آنان دشمنی می ورزید زیرا که، اگر زن  
 اسلام را با عوزد انحصار «علماء» بایان می پذیرد این یک سوی  
 قبیله است و اما سوی دیگر آن اینکه پاکستان از صخره به نام اسلام جدا  
 و معنایش این که در عمل بخشی از ملت هند است با تمام اثرات کلتور  
 و عبقوری هندوان ولی مشخصه بارز او اسلام است و اگر به  
 ما از دستش بگیرند دیگر دستاویزی ندارد اما، اسلام که دین است  
 و مخاطب آن انسانیت، بحال همه مسلمانان جهان است و چون دست  
 پاکستان از انگور مدیریت کوتاه است نتیجه بایر آن را توشش بخواند و



وهرچه هم اصرار کنی پاسخ او کلمه (دوازه) است و بس دیدند که در افغانستان بدون یک درجه ملت گرایی حنای شان رنگ نمی گیرد شعار بزرگ بر ملت خواهان را کنار گذاشتند و به بدترین سیماهای قومیت گرایی تمسک جستند.

من بنیادگرایی محافظه کار طالبان را جلوه ای از بنیادگرایی محافظه کار مولانا مودودی می بینم و آن را به جای اسلام کاریکاتور اسلام می نامم. بنیادگرایی محافظه کار مودودی درباره حکومت اسلامی، تقدیر زوجات و مسأله موسیقی و تصویر نظری عیناً مانند طالبان دارد که بدبختانه نه با روحیه واقعی اسلام می سازد و نه با تعامل موجود در صدر اسلام و من به هر یک از این سه موضوع جداگانه می پردازم و می گویشم با استمداد از نظرات سید جمال الدین افغانی، شیخ محمد عبده، سید امیر علی رضوی، علامه اقبال و پروفیسر محمد طاہر القادری ثابت کنم که روش مودودی و طالبان در این زمینه ها ناشی از عنعنۀ قبیلوی است تا نظام اسلامی. پس می روم به سراغ مسأله تخت:

حکومت اسلامی و شیوه به وجود آمدن آن:

مولانا مودودی در ایدئولوژی بنیادگرایی و بی محافظه کار خویش می گوید که با استفاده از برتری مؤسسات کلتوری و قانونی اسلام، آن را بی نیاز از دیگر کلتورها تلقی و خاصه با ایدئولوژی های غربی ملت گرایی و سکولریزم یا جامعه ای فارغ از سلطه روحانیون مبارزه نماید. مودودی می گوید که «عصری شدن یا مودرنیزم بدون انتشار ایدئولوژی های بیگانه میرنیت» و بنابراین، مسلمانان باید میان مودرنیزم و اسلام یکی را انتخاب نمایند. (مواجهه شود به:

The myth of Authenticity: A study in Islamic fundamentalism  
Prof: S.M.A Sayeed Chap ۲ Conservative fundamentalism

از دیدگاه مودودی و همچنان سید قطب یک سوا اسلام است و سوی دیگر جاهلیت نوین و هرچه از جاهلیت نوین در قلمرو اسلام بیاید امری ناپسند است. معلوم نیست جناب مولانا مودودی با لفظ انگلیسی مودرنیزم دشمنی دارد یا مفکوره تغیر و دگرگونی را در بست رد می کند، زیرا، در تاریخ انسان هر عصر نسبت به عصر ما قبل خود نوعی مودرنیزم است و از این دیدگاه اسلام خود نیز نوعی مودرنیزم است و اگر دشمنی مودودی با مفکوره تغیر و تحول باشد با این حربه می توان دشمنی ابولب و ابوجعل را با اسلام نیز موجه شمرد زیرا آنان نیز آنچه را مطابق آیین خدایان می دانستند ابقاء می کردند. از سوی دیگر مودودی با آنکه دولت اسلامی خود را تیودوکراسی می نامد و عمل مانند پاپ های قرون وسطای عیسویت از تسلط مطلق روحانیون یعنی ملاسالاری بر جامعه حمایت

از احوال رضا نموده پاسخ می گوید که هر کس اهل بی بیست و تنها آنانی که تعصبات دینی دارند و عالم استند می توانند اهل را به قول خودش برای این تعصبات به باشند و خلیفه را بزرگ بینند. مودودی به قول خودش برای این تعصبات تعصباتی و مکتوبی و مقصود حق ای ذی فی و هدو می گوید: عالم باید به شریعت ایمان بزرگان، دستور و ادبیات عرب تسلط و با منابع شریعت یعنی قول و عمل و تاریخ مزاحم فقهی کاملاً آشنایی داشته باشد و غیر آن شیوه انتقاد عامه ممکن نیست. ای بر قدرت بیاد و ز که به اندازه کافی با اساسات اسلام آشنا باشد و اما وظیفه حکومت اسلامی نیز کاری جز تنظیم صلوة و زکوة نیست و این حکومت باید دارای تشکیلی باشد که امور بالعموم و فی حق المنکر نماید زیرا که قرآن کریم بسیار آن را می برد و عنصر مصلحتی سازد تخت عنصر

مودودی می گوید که نه با قرآن کریم هماهنگی دارد و نه با شیوه خلفاء راشدین. مودودی می گوید: «اسلام هرگز نمی تواند به یک واقعیت ویژه بدل شود مگر این که تسلط جاهلیت به کلی پایان یابد، بنا بر این، پیا میران و پیر وان استین شان همیشه تلاش و زریزه انداز که بر تری جاهلیت را پایان دهند و این عمل به مبارزه شان خدمت انفرادی بخشد و است. (مواجهه شود به کتاب نظریات حقوق انفرادی و نور محمد ارس). مودودی و سید قطب انداز سهالی می کنند و مودودی حکومت اسلامی را تسلط خدای، بر زمین می خواند و که از او پیروی خداوند را (ج) که مستقیماً خود بر زمین نمی آید پس چه کسی این خلافت را بر زمین تشکیل می کند؟ درست آن گاه به اصطلاح انگلیس ها اگر به

کتاب و هدایت و دوم عنقریب یا آهن که مثل شمشیر و بنا بر این قدرت است و این درست همان چیز است که پاپ ها و کثیشان عیسوی در قرون وسطی ادعا می کردند و به عامه مردم حق رای نمی دادند و اگر آدم واقعاً و از روی ایمان بر این باور باشد که خداوند (ج) اسلام را دین کامل ساخت و یک نظام کامل بیشتر به تغییر طرز بنش مردم یعنی تعلیم و تربیه اتکا می کند تا به شیوه های دکتوری که برخلاف فطرت انسان است و انگلی به اساس برداشت مودودی یک جامعه اسلامی برای همیشه باید جاهل باشد تا در آن علما از عامه مردم ممتاز و همیشه اهل ذکر باشند و نظام حکومت را به دست گیرند. مودودی مفکوره تیودموکراسی خود را تا همین جایی رساند و در مورد سؤال اساسی سکوت اختیار می کند و آن اینکه اگر خلیفه صلاحیت و کفایت لازم را نداشت و علما یا اهل ذکر را نیز از راه تحریف و تطمیع با خوشتن نگاه داشت و یا اصولاً یک دسته از علما با دسته ای دیگر در مورد گزینش خلیفه یا به اصطلاح ایرانی اش فقیه چهارم اختلاف کنند مقامی که حق را به حقدار یعنی امانت مردم را به اهل آن

آنان بالاتر از قدرت دولتی یا سیاسی است و قدرت سیاسی تنها ضابطه کسب حقیقت می کند در خدمت رسالت یا شریعت قرار داشته باشد که اگر چنین نباشد آن قدرت حقیقت ندارد و مردم و مملکت را آن به جهاد برخیزند، چنانکه، همیشه پیامبران در راه گسترش شریعت با فرعونان و نوردان پیکار نموده اند. قدرت شریعت یا رسالت را جز انبیا اولوالعزم و صاحب کتاب دیگری نمی تواند قسطن کند به همین دلیل ممشلان قدرت سیاسی یا دولتی در صدر اسلام خویشین خلیفه الله می خوانند. حضرت صدیق اکبر (ع) خود را خلیفه الرسول الله و حضرت عمر فاروق نیز خود را خلیفه الرسول الله و بعد از آن صرف به همان لفظ خلیفه اکتفا می کند.

بپار دلیست؛ نتیجه این که اسلام برای کسب و انتقال قدرت اساسی محکم و متین باید معرفی کرده باشد تا از افتراق و چنددستی مسلمانان جلوگیری نماید و اگر اختیار عامه مردم را به دست روحانیون سپرده باشد درین صورت با دولت های فراعنه مصر باستان و عیسویت قرون وسطی هیچ تضاد قی ندارد، زیرا که آنان نیز به قول علامه سلجوقی مرحوم ادعا داشتند که: «الله خودش حکم می کند و حکم مستبدانه می نماید که تابع هیچ قانونی نیست ولی چون مستقیماً خدا با مردم تماس ندارد طبیعی است که کاهن شاغسی و مترجم و معبر اراده الله معبر خود است. در کلیسای کاتولیک روم راهب نیز مستقیماً از طرف خدا (به خیال خود) بدون کدام قاعده و قانون به مقابل هر اعتراف جزایی تعیین می کند.» (مواجهه شود به رساله گوشه از پیغم تو ذیل سرگذشت بیتیم جعفر)

من هنگامی که برای نگارش کنونی خود منابع گوناگون اسلامی را جستجو می کردم و با سیرت ابن هشام و دیگر منابع نزدیک به صدر اسلام مشوره می کردم روزی در دکان قصابی که از او گوشت می خرم چشمم به جزوه ای کوچک زیر عنوان (Quranic basis of constitutional theory) یعنی (اساسات قرآنی نظریه مشروطیت و قانون اساسی) افتاد که بایش صرف شش رویه پاکستانی بود پنجاه پنجاه ادم و آن را خریدم. این جزوه نوشته پروفسور دوکتور محمد طاهر القادری است که به پنج پرشش اساسی ذیل پاسخ می گوید:

- (1) دولت چیست
- (2) دولت اسلامی چیست؟
- (3) قانون اساسی چیست؟
- (4) قانون اساسی اسلامی چیست؟
- (5) فرق میان قانون اساسی و نظریه قانون اساسی چیست؟

این جزوه دولت اسلامی را به طور مختصر و روشنی می داند که توسط ناشر کان مجتبی اداره می شود و وظایف خود را بر مبنای مشوره انجام می دهد و هدفش تعجیل نظام سیاسی - قانونی و اجتماعی - اقتصادی اسلام است.

"اساسات العمل خلفای پیامبر (ص) استنباط کرد"

مروفسر القادری می گوید که ضوابط مشروطیت اسلامی را می توان با ایجابات عصر حاضر تطبیق کرد. مثلاً، قدرت در اسلام قدرت الهی است و هنگامی که خداوند (ج) برای زمین خلیفه بر میگزیند و قسمتی از صفات الهی خود را که قدرت از آن جمله است به او نیز می دهد این خلیفه یا خلیفه های الهی میگویند؛ اینان پیامبران اولوالعزم استند که شریعت خداوند را به بندگان او رسانیده اند و بنا بر این قدرت

کتاب

موفیر القادری آیه ان کلام الله مجید التفسیر جالب  
ان الله یا مومنین ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین  
الناس ان تحکموا بالعدل الخ

« خداوند (ج) به شما امر می کند که امانت ها را به صاحبان  
آن بسپارید و هنگامی که بین مردم حکم می کنید به عدالت حکم کنید. در  
واقع چه عایت آموزشی که او به شما داده است. هر آینه خدا (ج)  
می بیند و می شنود. ای کسانی که ایمان آورید خدا (ج) را و رسول او  
اطاعت کنید و اولوالامر را به شرطی که از شما باشند. و اگر در  
امری اختلاف نمودید آن را به خدا (ج) و رسول و مرجع دهید

اگر به خدا (ج) و روز قیامت ایمان داشته باشید این برای تان بهتر  
تاویل است...»

به نظر او (ان الله یا مومنین) خطاب عام است که مسلمان و  
غیر مسلمان هر دو را دربر می گیرد و (کم) نیز میغه جمع را بدو تعلیل  
جنس افاده می کند، بنابراین، قرآن کریم زنان جامعه را نیز از این  
امر استثناء نمی نماید و اما اگر منظور قرآن کریم از لفظ امانات  
سپرده ای می بود که مردم برای نگاهداشت به هدیگر می دهند این  
گونه خطاب عام بدین دلیل ضرورت نداشت که تنها برخی از مردم  
به برخی دیگر سپرده خود را به امانت می دادند و بلاغت کلام الله

ایجاب می کرد که بگوید: «ای کسانی که به هدیگر امانت می سپارید آن  
را به اهلش باز دهید.» مخصوصاً که قرآن کریم کلمه (امانات) را با

حرف (ال) مشخص می سازد و آنانی که با صرف نحو عربی آشنایی  
دارند می دانند که (ال) وقتی به اسم جمع افزوده می شود که تمام

انواع امانت ها را دربر بگیرد هر چند می توان آن را به طور خاص در  
باره پس دادن کلید کعبه به عثمان بن طلحه (رض) که شان نزول

آیت از آن حکایت می کنند به کاربرد ولی، در معنای عام خود می تواند  
در برگیر هر امانت باشد خاصه که در ذیل آیت از حکمت و

اطاعت خدا (ج)، رسول و اولوالامر می که از شما باشد صحبت  
می کند. موفیر القادری بالاخر بدین نتیجه می رسد که انتخاب اولوالامر

رای دادن و انتخاب نایزه یکی از آن حقوق اساسی است  
که خداوند (ج) به بندگان خود عطا نموده است و این حق را هیچکس

نمی تواند از بندگان سلب کند مگرایی که رای دهنده نافذ تصرفات  
شرعی خود نباشد. او می گوید: «قطع یا تعلیق این حق یا محروم

کردن مردم از آزادی اظهار نظر و تعبیر آن به صلاحیت علمی  
نمایندگان تخلف آشکار از امر خداوند (ج) است.» زیرا آنان

می خواهند با استفاده از فقره (الی اهلها) حق رای و انتخاب  
را با صلاحیت علمی گره بزنند فراموش کنند که این فقره بیانگر

این حقیقت است که سپارندگان و گیرندگان امانت هر دو باید نافذ تصرفات  
شرعی باشند یعنی کودک، دیوانه و غیره نباشند مخصوصاً که کلام الله

وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستغفرنهم فی الارض ط

« خداوند (ج) وعده داده است خلافت در زمین را به آنانی که ایمان

آورده اند و عمل صالح می نمایند...»

آری درین جا می بینیم که صحبت از اهل ذکر  
نیست بلکه شرط خلافت ایمان به خدا (ج) و اعمال صالحه می باشد

و بان از حضرت عمر فاروق (رض) نقل کرده اند که گفت:

«من دعا الی امامة ففسده او غیره من غیر المشورة من  
المسلمین فلا یحل لکم ان لا تقتلوه»

تجلی کند «هوکه بجواهر امارت خود یا کلام سخن دیگر را بر من مشوره  
مسلمانان هلال نیست بر شما که او را نکشید»

وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستغفرنهم فی الارض ط

« خداوند (ج) وعده داده است خلافت در زمین را به آنانی که ایمان

آورده اند و عمل صالح می نمایند...»

آری درین جا می بینیم که صحبت از اهل ذکر  
نیست بلکه شرط خلافت ایمان به خدا (ج) و اعمال صالحه می باشد

و بان از حضرت عمر فاروق (رض) نقل کرده اند که گفت:

«من دعا الی امامة ففسده او غیره من غیر المشورة من  
المسلمین فلا یحل لکم ان لا تقتلوه»

تجلی کند «هوکه بجواهر امارت خود یا کلام سخن دیگر را بر من مشوره  
مسلمانان هلال نیست بر شما که او را نکشید»

وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستغفرنهم فی الارض ط

« خداوند (ج) وعده داده است خلافت در زمین را به آنانی که ایمان

آورده اند و عمل صالح می نمایند...»

آری درین جا می بینیم که صحبت از اهل ذکر  
نیست بلکه شرط خلافت ایمان به خدا (ج) و اعمال صالحه می باشد

و بان از حضرت عمر فاروق (رض) نقل کرده اند که گفت:

«من دعا الی امامة ففسده او غیره من غیر المشورة من  
المسلمین فلا یحل لکم ان لا تقتلوه»

تجلی کند «هوکه بجواهر امارت خود یا کلام سخن دیگر را بر من مشوره  
مسلمانان هلال نیست بر شما که او را نکشید»

پس چون این بیعت رفته بود، روز دیگر ابوبکر (رض) بر منبر رفت و پیش از آنکه ابوبکر (رض) خطبه کردی عمر (رض) برای خاست و عذر خواست از آنچه دیک گفته بود که پیغمبر (ع) نمرده است. .... اکنون دیگر بار برخیزید و بیعت تازه کنید هر که نه حاضر بود از دیکین امروز بیعت کند. آن گاه جمله برخاستند و با ابوبکر (رض) بیعت کردند و او را پیشوا و مُقَدَّم خود ساختند. و این بیعت را بیعة العامة گویند و اول بیعت که در سقیفه رفته بود، آن را بیعت یوم السقیفه گویند، یعنی در آن روز با ابوبکر (رض) جز آن جماعت خواص که در سقیفه حاضر بودند بیعت نکردند و روز دیگر مهاجر و انصار را به جملگی بیعت کردند. «سیرت ابن هشام ترجمه و انشای رفیع الدین (۱) اسحاق بن محمد همدانی قاضی»

(ابرقوه ج ۲ ص ۱۱۱۷-۱۱۱۶)

حالا اگر این بحث خود در باره حکومت و شیوه به وجود آمدن آن نتیجه بگیریم و خلاصه فایم برای نکات می توان مکث کرد:

(۱) اولی الامر در مدارج مختلف خود باید به وسیله مردم انتخاب شود و چون امروز نفوس و قلوب اسلامی گُتُرده تر گردیده و شیوه بیعت مستقیم عملاً لا ممکن است مردم می توانند به نمایندگی منتخب خود یعنی شورای صلاحیت بدهند تا رهبر جامعه اسلامی را برگزینند.

(۲) به حکم کلام رابع و کلام مَسْئُولٌ عَنْ الرعیه هب در اسلام «غیر مَسْئُول» نیت و باید از اجراءات خود در برابر نمایندگان مردم جوابده باشد.

(۳) حکومت و وظیفه دارد که برای مردم مکی (یعنی بیمار) شایخ فانی و آثانی که استعداد کار کردن نداشته باشند) و سایر معیشت آماده نماید چنانکه حضرت عمر فاروق (رض) هنگامی که بوجیبی آرد بر پشت می گیرد و دبه روغن و شکر در دست و خود برای آن بویه زن صراشتین و فرزندانش حلوا می پزد حین مسؤلیت را تمثیل می کند.

(۴) چون قرآن کریم دستور می دهد که ملل و امتان اختلاف خود را به خدای و رسول (ص) رجعت دهند و مُمَثِّل این آئین در جامعه اسلامی قاضی می باشد، بنابراین، استقلال قوه قضاییه کاملاً باید تأمین شود تا شورای عالی قضات که از جانب اجماع امت انتخاب می شود بتواند در اختلافات احتمالی قوه اجرائیه و قوه مقننه داوری نماید.

(۵) حکومتی که هیچ یکی از این صفات را ندارد و تنها به زبان اسلام اسلام می گوید حکومت واقعاً اسلامی و واقعاً قانونی نیست و مردم به الحاح از آن مکلف نیستند.

شماره مسلسل ۷۰

تدوین می کرد و از زبان قیاد ستمگر و اما اکثر اتیقف سوم مردم افغانستان استند یعنی همان اکثریت خاموش و به قول جناب شاهین بیغنگ که استاد از آنان دفاع می فرمایند. این جاحق مردم طرح است، اگر من بر اثری که بر ابتدائی ترین حقوق و آزادی های مردم باز داشته است هر تأیید بگویم اصول اعتقادی خود را به باد استند، نگرفته ام و بر زخم زنی که به تأیید استاد و چشم دید خودم در حاشیه خیابان کابل خورده است فک نیاشنیده ام؟ استاد اگر انقرومن احتیاج خود را دارند و بی من اگر تنها تنها هم بمانم فریاد خواهی زد که این قدرت های زورگو

این که جناب استادها شیعیان می فرمایند چون در میان طالبان و نیروهای مخالف شان راه سوم یا به گفته استاد اکثر اتیقف سوم وجود ندارد پس مردم باید طالبان را نیز برزنده با تقالیم اسلام دارد و نه با اقتضائات عمر حاضر.

از استادها شیعیان می توان پرسید که در میان گروه های جنگی پیش از طالبان نیز اکثر اتیقف سوم وجود داشت چرا در آن وقت استاد از مردم دعوت نفرومودند که از میان چندین گروه بیشتر یکی یا حتی نیز برزند؟ انگیزه این شیوه افاده استاد محترم مردم افغان را در موقف آن قهری مظلوم قرار می دهد که از بالا شاهین نیز

تا وقتی که تفنگ اندر شانه پایین نکلند و حق مردم را به ایشان  
نسپارند هیچگونه معقولیت اسلامی و قانونی ندارد و زورگویان  
غاصب هستند. استاد به نظر من پشتیبانی از طالبان را

تعلیق به محال و مشروط به شرایط ساخته اند و من به ایشان اطمینان  
می دهم که ایشان نیز داعیه اسلام سالاری را با داعیه طالب سالار  
یکی پنداشته اند و شرط های پیشنهادی استاد را نمی پذیرند و این جناب  
استاد استند که باید شرف شرف را کنار گذاشته به ارادت ندان خود  
شفا لو بگویند و آن شفا لو این است که استاد کبوتر مظلوم نسبت  
را دریای استبداد سر می برزند یا مطالعه خود را با استبداد و خودری  
اعلام می فرمایند. آرپی در این مورد آلتزاتیف سوم اصلاً وجود ندارد  
و من به عنوان همکار دیرین آئینه افغانستان ناگزیرم خدمت استاد  
عرض کنم که من بر اصول اعتقادی خود می ایستم و نمی توانم منفعت  
ملی را فدای مصلحت قومی کنم و چنانکه با دیگر گروه ها نگرده ام با گروه  
طالبان نیز کج دار و مریز نمی کنم و مخالفت آشکار خود را اعلام می نمایم و  
باز چنانکه با امید همکاری خود را به دلیل همین بی برنسی و پشتیبانی  
هایش از حکومت غاصب ربانی معود قطع کردم با آئینه نیز خاتمه  
می دهم البته با قیصر این که آئینه شما ربانی نمی بیند چنانکه اُسید.  
آنان ندید و بی، مایه تسلیمی خاطر من می شود زیرا که اگر من با جرایز  
حامی نیروهای خودکامه همکاری می کردم مسلماً آن نیروها همکاری  
مرا به بایگراف می خریدند و من از نزدانی شدن های مکرر خویش  
فارغ می نیستم.

حالا بخش دیگر این بحث را برداشته نگاه می به عقاید مولانا مودودی  
و مریدانش درباره زنان و تعلیم و تربیه ایشان می افکنم:  
هدی خطاب بانوی انگلیسی الاصل که در اوایل دهه  
هشتاد به دین اسلام مُشرف شد و اینک یکی از خانم های مسلمان  
است که اسلام را به شیوه پرشور تبلیغ می کند در کتابی زیر عنوان  
قبرغه کج درباره دانش زنان مغرب زمین درباره خودش و زنانی  
که هاند او توفیق تشرف به دین اسلام یافته اند می گوید:

«چگونه ممکن است زنی به ذکاوت و خردمندی تو دینی مانس  
اسلام را بپذیرد.» و من هنگامی که کتاب او را می خواندم وقتی بدین  
جاء رسیدم بی اختیار تبسمی بر لبانم دوید و یادم آمد که سه سال پیش  
هنگامی که برای دسته ای از شاگردان سودانی انگلیسی درس می دادم خانمی  
بسیار با ادب و مهربان از مسیحیان سودانی به نام نیاولنگ *Niaoulung*  
تجمع کنان به من گفت: «من برای خودت احترام فراوان دارم - احترامی  
که یک دختر به پدرش می داشته باشد ولی حیف که تو مسلمان هستی!»

من از او پرسیدم: «چرا حیف؟» زیرا که می دانستم این

وساطت مستقیم سایه خواجه (بر عین دانسته اند مردم اطاعت بی  
و شرط را که هیچ وجه مشترک با اسلام ندارد) میسر آمده که به نام بازگشت به اصل  
ارواحی نوآوران بنیادگرا از راه مسیحه اند که به نام بازگشت به اصل  
مشغول گشتن بر روی گناهان است و بنا بر این آن خانم های غربی که ذکاوت  
خاتم هدای خطاب را با دینی مابین اسلام سازگار نمی بیند یا نیالوگ  
از مسلمان بودن من در بغش می آید اسلام را از پشت هوش عینک قاش  
می کنند که سرور بالستان و گزاشگران غربی به ایشان داده اند. آنانی  
خود را اسلام مطالعه منظم و سیستماتیک ندارند و بی آنکه بپذیرند  
که به طور مثال فلان گروه و اسلام گرا در الجزایر فلان تعداد مردم را در

اسلام بجا می گذری بوده که در میان چهرین سنگ آرد می شده است.  
سه صد سال تمام کشتیان عیسوی تلاش و زحمتی که صرف کرده اند در حد محسوس  
را به نام ماهویر یا پیغمبر کاذب تصویر نمایی و دانش را دین مردم محسوس  
خون آفشان و بی فرهنگ جلوه دهند و بعد از آن ما کس که تنها انجیل را  
خوانده بود با استفاده از گفته پرفلس رسول که از بزرگان تنها می کرد برای  
اربابان خود اطاعت مطلق داشته باشند و این را «توریک جامعه» نامید  
و پروانش نیز بیرون تحقیق کافی گفته اش را تکرار کردند گفتند و با هم  
سلطنت های مطلقه و استبدادی اسلام را از جوهر اصلی آن می کردند

فلان روستا سر برید که در میان شان فلان تعداد زن و کودک بی گناه نیز بود. یا فلان گروه مصری که خویشان را جماعت اسلامی می خواستند فلان تعداد توریت خارجی را که با تحسین و اعجاب مشغول تماشای یادگارهای مصر باستان بودند به نام جهاد به کلوله بست یا فلان گروه کشمیری بخت برشتگان از همه جایی خبری را که از بید و بدوهای جان معده غربی خسته شده برای تنفس هوای پاک ریه های کشمیر کرده بودند گرفتند گرفتند و آن قدر در حالت مریضی و بی دوائی نگاه داشتند که مرگ را بر حال رحمت آمد و آنان را از زندان گروگان گیران نجات داد. آری یک سوداگری مسیحی که به عنوان اقلیت مذهبی از رژیم بنیادگرای حاکم بر کشورش رنج می برد و مجبور به ترک وطن می شود حق دارد که از مسلمان بودن معاش ابران تا ساف کنده زن تعلیم یافته غربی نیز وقتی می شود که طالبان افغانستان را حامله ای را که به فرمان وضع خویش روی بنز چادری با بالا و در حاشیه خیابان استغراغ می گذارد می زنند و او عاجزانه وضع خویش به ایشان باز می گوید و آنان به جای نجات باز هم او را می زنند و می گویند «بدبخت حامله که بودی چه مرگ می خواستی که از خانه بیرون آمی؟» کاملاً حق دارد که از مسلمان شدن زنی نویسنده و روشنفکرمانند هدی خطاب دُچار شگفتی و تعجب شود، زیرا که این گونه تصاویر نه تنها با دین سرنا سازگاری دارد که اخلاق عادی اجتماعی نیز از آن روگردان است. بدبختانه همین است که ریکاتوری که غرب از اسلام دارد و گروه های بنیادگرا با شیوه های افراطی خویش هر روز غربی را در برداشتش از اسلام راسخ تر می سازند و مآله زن در صدر مایلی است که غرب از آن در تبلیغ خویش بر ضد اسلام استفاده می کند و اگر رطانی ماننر مریم جیل و هدی خطاب مدبرانش بگویند که ما اسلام را نیکو مطالعه کرده ایم و مآله خشونت و تشدد بر ضد زن هیچ وجه مشترکی با اسلام ندارد کسی گوش به فریادشان نمی دهد زیرا، طالب چنین وانمود می کند که زن را در گوشه بانهار به فرمان اسلام زیر شلاق می اندازد و من تاگزیرم شت شلاق زنی طالبان را با سنت حلم و رأفت پیامبرم برابر بگذارم و به دختران جوان هموطن خود که اینجا در غوب بزرگ می شوند و یا آنجا در کشور از آنجه می کشند و از آنجه می شوند ایمان شان درباره اسلام محکوم است مُست می شود بگویم:

«خواهران عزیز من خدا (ج) را گواه می گیرم که خشونت طالبان بازن ناشی از استنباط نادرست شان از احکام و تفسیر است و این خشونت هیچ ربطی به اسلام ندارد.»

مآله زن اندیزگاه اسلام شامل موضوعات آتی می شود

الف: تعداد زوجات،  
ب: شیوه پیشامد با زنان،  
ج: حجاب و تعلیم و تربیه زنان،

اعتقاد دارد که فطرت آدمی تحمل تغییر فوری را ندارد و بر این بنا بر چنین مکن و حیات مکن آنکه نمی کنند و می خواهند به تدریج فطرت آدمی را آماده پذیرش اوامر و اجتناب از نافرمانی نماید. اما این شیوه بخورد اسلام را با فطرت آدمی در جهت خیر و برتر قرار می دهد می کنیم. بی آنکه عیب جاهلیت سخت دلبسته خوراست و نمی تواند به از آن دل ببرد، بنا براین، قرآن در حرمت آن شیوه محسوس در به دست نماند و مانند مانیتر مریضی و سوز به تدریج عمل می کند نخست دستوری دهد که در حال نشسته به نماز میز را زیر این محسوس پذیرد که به آن اعراب دلبسته خوراست و آن هم چه یاد آوری غیر مستقیم که

الف: موضوع تعداد زوجات موضوعی است که در میان آن با ضعف اسلام بنیاد شده و همیشه بر آن حمله کرده اند و بی برکتی هرگز حقیقت را درین مورد نگفته اند و در محله نخست ضیق جلدی که تعداد زوجات مختص اسلام است و در یهودیت و عیسویت قانون یک مرد - یک زن حکمروایی دارد. اسلام دینی نیست که به شیوه افراطی و استلابی عمل نماید و چیزی را بدون قید و شرط دستور دهد یا بدون قید و شرط منع کند. اسلام دینی مستکی بر تعلیم و تربیه و تفسیر آیه بی و جدان انسان است. وقتی می گوئیم اسلام دینی طبیعی است معنایش این است که اسلام در احکام خویش فطرت آدمی را در نظری می گیرد و سخت

هیچ احاسی را جریحه دار نمی‌کنند و فقط مسلمانان را به تفکر بیشتر دربارهٔ خمر وامی دارد. نماز موضوعی جدی است، انسان در برابر خدای می‌ایستد و بانفس خود محاسبه می‌کند، بنابراین، محاسبه باید در حال مستی نباشد تا بتواند سبب جلوگیری از فحشا و منکر شود. در مرحله دوم نمی‌خواهد تفکر انسان را دربارهٔ خمر ترغای بیشتر بخشد و بنابراین، برایش می‌گوید: «خمر منافعی دارد و زیان‌های دارد ولی زیان‌های آن بر منافعتش می‌چربد...» این آیه نیز چیزی را امر نمی‌کند و فقط حقیقت خمر را بیان می‌نماید. منفعت دارد ولی زیانش بیشتر است. این بار به انسان فرصت می‌دهد که زیان و منفعتش را با هم بسنجد و با تجربهٔ خود در برابر و ذهن خود را برای قبول حرمت آن آماده نماید. تنها در مرحله سوم است که خمر میسر، انصاف و انزال را عمل شیطان می‌خواند و با استفاده از میوهٔ امر فاجتنبوا حرمت آن را مسجل می‌سازد. (محتبان کیسل به دست کابل از این شیوهٔ قرآن کریم اگر می‌خواستند یک جهان می‌آموختند).

در بارهٔ تعدد زوجات نیز شیوهٔ قرآن کریم همین منوال است. تعدد زوجات امری است که عنعنهٔ قبیلوی بر جامعهٔ انسانی تحمیل نموده و در فقدان دولت مرکزی و تاخت و تازهای قبیلوی تنها کثرت نفوس مردان قبیله است که دفاع از منافع قبیله را مؤثرتر می‌سازد. دختر را که سهمی مستقیم در دفاع قبیله ممکن است آسیر قبیله دشمن شود و به تزیین نیروی جنگی آنان کمک کند به چشم دشمن می‌نگرند، می‌گیرند و زننده در گور می‌کنند ولی، پس از دهان نخستین هفته‌های تولدش از مادر جدا نموده تربیت جنگی و نظامی می‌دهند. این رسی است که وجود دارد و تا شرایط اجتماعی از بنیاد درگرفت نشود نمی‌توان آن را با صدور فرمان از میان برد. اسلام درین مورد نیز از همان شیوهٔ تدریج استفاده می‌کند. نخست آن را از بی‌شماری تا هر چهار پایان می‌آورد، دوم حکم را به جواز بدل می‌کند، سوم آن را مشروط و مقید به عدل می‌سازد و می‌گوید: «اگر از بی‌عدالتی خوف داشتید پس یکی بهتر است و باز می‌گوید: «حتی اگر میلان قلبی هم داشته باشید عدالت در میان چهار زن ممکن نیست پس بکشید زن معلقه نهانند». و این نوعی تعلیق به محال است. قرآن کریم که قانون زندگی است جواز را بدین دلیل می‌دهد که ممکن در نتیجهٔ جنگ‌ها و کاهش نفوس مرد شرایط پیش بیاید که مرد مجبور شود بیش از یک زن بگیرد که تعدد زوجات در هر حال بهتر از کثرت فحشا است. آری شارع و قانونگذار خاصهٔ آن گاه که مدعی باشد قانونش حدود زمانی و مکانی ندارد باید پیشین حالات غیر قابل پیشبینی باشد. قرآن کریم به انسان می‌گوید: تو اجازه داری (ولی به هیچ صورت مکلف نیستی) که بیش از یک زن بگیری اما به شرط این که بتوانی عدالت کنی. اشتباه مولانا مودودی و پیروانش در این جاست که می‌پندارند هدف از تعدد زوجات این بوده

«اگر تعدد زوجات به یکی منفعیع شود مردی که نمی‌تواند به یک زن قانع باشد ممکن در جستجوی تلذذ جنسی از محدود و ازواج خود بیرون رود و زیان این کار بیشتر از زیان تعدد زوجات است زیرا این عمل انا را شری جنسی و فساد خلق می‌کند به همین دلیل قرآن کریم به آنانی که احساس ضرورت می‌کنند اجازه داده است که به تعدد زوجات توسل جویند. (تفسیر القرآن ترجمه انگلیسی از نظرسایق انصاری ج ۲ ص ۸)

است که مرد نمی‌توانست به یک زن قناعت نماید و خداوند را به جای این که انسان را به صبر و قناعت توصیه نماید در این مورد به خواهش او تمکین نمود و اجازه داد که چهار زن بگیرد. اینان انرا نمی‌پندارند که حضرت پیامبر (ص) بیست و شش سال دورهٔ جوانی خود را تنها با یک زن که با نوزده سال از او مسن تر بود یعنی خدیجهٔ الکبریٰ (غ) سپری نمود و به همان یک زن قناعت فرمود اما بعد از مرگ او یعنی هنگامی که پنجاه و یک ساله بود مصالح اسلام به آن حضرت (ص) حکم کرد که با زنان بیوه و یتیم ازدواج نکند. بهتر است از خود مولانا مودودی بپویم:



طالبان پیشرفت کار مذاکرات را کند ساخته... حضور طالبان در این گفتگوها نشاندهنده تغییرات زیاد در سیاست این گروه بسوی صلح است ولی این چرخش وقتی معنا دار خواهد بود که در مذاکرات انعطاف لازم را برای توافق در زمینه آتش بس، مبادله اسیران و در نهایت تشکیل یک حکومت فراگیر از خود نشان بدهند... علماء از مهمترین و محترم ترین قشر های جامعه افغانستان هستند ولی با توجه باینکه هیچگونه نقشی در زمینه آغاز جنگ و ادامه بحران در این کشور ندارند، فقط در صورتی میتوانند در بحران تاثیر گذار باشند که دیگران متعهد شوند نظر آنها را اجرا کنند... در نهایت رهبران سیاسی طرفهای درگیر باید به تفاهم برسند و اگر این مهم حاصل نشود تردیدها در مورد یک صلح واقعی در افغانستان همچنان ادامه خواهد یافت...»

قابل تذکر میدانند که بروجردي طراح اصلي جمهوريت هزارستان بوده این شخص برهبران هزاره و بکعه و وطنفروشان دیگر بارها رشوت و پول داده و همین شخص است که وطفروش معروف گلبدین ایرانیار را بایران پناهندگی داده و از بیانات فوق وی چنین استنباط میشود که وی از حصول توافق بین گروههای افغان در تشویش بوده بلکه مقصد و مراد او از رهبران سیاسی همانا کریم خلیلی، محقق، جاوید و گلبدین ایرانیار است تا بحیث اجیران ایران در صحنه قدرت تبارز کنند.

بموجب خبر دیگر که از زبان ابراهیم صالح بکر نماینده کنفرانس کشورهای اسلامی روایت شده، هیاتهای دوطرف بدنبال مذاکرات فشرده وجدي ومشورت بارهبران خویش بر سر سه نکته کلي در مورد کمیسیون علماء به توافق رسیدند:

(الف) هر کدام از طرفین فهرست خود را برای تشکیل کمیسیون علماء ارائه دهد.

(ب) هیچیک از طرفین حق رد کردن فهرست طرف مقابل را ندارد.

(ج) مشورتها و تصمیم های کمیسیون علماء مطابق شریعت اسلامی بمورد اجراء گذاشته شود.

بموجب یک خبر دیگر شورای امنیت ملل متحد از ابتکار آغاز مذاکرات بین جناحهای متخاصم افغان اظهار خورسندی نموده است. رئیس جاپانی این دوره شورای امنیت، آقای میسائی اوادا، خبرنگاران گفت «اعضای شورای امنیت ضمن تقدیر از تلاشهای نماینده دبیر کل سازمان م و بیل ریچاردسن نماینده امریکا بر نقش محوري م برای تامین صلح در افغانستان تاکید نمود و از طرفین تقاضا کرد تا جنگ را خاتمه دهند.

بموجب خبر دیگر دولت جاپان کانديد میباشد تا دوره دوم مذاکرات بین هیات های طالبان و اتحاد شمال رابحیث میزبان در کشور جاپان در ماه اکتوبر ۹۸ دایر سازد. سفیر جاپان در اسلام آباد این مطلب رابه هیاتهای طرفین در اسلام آباد ابلاغ نموده است.

بروز چارشنبه ۲۹ اپریل از مذاکرات خبر رسید که توافق نهائی در مورد تشکیل یک کمیسیون علماء متشکل از چهل نفر (طرفین مساویانه ۲۰ نفر را تعیین میکنند) حاصل شده است. سه موضوع مهم که اتحادیه شمال اصرار داشت بالای آنها در مذاکرات اسلام آباد فیصله صادر شود عبارتند از: (۱) آتش بس دائمی (۲) باز شدن راه ها و رفع تمام قیودات تجارتي و ترانزیتی در تمام ولایات افغانستان (۳) مبادله اسیران جنگ. هیات طالبان برای اخذ هدایت و صلاحیت درین سه موضوع بتاريخ ۲۹ اپریل نزد ملا محمد عمر مجاهد بقندهار برگشته و بتاريخ ۳۰ اپریل باسلام آباد مراجعت کرد. در پایان پنجمین روز مذاکرات اعلام شد که طالبان اتخاذ تصمیم درباره سه موضوع فوق الذکر را از صلاحیت کنفرانس اسلام آباد بالاتر دانسته، فیصله نهائی این سه موضوع رابه کمیسیون علماء محول کرده است که در دور دوم مذاکرات در جاپان با کدام کشور دیگر دایر خواهد شد. اتحاد شمال خصوصاً حزب وحدت اجیر ایران اصرار داشت تادرباره باز شدن راه های بامیان در اسلام آباد تصمیم گرفته شود، اما طالبان فعلا باین کار موافقت نکرده فیصله موضوع را بکمیسیون ۴۰ نفری علماء در دور دوم مذاکرات گذاشته اند. آخرین خبر درین باره را در نشستی دوم بخوانید.

## بازدید دواستم و محقق از تهران

محمد محقق از حزب وحدت اجیر ایران که در آخرین کابینه سیار و طیار خوجه نین ریانی بحیث وزیر داخله خوجه نین مقرر شده بدعوت وزیر کشور ایران از تهران بازدید نمود و قرار است با وزیر خارجه ایران نیز دیداری داشته باشد. مطبوعات ایران درباره مسافرت این اجیر خود بایران تبلیغات زیاد براه انداخته ولی همزمان با تاسیس جلسات صلح در اسلام آباد، هدف اصلي سفر محقق از ایران بازدید از کمپ های مهاجرین است تا بتوزیع یک میلیون دلار از خزانه ایران حدود ده هزار نفر جوانان مهاجر را برای اشتراک در اردوی سی هزار نفری هزارستان تشویق نماید و هکذا مقادیر زیاد اسلحه ردي و کهنه ایران را برای حزب وحدت و تاسیس هزارستان تسلیم خواهد شد. آژانس ایرنا از زبان دولت ایران بارتباط سفر محقق بتاريخ ۲۹ اپریل ۹۸ چنین گزارش داده:



اگر دلیل تعدد زوجات همین باشد، هر مردی همین که هوس بر سرش زد خوشتن را رستم داستان و سام نریان می پندارد و ادعای کُند که به یک زن قانع نیست و بنابراین، زن دوم، سوم و چهارم می خواهد و اگر تلذذ انسان را اساس بگیریم آنانی که هفتصد و پنجاه زن گرفته اند نیز می توانست عمل خویش را به همین بهانه توجیه نمایند و انگلی مگردد تکرار متوالی کارزار اتاق خواب این همیشه مردنیت که در قرجام به مگس می گوید: (والله که پلارته ونه وایم چه تاته هم بنجه وکری) از اینها گذشته خداوند (ج) می گوید: «اگر خوف دارید که نمی توانید عدالت کنید پس یکی بهتر است.» باید ببینیم منظور از عدل در این مورد چیست و عدل در چه چیزها باید وجود داشته باشد؟ در چیزهای آتی:

- (۱) وقت: شوهری که بیش از یک یعنی دو، سه یا چهار زن دارد باید وقت خود را مساویانه در میان همسرانش تقسیم کند. زن توان حق دارد از سه و در صورت رضایت دیگر زنان تا هفت روز را به عنوان نوعی ماه عمل به خوشتن اختصاص دهد و بعد از انقضای آن مرتب تقسیم وقت یا به اصطلاح لوبت دوباره آغاز می شود و شوهر نمی تواند حق یک زن را بدون رضای او به زن دیگر بخشد هر چند زن به بیان زنانه این کلمه مریض یا گرفتار عادت ماحوار باشد و این خود نشان می دهد که اگر هدف از تعدد زوجات صرف تلذذ جنسی به حساب عدم قناعت مرد می بود دیگر این قیدهای دست و پاگیر ضرورت نداشت.
- (۲) سفر: اگر شوهر قصد سفر داشت باید یکی از زنان را نه به دلخواه خود بلکه با قرعه برای همسفری برگزیند.
- (۳) تحف و هدایا: اگر به یکی تحفه خرید برای دیگران باید معادل آن را بول نقد بدهد یا تحفه ای بخرد که آنان بدان نیاز داشته باشند.
- (۴) مصروف: به تمام شان یک سان باید خرج بدهد و در مورد خرج، تعداد اطفال هر زن را علیحده در حساب بگیرد.

بی حق اطفال هر یک را نیز باید جداگانه رعایت نماید و به هر طفل وقت کافی بدهد تا بایر باشند، با او بازی کنند و یا همه را با خود به تفریح و تماشای ببرد.

(۵) اگر یک یا دو تا از زنان نخواهند که با هم در یک منزل زندگی کنند، شوهر مکلف است که برای هر یک منزل علیحده تهیه نماید تا از جنگ و جدال زنان که مسلماً بر فرزندان اثر ناگوار می گذارد جلوگیری نماید.

(برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به قبحه کج)

(از هدی خطاب ص ۴۲ و ۴۴)

بدین ترتیب می بینیم که در شرایط حاضر این گونه عدالت در قدرت هیچ مردی نیست، لذا اگر محکمه اسلامی نمی تواند رسم

دست نمی افتاد و کلیم اصطلاحات اجتماعی در آن بچیره نمی شد.

دوم:

اگر جناب مولانا مودودی می دانست که هومنان و همونا چند زن داشتند و همسایه را و او را و امریکایی شونزو به خاطر انطباق با شرایط این سرزمین ها یک یا دو زن را خواهر بیوه معرفی نموده با خود می آرند و آن زنان بیچاره برای نجات نگاه داشتند بشوهر ننگ تک مادری (Single Parent Home) را به جان می خریدند و یا در هوای بیرون یک های تأمینات اجتماعی به طلاق های مصلحتی توسل می جویند آیا باز هم به همین پریشوری از

تعدد زوجات را به خاطر حالات استثنائی زن قبیل عظیم بودن زن و

غیره کاملاً منسوخ سازد می تواند که ضرورت آن از دواج های بعدی و

شرایط تأمین عدالت را تحقیق و جستجو نماید و بدین ترتیب بر حسب سبب و

مردان نظام بزرند، من در این جا نمی خواهم زیاده های اجتماعی دیگر

تعدد زوجات را در شرایط عمر حاضر بر شام. فقط دو مسئله را

ذکر می کنم و قصاصات را به خواننده خود می گذارم:

نخست: هرگاه تعدد بی قید و شرط و فاقد عدالتی که قرآن

خواهان آن است وجود نمی داشت، افغانستان در دست پسران تومر شاه و پسران امیر دوست محمد خان مانند توبی و الیبال دست به

مسأله تعدد زوجات جانبداری می‌کرد و یا به مسلمانان اجازه می‌داد که این جوان را به نوعی حکم قاطع تبدیل نمایند؟

ب: شیوه پیشامد با زنان: طالبان مانند بیکاران ردانی که دچار مرض انزجار از زن یا به گفته فرنگی‌ها Misogyny باشند از صرف رستی استفاده نموده مایه آزار زنان می‌گردند و تا بدینجا افراط می‌کنند که زنان را در کوچه و بازار شلاق می‌زنند و با این شیوه مناسباً خانوادگی زن و شوهر را خراب می‌کنند و به اساس سلامت خانواده صدمه می‌رسانند به حکم الرجال قوامون علی النساء هر شوهری تأمین امنیت و بهبودی همسر خود را به عهده دارد، حالا اگر این زن و شوهر در راه خود روان استند و لطایف سرکه جبین تازیانه در دست اند دستگاه امر بالمعروف فرامی‌رسند و بدون این که قیومیت و غرور شوهر را در نظر بگیرد زن را زیر شلاق می‌گیرد، این شوهر چه کاری باید بکند؟ اگر به جناب طالب بگوییم که بالای چشمش ابویست او را هم زیر زدن می‌گیرد و توقیف می‌کند و اگر سر به زیر آفتگر و در دل خون بخورد عمل طالب زن او را به نشوز یا نافرمانی تشویق می‌نماید و زن هر وقت که خشم گرفت بر سر شوهرش داد می‌زند: «برو گمشو تو چه قسم شوی استی که آدم بیگانه زن نه ده سرب عام می‌زنند و تو برتری بری طرفش سیل می‌کنی؟» اگر عمل زن آن چنان ناشایسته است که او را سزاوار جدا می‌نماید خدا به دستور قاضی و یا حتی به وسیله خود قاضی اجراء شود و آن هم نه در محضر عام زیرا که تشدید حالات بسیار خاص و استثنایی جواز دارد و اگر این حدیث طالب به دستور چه کسی به خوشتن حق می‌دهد که زن دیگری را در بازار جزا بدهد؟ و اگر جناب طالب این کار را برای خشنودی پیامبر می‌کند باید بداند که خدا (ج) جز در مورد نشوز نافرمانی غیر قابل کنترل در حالتی که خطر خیانت به شوهر مطرح باشد به شوهر اجازه زدن زن را نمی‌دهد و در حالت نشوز نیز آن زدن به اصطلاح کودکان صرفاً باید (آتی کردن) باشد و هیچگونه داعی بر یک زن نگذارد اما مورد بیگانه را به استثنای قاضی که حد شرعی را اجراء می‌کنند به هیچ وجه حق ندارد زن دیگری را در سرب عام کیل کاری کند. آن پیامبری که اینان سنگ پیروی از سنت او را به سینه می‌کوبند گفت:

«زن برده تان نیست که او را بزنید، چه گونه می‌توانید او را بزنید و بعد در آغوشش بخوابید؟» (صحیح البخاری کتاب النکاح)  
«بگذار هیچ مرد مسلمان زن مسلمان را دشمن خود نشمارد، اگر شما یکی از شیوه های عمل او را دوست ندارید، شیوه دیگری را مسلماً دوست خواهید داشت.» (صحیح المسلم کتاب الرضا)  
«حضرت عایشه صدیقه (رض) روایت کرده که حضرت پیامبر هرگز بر زن یا برده دست خود را بالا نکرد، او تنها در جهاد و در راه

واقعاً دوست دارن و چراغ افروزش می‌کنند که پیامبر (رض) گفت: «این جهان شامه صیر را برگزیدم: بوی خوش، زن و غار، آری اگر پیامبر (رض) را به دوستی می‌گیرید نباید با کسی که او به دوستی نگرفت، دشمنی کنید. شیوه رفتار کنونی لطیفانه با تعلیم اسلام می‌سازد و نه با اقتضای عصر و عیب است که اینان خود را صاحب صلاحیت داند با معروف و نهی غیبتی لشکری بخارند و بی از مسلمانان دیگری استاد هاشمیان بی بر سر نیزه کی اجازه داده که فتوی بپی: «چنانکه گویی انحصار علم دین محدود به حلقه

خدا دست بالا کرد» (صحیح المسلم)  
حضرت امام غزالی (رح) از حضرت پیامبر (رض) چنین نقل می‌کند: «و رسول (رض) گفت: «هر که از بازار نواری هیزد و به خانه ببرد همچون صدقه باشد و باید که ابتدا به خدا خبر کند، آن گاه به سره که هر که دختر را شاد کند همچنان بود که از بیم خدا تعالی بگریسته باشد و هر که از بیم حق تعالی بگریسته بود تن وی بر آتش حرام شود.» (مراجع به خود به جلد اول کیمیای سعادت ص ۳۲۲ آداب) حالا طالبان خود سرگرد گریبان ببرند و آن لطف پیامبر (رض) را با خشونت های خود مقایسه نمایند. اینان اگر پیامبر (رض)

ج: مآله حجاب:

جناب مولانا مودودی و مولانا اشرف علی تپانوی و به طور عام مسلمانان هند و پاکستان در مورد حجاب و کار اجتماعی زنان بیشتر زیر تأثیر اشرافیت هند و پاکستان و تعلیمات یهودیت و عیسویت رفته اند تا اسلام. این مرد کشور دو صد سال کامل تحت تصرف انگلیس که استعماری معتقد به عیسویت بود زیسته اند و از سوی دیگر شرایط خاص اجتماعی خلی فقر و ثروت را در این دو کشور سخت متبازر ساخته و نیم قاره هند در جریان تاریخ عرصه تاخت و تاز نیروهای مهاجم و استیلا گرفته است. زنان از یک سو در برابر نیروهای مهاجم بیشتر از مردان آسیب پذیرند و غالباً مورد تجاوز و زنای به عنف قرار می گیرند و از سوی دیگر کثرت نفوس خاصه آن گاه که اکثریت جامعه شاغل کارهای زراعتی باشند که چندان مهارت حرفوی کار ندارند، از کار اجتماعی زن بی نیاز می شود و استبداد مهاجم مطلق بر جامعه، محلی آن چنان غیر مصون می آفریند که زیبایی ظاهری بالای جان زن می شود. اگرچه زنان روستایی هند در کنار مردان خود در مزارع جان **کنده** اند ولی اینان به اصطلاح عالی نسب نبوده حکم کنیزان زرخیز را داشته اند، بنابراین، حجاب مطلق که زن را به کلی از جامعه مجزئ نموده در پشت دیوار حرما ها نگاه می دارد و غلامان خصی شده یا خواجه سراها را در خدمت می گارد خصوصیت تنیک زن کی اشرفانی شرق و خاصه هند است که وقتی خانگی وابسته به این اشرافیت راه بازار پیش می گیرد صدای دور باش، دور باش و کور باش کور باش خواجه سراها طلبا به دار اومی شود و بازارها را خلوت می کنند، بنابراین برقع یا چادری که مثل حجاب مطلق است از نیم قاره هند به سوی افغانستان و ایران راه خود را باز می کند و می گویند تاخت و تاز چنگیز در گسترش آن کمک نموده است زیرا هنگامی که جامعه مورد تجاوز نیروهای مهاجم قرار گیرد که هیچ قید و بنی جلودارشان نباشد زنان ناگزیر به حجاب مطلق توسل می جویند و چادری را وسیله اخفای زیبایی می سازند. و اما تجرید و تحقیر اجتماعی زن راهی به سوی تعلیمات عیسویت و یهودیت نیز می کشاید که زن را مسؤول خروج حضرت آدم از بهشت و در نتیجه همکار یا شریک جرم شیطان می خوانند و در موقع عادت ماهانه اش او را کثیف دانسته به کلی از جامعه بیرون می رانند، بنابراین، آن قورها تصادفی نیست که مترجم انگلیسی تفهیم القرآن مولانا مودودی در آیه مربوط به عادت ماهانه کلمه را ذی (که دیگر مترجمان «بیماری و آزار» ترجمه کرده اند) «حالت ناپاک بودن یا (a state of impurity) ترجمه می کنند و حالانکه مآله ناپاکی در

قرآن کریم نزدیک تر می بود، به هر صورت محبت بر سر حجاب بود مولانا مودودی و خاصه مولانا اشرف علی تپانوی برقع یا چادری را به عنوان حجاب شرعی مطرح می کنند و زنان را از نزدیکی اجتماعی به کلی مجزئ می کنند، حالانکه این گونه تجرید و آن گونه حجاب ناشی از همان طرز تلقی حرم سرانیشی هندی است و هیچ ربطی به حجاب اسلامی ندارد.

در این شکی نیست که اسلام مرد و زن هر دو را به حجاب توصیه می کند و محبت از مردان و بعداً از زنان می خواهد که در موقع برخورد با محرم چنان خود را بپوشانند و به طور مثال اگر مرد نیز با سلاسل بالای نانودر حضور دیگران ظاهر شود ترک عورت کرده است

اسلام نظریه ناپاکی موفقی دارد که از آن به طهارت یا عدم طهارت تعبیر کرده اند و صحیحین از حضرت عائشه صدیقہ روایت می نمایند که در جریان عادت ماهانه او حضرت یامبر (سیدنا نوحی) می ناپاکی داشت کلام الله مجید تلاوت می فرمود و بعضی روایات حکایت از آن دارند که زن در آن فرصت نه به منظور عبادت بلکه به منظور مطالعه و آموزش می تواند کلام الله مجید را تلاوت نماید، بنابراین، گزینش فتنه (a state of impurity) در این مورد نوعی بی دقتی است که از همان روحیه هندی بودن ناشی می شود و اگر کلمه (اذی) ترجمه می شود چنانکه (a state of impurity) ترجمه کرده است یا (a state of impurity) ترجمه می شود به منظور

اما روی و دست ها و به اعتبار آن زینت و زیور هر دو شامل عورت زن نمی شود و اگر کسی چادری را بر زنان تحمیل نماید یا برگشت و گذار آن را برای تعلیم و تربیه، تبلیغ، ملاقات اقربا و خویشاوندان، پرستش بیمار، رفتن نزد طبیب، خرید و فروش و دیگر کارهای اجتماعی قیود وضع کند برخلاف اسلام عمل می نماید. در شرایط صدر اسلام که راه ها و وسایل عصری ترانسیورت وجود نداشت و زنان مسلمان تقریباً در محاصره تعصب جاهلی بودند، اسلام برای شان می گوید که تا «فاصله سه شب یا یک روز و یک شب بدون محرم شرعی سفر ننمایند».

(مراجعه شود به قبرغه کج از حدی) (خطاب به نقل از دوکتور دانش)

ولی در کمتر از این فاصله وجود محرم شرعی ضرورت و آد همگامی که حالت صحرا و مشکلات و خطرات سیر و سفر را در آن روزگار با خوشتن محاسبه می نماید، ملتفت می شود که اسلام به زن در یک حد معقول چه اندازه آزادی داده است. از سوی دیگر اسماء بنت ابوبکر (رض) روایت می کند که اگر زنی در راه مانده سکه باشد مرد اسپوار می تواند او را پشت سر خود سوار اسپ کند (مراجعه شود به صحیح المسلم کتاب اسلام عقلاً زن باید تا فاصله طولانی تنها و بدون محرم سفر نماید که آن چنان مانده شود و در آخر این بحث باید بدین نکته پیروانم که آنچه طالبان دین و زنان می کنند هیچ ارتباطی به شیوه زندگی در صدر اسلام ندارد و حجاب در آن روزگار هرگز مانع فعالیت اجتماعی زن نبوده است.

نخست: کلام الله مجید از زنان و مردان مسلمان دعوت می کند که به امر بالعرف و نهی عن المنکر پیروان زن، بنابراین، زن دمرد هر دو باید علوم دینی را تا آنجا بیاموزند که صلاحیت ارشاد را کسب نمایند.

دوم: قرآن کریم از زنان پیامبر (ص) دعوت می کند که خانه های خود را به مدارس آموزش کلام الله مجید تبدیل نمایند، حالا اگر زنان اجازه بیرون شدن از خانه و سیر و سفر نداشته باشند چه گونه خواهند توانست به خانه زنان پیامبر (ص) بروند و قرآن کریم بیاموزند.

سوم: پیامبر اکرم (ص) طلب علم را فریضه هر زن دیندار مسلمان می خواند و بر آن از فقها کلمه علم را در این مورد صوفیانه به معنای علوم دینی گرفته اند ولی امام غزالی بر این اشتباه آنان بدین شکل انگشت می گذارد:

«بدان که رسول (ص) چنین گفته است که طلب علم فریضه علی کل مسلمة جستن علم فریضه است بر همه مسلمانان، و همه علما خلقت کرده اند که «این چه علم است؟» متکلمان می گویند که این علم کلام است، معرفت خدای تعالی بدین حاصل آید. و فقها می گویند که این علم فقه است که حلال از حرام بدین جدا شود و محدثان می گویند که این علم حدیث و سنت است که اهل علوم شرع این است و صوفیان می گویند که این علم احوال است که راه بنده به حق تعالی دل دی است.

بدین ترتیب مشخص شده می نمایم که این نافع دنیا و اسلام علم با محور اجتماعی انسان گروه می زنند و وجوب آن بر مرد و زن مسلمان ثابت می نماید و آنچه غزالی (رح) می گوید دقیقاً با شیوه زندگی در صدر اسلام سازگاری دارد و در آن روزگار زنان به فعالیت های آتی دست

می ندادند:

۱) اشتراک در مجامع مسلمانان که در مسجد مدینه منعقد می شد و در این گونه پیامبر (ص) و صحابه هاشم و دیگران در مسجد نبوی مانند تا به زنان رفتن برهنه.

و هر کسی از این قوم، علم خویش تعلیم می کند و اختیار آن است که به یک علم مخصوص نیست و این همه علم ها نیز واجب نیست و آن را تعصیبی است که این اشکال بران بر خیزد. ....

و همچنین هر کار که فراموش وی می آید بدان وقت علم آن واجب شود. مثلاً چون نکاح خواهد کرد، علم آن واجب شود، چنانکه بدانند که حق زینت نیست بر شوهر. ....

اگر به مثل پیشه ای دارد علم آن پیشه بر وی واجب شود» (مراجعه شود به کیمیای سعادت ج ۱ در طب کورن)

(۲) اشتراک در جهاد به منظور جنگ بالفار و کارهای غزائری، آب رسانی و پرستاری، چنانکه ام سلیطه در جنگ احد شجاعانه از پیامبر (ص) دفاع می کرد و ام سلمه شمشیری با خود حمل می کرد، وقتی پیامبر (ص) دلیل آن رسید یا سخ داد اگر کافری به سویم بیاید شکستن باره می کنی عایشه صدیقه (رض) شخصاً جنگ جمل را رهبری می کرد و حضرت زینب خواهر امام حسین (رض) در میدان کربلا از او دفاع می نمود و فاطمه الزهرا (رض) در اکثر بحث های مربوط به جانشینی پیامبر (ص) شخصاً و اشتراک می ورزید. (مراجعه شود به سیرت ابن هشام باب غازی از جلد ۵۱-۵۲)

(۳) اشتراک در دعوت و تبلیغ و تدریس قرآن، در برخی حالات مردان در باره زندگی پیامبر (ص) از زنانش پرسش های کردند چنانکه عایشه صدیقه، ام سلمه، زینب و حفصه (رض) راویه های احادیث نبوی بوده اند و بالاخره در قرن پنجم هجری شیخه شهیده یا فخر النساء، سرآمد علمای بغداد بود که در مسجد جامع بغداد درباره شعر، ادبیات، معانی و بیان برای عده کثیری از شنوندگان سخنرانی می کرد و از زنان مشهور قرن ششم هجری فاطمه بنت سعد اخیر الانصاری الاندلسی از فقهای زن است که در دمشق و قاهره تدریس می کرد و عده ای از فقها و از جمله المنذری در محضر او تلمذ نموده اند.

(۴) معاونت با همسر: زنان به ظاهر معاونت به همسران خود در بیرون خانه به یک رشته کارهای پرداخته چنانکه اسما و همسر زبیر بن عوام از مدینه می رفت، در باغ شوهر خود خرما جمع می کرد و به خانه می آورد و اسب شوهر را آب می داد. حضرت زینب (رض) همسر پیامبر (ص) کفش ترمیم نموده از پول آن به مستمندان غذا می داد و به همین دلیل اول ام الماکین می خواندند.

(۵) اشتراک و مشوره در امور اجتماعی: حمیده همسر فاروق یکی از ساکنان مدینه سال ها قیام شرعی پسر خود بود. همسرش فاروق بیت و هفت سال در خراسان جهاد می کرد و این زن پسر خود ربیع (رض) را عالی بزرگ بار آورد، یا به طور مثال در قرون بعدی زبیده همسر هارون در با امور سلطنت مورد مشوره شوهر قرار می گرفت.

از اینها گذشته طالبان و استادان دیوبندی شان از یاد برده اند که زن به حکم قرآن کویم حق دارد در محله شهادت بدهد و یا به شغل تجارت و دیگر کارهای اجتماعی بپردازد حالانکه شهادت و تجارت یکی هم با چادری امکان ندارد حالاً بگزیم از اینها که صحیح مسلم از حضرت ابوهریره (رض) روایت می کند که: «من با پیامبر (ص) همراه بودم. مردی آمد و به او اطلاع داد که می خواهد با زنی از انصار ازدواج کند. پیامبر (ص) از او پرسید: «آیا نگاهی بر روی و دستهایش افکنی؟» آن مرد جواب منفی داد و پیامبر به او فرمود: «برو و نگاهی به رویش بینداز.»

(صحیح المسلم کتاب النکاح)

جمع ما در جماعت می خوانند، به عبادت بیجا ن می موزند، نمازهای جهازه را بگزارد می کنند و بالاتر از همه به حج و جهاد می پردازند و در مواقیب دارایی شان استیم، کودکان شان را تربیه می کنیم، برای شان تکه می باقیم و غیره آیا ما در ثواب عمل آنان هیچ سهمی نداریم حضرت رسول (ص) مد به اصحاب که با او نشستند، اند می کند و می پرسد: «آیا شنیده اید که زنی بهتر از این بر سرش خود را مطرح کند؟» اصحاب پاسخ می دهند: «یا رسول الله ما هو کز تصور نمی کردیم که زنی بزرگ رسانی و فصاحت سخن بگوید.» حضرت رسول (ص) به اسما و پاسخ می دهد: «خوب و به وقت بشنو و به دیگر زنان نیز

در مدینه بعد از نزول آیه حجاب اسما و بنت ابی بکر از انصاری نزد پیامبر (ص) که با اصحاب در مسجد مدینه نشسته بودند وارد شدند و پرسید:

«ای رسول خدا، تو برای من عزیز تر از پدر و مادری. زنانی مسلمان مراد نیستند فرستاده اند تا با تو سخن بگویم. بیرون شک تو برای مردان و زنان رسول خدا استی. ما زنان بسیاری از ساعات روز را در چهار دیوار خانه خود می مانیم و وظیفه ما است که تقاضای عینی مردان را برآورده سازیم و برای شان کودک به دنیا آوریم، از خانه شان واری نمی آیم اما با این همه مردان به خاطر کارهای که ما به انجام آن قادر نیستیم ثواب می بزنند، آنان نمازهای روزانه و نمازهای

بلوکه شما با جلب رضای شوهر و اجرای کارهای که بدان اشاره کردی همان  
ثواب را می برید که مردان به خاطر آن همه اعمالی که تو یاد کردی می برند  
(قبرغه کج هدی خطاب ص ۱۰۲)

زنان در صدر اسلام هرگز آن سان که طالبان می خواهند دست و  
شکسته نبودند و چنانکه دیدیم هرگز چادری نداشته اند و اگر ایشان به  
بانه حجاب اسلامی زنان را از حقوق طبیعی شان محروم نمایند، اشتباه  
عیسویت را تکرار می کنند و زن را به تفرّد و طغیان در برابر دین و امی و  
و بدین ترتیب اساس مناسبات خانوادگی را صدمه می زنند و ارزش  
های اسلامی را جریحه دار می نمایند.

و اما این که وزیر تعلیم و تربیه طالبان به استاد هاشمیان  
می گوید که با او نزد مردم بروند و ببینند که مردم تاحه حد برضی تعلیم  
و تربیه زنان است یا نه؟ داستانی را به یاد من آورد که هم خنده آور و هم  
عبرت انگیز است. داستان این که می گویند روستایی ساده لوح نزد  
عالی آمد تا امانتی را که نزدش گذاشته بود باز گیرد. دید شاگردی  
نزد عالم نشسته درس خود را پس می دهد و عالم نیز گاه گاه به عنوان  
تأیید یا تردید سر می جنباند. او پنداشت که درس دادن یعنی همین سر  
جنبانیدن و چون عجله داشت به عالم گفت: «یا مولانا تو برو امانت  
مرا بیا ر من این جا می نشینم و به جای تو سر می جنبانم». حالا  
جناب وزیر تعلیم و تربیه نیز استاد هاشمیان را نزد کسانی می برد  
که اندرس خواندن همان سر جنبانیدن را فمیده اند و می پندارند که  
زنان ضرورت به این سر جنبانی ندارند. من دُرست نفهمیدم که طالبان  
این شیوه توده پرستی محجّز را که یادگار احزاب کونیستی است از  
کدام مدرسه پاکستانی آموخته اند؟ ایشان نیز مانند آنان مردم  
مردم می گویند ولی یک بار هم چهره خود را در آینه مردم تماشا نمی  
کنند. اگر آن جناب وزیر تعلیم و تربیه آن قدر از پشتیبانی مردم  
مطمئن است چرا از انتخابات ولویه هر که می ترسد؟ زیرا، اگر مردم به آن  
رای دادند و آنان به شیوه اسلامی و قانونی بیعت عام و نه بیعت خاص  
را به دست آوردند، آن گاه هر چه بفرمایند و هر چه بخواهند مخالفان  
نهی توانند بر روی شان گل بگویند و ناگزیرند گوشه ای بنشینند و بر جمل  
عمومی جامعه خود لب لب اشک بریزند، زیرا که، تعلیم و تربیه  
تنها حق افراد نیست بلکه در عین زمان وظیفه افراد در برابر جامعه  
است. مادر بی سواد نمی تواند لیبیل دواها را بخواند و هدایت داکتر  
را بفهمد، نمی تواند لوحه یس را بخواند و بنابراین، به جای شهر آراکوت  
سنگی می رود، نمی تواند کودکان خود را در کار تعلیم و تربیه شان  
لک کند و بی سواد مادر فرزندان را که عمدتاً با او در تماس است  
نیز بی سواد می سازد و تنها حکومت های خودکامه می توانند جمل  
عمومی را جشن بگیرند.

به نظر من روشنگری که به خاطر مصلحت قومی در این  
مسأله خطیر اندیشیده غلط طالبان چشم پوشی و اغماض می کند

آن به نیروی دانش بیرون جسته اند و ایس می فرستیم من یک  
فریاد می زنم که: «نه پشتیبانیم و پشتیبان به پاتی کیم خود ما  
همی پشتیبانونی نه ده به کار چه توانی نه دنا و همی د تفرق نه

لور د مایش قوه ها نه ور کوری!

من خود ملحق استم که نگارش من از حوصله و نباشی  
آینه افغانستان فرا تر می رود، اما، چون تصمیم گرفته ام که تمام  
موضوعات مورد اختلاف خود را با طالبان در همین مقاله بسازم  
مطمئن نیستم می پردازم به آخرین بخش آن یعنی موضوع موسیقی و تصویر

به خاطر یک پوستین را در می دهد. اگر طالبان از امنیت که آورده  
مطمئن استند فوراً باید دروازه های مکتب بپراند و دختران  
بشایسته زیبا، هر سال تعلیمی که ضایع می شود برای تلاقی آن شانزه  
سال به کار است و همین اکنون نیز حضرات ملاها همان که بخت  
همه خا میخیزان یک بیابان استند کم از کم نیم قرن یعنی پنجاه سال  
تعلیم و تربیه افغانستان را از دست می دهند یعنی آن بیرون انگیزه  
و اگر همه به نام پشتیبانونی در مسأله تعلیم و تربیه زنان سازش  
نمایند و بگویند که چون نود فیصد زنان در روستاها عمر خود را  
در زنزان چادری تیر می کنند پس این ده فیصد را در زنزان

تصویر و موسیقی دو ضرورت طبیعی زندگی انسان :

سُخَن به مقتضای حال گفته می شود و حال نیز دستخوش تغییر و درگونی دایمی است. انسان در وقت شادی رقص و پایکوبی می کند چنانکه صاحبان نیز در مواقع مقتضی "مُحَبَّت" ها کرده اند. وقتی می گوئیم سُخَن به مقتضای حال است و حال نیز متغیر، ناگزیر بدین نتیجه می رسیم که در هنگام شادی سُخَن از شادی به میان می آید و گاه غم نیز سُخَن غم و آن که موقع شناس نیست و بانگ بی محل می دهد، سحر خود را مانند خروسی که شام را سحر می بدارد، بر باد خواهد داد. علمای تفسیر در کلام الله مجید از ناخ و منوخ آیات یاد و بالطبع در احادیث نبوی نیز ناخ و منوخ وجود دارد اما چون در صدر احکام احادیث نبوی را گردنیاورده اند و این کاریک صد و بیست و پنج سال بعد از حلت آن حضرت (ص) صورت پذیرفته است، بنا بر این، شناخت ناخ و منوخ در عملاً میسر نیست و زهری (رح) به همین دلیل می گوید: «فقیهان از باز شناختن ناخ حدیث پیامبر (ص) از منوخ آن عاجز و ناتوانند».

(به نقل مقدمه ابن خلدون ج ۲ ص ۹۰۲)   
 خاصه آن گاه که ملانان به دلیل عصیت ها و گرایش های قومی رسم روم و فارس را پذیرفته و سلطنت را به جای خلافت گذاشته اند، با جمع اجماع امت ساختند. ملانان بنیوا که از حال مایوس شده بودند چشم امید به آینده دوخته و دل به ورود امام منتظری بستند که بیاورد و اسلام را از راهی که مغرب شده بود برگرداند. ملانان به فرقه های گوناگون فقهی و کلامی تقسیم شدند و هر فرقه پنداشت که جوهر اصلی اسلام را با خود دارد و تاجی توانست به سود آنچه خود باور کرده بود حدیث جعل کردن گرفت و هنگامی که امام بخاری (رحمة الله علیه) برای گردآوری احادیث نبوی کمر همت بست و در گوشه و کنار دنیای اسلام سیر و سفرها کرد و شش صد و پنجاه هزار حدیث گرد آورد که از آن جمله تنها چهار هزار حدیث صحیح به درجات مختلف اعتبار و ثبوت به دست آمد یعنی از هر یک صد و پنجاه حدیث تنها یک حدیث صحیح بود. نووی در شرح مسلم می گوید: بعضی ها در کتاب مسلم و بخاری احادیثی یافته اند که شرایط صحت، مطابق نظر مسلم و بخاری در آن موجود نیست و از مرتبه ای که وصول بدان را برای صحت حدیث لازم شمرده اند پایین تر است».

(مراجعه شود به نیزه گانی حضرت محمد (ص) از دکتر)

محمد حسین هیکل مقدمه چاپ دوم)   
 و این موضوع خیلی طبیعی هم است، زیرا از یک سو تاریخ دقیق هر حدیث معلوم نیست و از سوی دیگر بر حافظه راوی اعتماد مشکل است و بالاخره اگر هر دو سطح عمر را در آن روزگار با بسا خوشبینی چهل سال بگیریم بعد از سه نسل انتقال دقیق الفاظ پیامبر (ص) عملی تقریباً ناممکن است، خاصه بدین دلیل که آن حضرت (ص) خود فرموده بودند که: «به هر

آن می شود مخالف نیست بلکه با حق استعمال هنر مخالف است. شعری که به مبادی اخلاقی و اسلامی، بی اعتنائی کند یا به پیشوایان دین اهانت نماید، از دیدگاه اسلام پذیرفته نیست اما، سیرت ابن هشام بر این از قصاید گوناگون در مدح اسلام و پیامبر (ص) تصویر نگاری نیز مانند شعریک ضرورت زندگی است، همان اولیه که هنوز خط و کتابت باقی دانسته به وسیله تصویر با هنر مکمل شده می کردند و اگر آن تصویر را کسی بدین دلیل از میان ببرد که با اسلام مخالف دارد با تاریخ جفا می کند. از اینها گذشته تصویر نگاری تقلید از منظر طبیعت

قرآن چیزی از من منسوب. هرگز به جز قرآن چیزی نوشته باشند آن را البته معنای این گفته آن نیست که بنا بر این نمی شود بر احادیث نبوی اعتبار کرد بلکه این است که باید با معیار خود حضرت پیامبر (ص) به سماع احادیث رفت. در صحیحین از او حدیثی نقل شده که می گوید: «پس از من اختلاف پیدا می کنید، هر چه از من به سوی شما آمد آن را بر کتاب خارج، عرضه دارید، هر چه موافق کتاب خارج است از من است و هر چه مخالف آن است از من نیست»   
 حالاً با همین معیار می رویم به سماع شعری تصویر نگاری و موسیقی. به طبع کل اسلام با هنر که بالصح تصویر نگاری و موسیقی نیز شامل



طبیعی است که خداوند خود تصویر نگار نخستین آن است. خداوند (ج) در سوره حشر کلمه (مصور) را به عنوان یک صفت کمالی خود یاد می کند و می دانیم که خداوند (ج) از صفات کمالی خود سهمی به انسان نیز داده است. حالا اگر ما تصویر نگاری را در حد محدود آن (فسق) بخوانیم جزء بخشی از کل و تابع آن است و بنا بر این در انتساب آن به خداوند (ج) نیز آن را نمود بالله باید فسق کامل بنامیم.

و اما در طول پنج روزی که من در کابل بودم و شب ها در خانه انصاف با جوانان طالب که یا به جبهه می رفتند و یا از آن بر می گشتند درین مورد صحبت ها می کردم آنان همه به یک زبان می گفتند که «وقتی مسلمانان مکه را فتح کردند حضرت پیامبر (ص) وارد کعبه شد و بت ها و تصاویری را که در آن بود شکست و بیرون ریخت...» وقتی می پرسیم که آن تصاویر و بت ها چه بود و کفار قریش آن را به چه منظور در کعبه نهاده بودند انبیا سطح روشن در می ماندند. هنگامی که سیرت ابن هشام را بگشاییم و چگونگی آن تصاویر را در یابیم حقیقت قضیه آفتابی می گردد که در آن مورد، دشمنی با تصویر نبوده بلکه بانیست و عمل کفار قریش بوده است. سیرت ابن هشام چنین می گوید:

«و اول که سید، علیه السلام، به خانه کعبه در شرف صورتی چند دید که بر افراخته بودند بر مثال صورت های فرشتگان، و صورت ابراهیم (ع) در میان آن پرداخته بودند و قرعه ای چند در دست وی نهاده بودند و می گردانید. سید، علیه السلام گفت: «خزان، داور شاه باد، ابراهیم چه مرد آن است که قرعه گردان و این آیت فرو خواند ما کان ابراهیم یهودیاً الخ. پس بفرمود و آن صورت ها محو کردند.»

(سیرت ابن هشام ترجمه دری ج ۲ ص ۸۸)  
آری حضرت پیامبر (ص) آن صورت ها را برین دلیل نابود فرمود که فرشتگان را تجسم مادی داده به شکل زن و مرد رسم کرده بودند و برخلاف این که قرآن (از لام) یعنی پیشینی آئیده به وسیله قرعه را عمل شیطان می خواند کفار قریش قرعه ها را به دست حضرت ابراهیم داده بودند. اما آن حضرت تصویر عادی حضرت مسیح را که در کعبه بود به حال خودش گذاشت نه بدین دلیل که تصویر او را بر تصویر حضرت ابراهیم (ع) ترجیح داد بلکه، بدین جهت که آن تصویر با تجسم مادی حضرت عیسی (ع) تلویحاً نکتته ای به بیننده تلقین می کرد که حضرت عیسی نه خواست و نه پیر خزان، بلکه انسانی است مانند سایر انسان ها که خداوند (ج) او را به پیامبری برگزیده است و انگلی انسان در هنگام کودکی خود بت پرست بود و تصاویر خدایان خود را پرستش می کرد یعنی نیت او نیت باطل بود اما امروز عصرت پرستی نیست و تصویر یا بت اگر در سی عیدتی القاء کند همان درس عبرت است و بس و اما در فقه مقوله ای است که می گوید: الضورات تبیح المحظورات: یعنی ضرورت محظور یعنی حرام را مباح می سازد.

و اما در مورد موسیقی نیز حال بر همین منوال است. اگرچه برخی از مفسرین در کلام الله مجید لفظ (امر) را به معنای موسیقی گرفته اند و آن را احوال قرار داده اند ولی در زبان عرب لفظ غنا و صبح آن افغانی به معنای سرود و ترانه آمده است و آواز خوان را نیز معنی می خوانند و در باره این کلمه قرآن کریم چیزی نمی گوید و موسیقی علمی و فنی است که آن را نمی توان خواند، اما در احادیث حضرت رسول (ص) ما احادیثی در مخالفت با حدیثی هم در تشبیهایی موسیقی داریم و ناگزیریم بدین نتیجه برسیم که این اصل هنرنیست که اسلام آن را نفی می پرد. زیرا که آواز خوش طبعی

امروز هیچ آموزشی حتی آموزش علوم دینی بدون تصویر ممکن نیست. به وسیله تصویر است که من به عنوان معلم زبان به شاگردان انگلیسی درس می دهم بدون این که یک کلمه از زبان مادری آنان بدانم. به سبب تصویر است که طبیب طبابت می کند و به سبب تصویر است که فلات قاجار قبر عادی نمی تواند یا سیرت بهمان دیپلمات طالب را به سبب صورت خود عرضه و از مزایای آن سوء استفاده نماید و اگر طالبان بخوانند بدون تصویر چیزی را به شاگردان یا دبیران، داستان شیر بی دم و سر و استخوان مولا را به یاد آدم می آورند. این آن تصویر





یادداشت ضروري:

اداره محله آئینه افغانستان  
ار طالبان کرام و علماء و  
دانشمندان شان احراما  
توقع بلکه نقاضا مینماید  
تا باین نامه جناب استاد  
محمد اسحق نگارگر که  
بعد از چهار ماه تحقیق و  
ریسرچ برای نشر فرستاده  
اند، و ماخذ تحقیق شان  
بطور واضح نشان داده  
شده، جواب بگویند و ما  
حاضریم جواب طالبان  
را عیناً نشر کنیم.

احوال و آثار

## مِنْ رَأْيِكَ الْقَادِيرُ

تأليف  
دكتور عبد الغني

ترجمه  
میر محمد آصف انصاری

۱۳۵۱

محتوی ۴۹۲ صفحه بامراسم عرسهای  
ابو المعانی «رج» در افغانستان،  
نیم قاره پاکستان و هندوستان  
و اضلاع متحد آمریکا.  
قیمت سابقه ۴۵ دلار فعلی ۴۰ دلار.



Prof. Abdullah Moheeb Haidar  
101 S. Pearl St. # 79H  
Albany, NY 12207

تجسم و ناشر چاپ دوم حسین یار عبدالله «محب حیرت»

شان محروم می نمایند و اسلام را نیز قلمرو انحصاری خویش می پندارند  
و به جای اینکه حاضر به جروب بحث باشند، قناعت برهنه یا قناعت  
بکنند به زور اتکاء می نمایند.

با ذکر مراتب بالا من با اطمینان کامل اعلام می کنم  
که طالبان از تأمین آرزوهای ملی افغانها عاجزند و حتی اجتناب را  
نیز نمی توانند به پایان آرند، زیرا که، اینان بر سیاست های افراطی  
خود اتکاء می نمایند و انماض و گذشت در قاموس شان نیست. هر که  
از طالبان پشتیبانی می کند این حق مسلم اوست اما، برای آنانی که  
مخالف طالبان استند نباید انگشت تندی بجنبانند، زیرا که مخالفتی  
اینان نیز حق مسلم شان است و اگر طالبان سر بر آورده به افغان  
بیرون از وطن بگویند که در صورت مخالفت با پالیسی «اسلامی» آنان  
کسی حق ندارد وارد افغانستان شود من به ایشان می گویم که درست  
هین کار، سیاست سردمداران انقلاب به اصطلاح برگشت ناپذیر ثور نیز  
بود، اما، فلخان روزگار آنان را صد بار بدتر از مادر چهار گوشه  
جهان پراکنده ساخت. تاریخ به کج کلاهان مغرور به تکرار یادآوری  
کرده است که:

رعیت زمین است و سلطان دخت  
بماند زمین و نماند درخت

والله اعلم بالصواب

## پنجر شوی فکر

۹۶/۳/۲۰

لیکونو نکین: ریاضی، پاناپیسی

۱۹۸۰ ۱۰۲۷

د مېرمن مهریه مستندی دیوې جملې په پوهېدلو کې فکر پنجر شو. دغه جمله په دې ډول په

آینه افغانستان (شماره مسلسل ۶۷، دسامبر ۱۹۹۷، Page ۱۸) کې چاپ شوې ده:

"Our concern over the spread of the new tribalism, racial and gender sentiments is genuine and disturbing."

"New Tribalism"

۱. نوی قوم گرایی چې موجوده وي، نو حتماً به قوم گرایی به پخواني بازاره شکل هم موجوده وه. هیله ده چې  
مېرمن مستندی به په افغاني ټولنه کې د نوي قوم گرایی او پخواني قوم گرایی د پاره لږ تر لږه یو پوځ  
مثال وړاندې کړي.

۲. په بیرتنې انگریزي جمله کې 'disturbing' (ناراحت کوونکی) د 'genuine' (اصلي، واقعي) په  
شانېد 'is' (سوم شخصي مفرد از فعل to be = بودن) له لارې د 'our concern' (زمونږ  
نگرانۍ) سره اړوند لري: (زمونږ نگرانۍ... واقعي او ناراحت کوونکې ده.)

"OUR CONCERN ... IS GENUINE AND DISTURBING."

زه د جملې په مطلب سم پوه نشوم، چې څه دجا دپاره 'ناراحت کوونکی' دی؟ زه په انگریزي ژبې  
سم نیوېرم. هیله ده چې دوکتور هاشمیان او محترمه مېرمن مستندی به راسره د ټولې جملې په پوهېدلو کې

په درناوی!

مرسته وکړي.

ریدي بانویسن

«محمد محقق وزیر کشور دولت اسلامی افغانستان عصر یکشنبه در راس یک هیات سیاسی - امنیتی وارد تهران شد.» حالا شما خود تصور کنید که وزیر داخله خوجه ٲین که در عین زمان سرلشکر حزب وحدت نیز میباشد چه نوع مسائل سیاسی - امنیتی را با ایران مذاکره خواهد کرد؟

رشید دوستم هم بفاصلهٔ یک روز پیشتر از محقق به تهران رفته و محقق خبرنگاران گفته است که هیچ نوع تقارن بین سفرا و جنرال دوستم وجود ندارد. دوستم در دورهٔ چهار سال اول زعامت خود چندان مناسبات خوب با ایران نداشت (مصاحبهٔ دکتر دانش روزنامه نگار ایرانی را حتما بخوانید)، اما بعد از مغلوب شدن و فرار جنرال ملک با ایران، دولت آخندی ایران که اصلا طرفدار حزب وحدت و تاسیس هزارستان میباشد، از پخش مجدد نفوذ دوستم در شمال مشوش شده و او را برای سه هدف عمده با ایران دعوت کرده است:

- (۱) زمینهٔ آشتی و تفاهم بین او و جنرال مالک را فراهم سازند؛
  - (۲) دوستم را بمقابل طالبان و حتی بمخالفت باتوافق احتمالی کنفرانس اسلام آباد تحریک و تشویق نماید؛
  - (۳) دربارهٔ گلبیدین ایرانیار با و سفارش نماید تا او را هم در جملهٔ رهبران سیاسی در حکومت آیندهٔ افغانستان یک چوکی بدهند.
- آژانس ایرنا از زبان دوستم و بروجردی و خرا دی وزیر خارجهٔ ایران یک سلسله مطالب تبلیغاتی نشر کرده که هدف آن برهم زدن روحیهٔ توافق در کنفرانس اسلام آباد میباشد.

## اتهام دولت هند بالای طالبان

وزارت داخلهٔ هندوستان طالبان را متهم نمود که بدستور (آی اس آی) پاکستان جوانان مسلمان کشمیر را در کابل و قندهار برای عملیات جنگی و دهشت افگنی در کشمیر تربیهٔ نظامی میدهد. در خبر علاوه شده که دولت پاکستان مسئولیت آموزش نظامی مبارزین کشمیر را به طالبان گذاشته است. طالبان تا کنون این خبر را رد یا تأیید نکرده اند. مبصر آئینه افغانستان علاوه میکند که حکومت هندوستان برای شیربمیرک مسعود احمد شاه و متحدین شمال خوجه ٲین اسلحه و مهمات نظامی میسراند و شاید این اقدام بقسم یک عکس العمل بمقابل هندوستان اتخاذ شده باشد.

## حمله برمظاهرهٔ زنان افغان در پشاور

بتاریخ ۲۹ اپریل مظاهرهٔ بزرگ زنان افغان که تعداد آن بالغ بر ۳۰۰ نفر بود در شهر پشاور صورت گرفت و مظاهره چیان علیه ملا محمد عمر رهبر طالبان، خوجه ٲین ربانی، شیربمیرک مسعود احمد شاه، گلبیدین حکمتیار، رشید دوستم و کریم خلیلی شعار میدادند و اعمال اینها را بارتباط حقوق زن و حقوق بشر تقبیح مینمودند. در خبر گزارش یافته که یک گروه طالبان بر زنان حمله کرده ۲۳ نفر را زخمی ساختند و زنان نیز بدفاع پرداخته با سنگ و چوب بر حمله کنندگان حواله میکردند. در اثر مداخلهٔ پولیس پاکستان یکتعداد از مردان حمله کننده توقیف شده و بالای دستگاه پولیس و حکومت پاکستان هم فشار ها و اعتراضات ازین ناحیه وارد شده است. موسسهٔ (راوا) که مرکز آن در کویت میباشد و مجله ای بنام «پیام زن» را نشر میکند در ترتیب این مظاهره سهم داشته است.

## سقوط یک طیارهٔ طالبان و مطالب دیگر

بموجب اخبار واصله یک طیارهٔ بوئینگ مسافر بری نمبر ۱۲۷ طالبان که در ماه مارچ ازدوبی بقندهار مسافرین را پایان کرده و بعد با حدود ۲۳ نفر مسافر از قندهار بطرف کابل روانه گردیده بود در حصهٔ کوه موسهی لوگر سقوط نموده است. علت سقوط این طیاره در ابتدا خرابی هوا گزارش یافته اما بعدا افواهایی شایع شد که سپاهیان موظف حزب وحدت در حصهٔ میدان شهر که ارتفاع طیاره پخش میشود بر طیارهٔ مذکور فیر نموده و در ظرف ۵ دقیقه بعد از فیر مذکور طیاره سقوط کرده است.

بموجب خبر دیگر ملا عبدالغفار والی سابق خوجه ٲین در لشکر گاه بقتل رسیده است.

بموجب خبر دیگر کارکنان موسسهٔ صلیب احمر در قندهار در اثر رویهٔ خشن والی قندهار که گویا گیلان چای را بالای یک نفر آنها پرتاب کرده از قندهار خارج شده اند. هکذا تمام کارکنان دفتر ملل متحد در اثر جنگهای شدیدیکه بین حزب وحدت و مردم مزار صورت گرفته از شهر مزار شریف خارج شده اند. حزب وحدت اجیرایران درین اواخر انواع زور و فشار را بالای مردم مزار شریف روا داشته و در بازار و تجارتخانه ها بچورو غارت پرداخته،

## زندان پلچرخي و پولیگون پلچرخي

زندان پلچرخي يکي از آن نوع کشتارگاه های انسان میباشد که سوابق بد تر از کشتارگاه های معروف المان نازي و کمونستهای روسي در اروپا را دارد. این زندان راليوني سردار محمد داود بهرینستی که بنا کرده بود و قرار مسموع در مهندسي و طرز تعمیر آن شخص خودش سهم و علاقه گرفته بود، اولین قربانیان این زندان رامتاسفاهه اعضای خاندان خود او تشکیل دادند.

در دوره کمتر از دو سال زمامداري تره کي - امين که روسها همراهی کمونست های افغان در قتل و کشتار سهم بودند، حدود یک صدهزار افغان بیگناه در سلولهای این زندان اسیر بوده و از آنجمله حدود پنجاه هزار افغان بیگناه در بین این زندان یا در پولیگونهای مجاور آن بشهادت رسیده اند. فهرستی که حفیظ الله امین خون آشام در وزارت داخله تعلیق کرده بود و بیک روایت پنجهزار و بروایت دیگر ده هزار نام را در بر داشت، از یک جزء کوچک شهیدان اصلي این دوره نمایندگی میکرد.

بعد از تهاجم نظامي شوروي بر افغانستان در ماه دسامبر ۱۹۷۹ و در مدت ۱۲ سال بعد از آن تا ۱۹۹۱ که روسها عمدتاً بالای کابل و مراکز ولایات افغانستان مسلط بودند، رژیمهای خونخوار کمونستي ببرک و نجیب بقسم حکومتهای دست نشانده تحت اوامر روسها و بقرار فیصله روسها افغان میکشند، درین مدت حدود چهار صد هزار افغان بطور نوبتي در زندان پلچرخي از یک هفته تا ده سال را گذرانده و حدود دو صدهزار افغان بیگناه از طریق همین زندان، در بین زندان یا در پولیگونهای مجاور آن بشهادت رسیده اند.

در باره چگونگی کشتار روایات مختلف شنیده شده، در اوایل اکثر محبوسین سياسي را دست و چشم می بستند و توسط گلوله های ماشیندار شهید میساختند، بعداً جسد شانرا در یک چقوری همراهی کالا انداخته، توسط بولدوزر بالای اجساد خاک میریختند. در دوره ببرک که مقاومت ملي طفیان کرد و عساکر رژیم زیر نظر و هدایت مشاورین شوروي بچند جناح میجنگید، بعضاً قتل کارطوس محسوس میشد و قرار مسموع باساس سفارش مشاورین روسي، محبوسین محکوم بقتل را اول توسط کیسلها و قنداق تفنگ بیهوش و بیحس ساخته بعداً اجساد شانرا در چقوریهای قبلاً تهیه دیده شده بود می انداختند و در حالیکه اکثر اجساد هنوز حیات میداشتند، توسط بولدوزرها بالای اجساد توده های عظیم خاک میریختند و سپس تانکها را بالای آن عبور میدادند که خاک سخت میشد. روایاتی شنیده شده که بوقت خاک انداختن بالای اجساد از چقوریها صداها شنیده میشد. بالاخره هم در اواخر دوره ببرک ملعون وقتی رسید که روسها و کمونستها کشتار دسته جمعي افغانهای مجاهد را ثواب دانسته، هر شب در پولیگونهای پلچرخي صدها نفر را بوسائل مختلف بقتل رسانده در چقوریهای کم عمق که توسط عساکر حفر میگردد پرتاب و روی آنها همراهی بیل و وسائل دستي می پوشاندند. هنوز هم بکثرت سپاهیان و صاحب منصبان افغان که این جنایات را بچشم خود دیده، حیات دارند و شاید روزی حاضر شوند چشمدید خود را بیان کنند تا آرشیف این نوع جنایات روسها و کمونستها تکمیل گردد.

در مدت سه و نیم ماهیکه در بهار سال ۱۳۷۹ من در کابل بودم، از زندان پلچرخي دیدن نتوانستم، چونکه میگفتند خالي و بسته است. اما در روزهای اخیر اقامتم در کابل شنیدم که بکثرت برادران هزاره راطالبان آنجا اسیر ساخته اند. بروز حرکت من از کابل بطرف جلال آباد بتاريخ ۸ جولای در همان قسمت سرک که مقابل محبس قرار دارد یک پوسته امنيتي ایجاد شده بود که موتر ما را برای نیم ساعت توقف داد و من با استفاده از این فرصت از چند نفر دکاندار پرس و پال کردم، آنها گفتند که حدود پنجم صد نفر مردم هزاره در یک هفته اخیر باین زندان آورده شده است.

در کابل شنیدم که در اواخر حوت و اوائل حمل بارانهای شدید و متواتر صورت گرفته و از کوه ها و شيله ها سیلابها سرازیر شده و در مجرای خود خانه های خامه و قبرستانها را تخریب کرده بود. من این نوع تخریبات را بچشم خود در عاشقان و عارفان و شهدای صالحین دیدم. مگذا شنیده میشد که در پولیگونهای پلچرخي و دشت های وسیع زیر کوه صافي سیلاب تعداد زیاد جمجمه ها و استخوانها را از چقوریها نمایان ساخته و بکثرت موترداران که به تجارت انتقال استخوان بپاکستان مشغول بودند، چند موتر استخوان را ازین منطقه انتقال داده اند. کسانی هم میگفتند که در دوره رباني - مسعود که جمع آوري و خریداري استخوان مرده رایج و مجاز قرار گرفت، روزانه چندین لاری استخوان ازین منطقه بپاکستان انتقال مییافت. اجازه نامه ها بدستخط داکتر

عبدالرحمن (نام بدل) وزیر ترانسپورت رباني، داکتر عبدالله صلاحي‌دار وزارت دفاع، و والي و ساروال کابل در دوره رباني پيدا شد که بي‌کعده لاري‌داران امتياز خريداري و صدور استخوان مرده راداده بودند و گفته ميشد از هراجاره نامه از پنجه‌زار تا ده هزار کلدار کميشن گرفته ميشد. حکومت طالبان در اثر عرايصيکه توسط يکعده ساکسين کابل، محاورين قبرستانها و باديه نشينان دشتهای مجاور پلچرخي رسیده بود، ابتدا جمع آوري و صدور استخوان انسان را ممنوع اعلان نموده، بعداً متوجه قبر های دسته جمعي در پولیگون پلچرخي شدند که حسد متلاشي هزاران شهيد رادربر داشت .

حکومت طالبان اول این منطقه را تحت حراست قرار داده از تعمیرات مخروبه فابريکه های پل چرخي صدها تخته آهن جامه را برای پوشاندن قبرهای دسته جمعي انتقال دادند . سپس روز ۱۶ می ۹۷ رابرای حرمت و تحليل شهدا مختص ساخته اراکين و مامورين دولت حدود دو هزار نفر در پولیگون جمع شده، حدود سي نفر در تقبيل کمونستها و حکومت رباني - مسعود که کمونستهای خونخوار راحمايت و استخدام کرده بودند، سخن گفتند و بروح شهدای راه دين و وطن اتحاف دعا نمودند و نام این محل را « مشهد پولیگون » گذاشتند . من هم همانروز آنجا بودم و به نمایندگي از افغانهای مهاجر سخن گفتم که درجریده شريعت نشر شده است . همانروز که اراکين دولت مصروف سخنراني بودند ، من از انبوه مردم جدا شده خود را بچند قبرستان رساندم ، آهن چادرها را زور زده از سر قبر ها دور ساختم و توسط کمره کوچک جيبی خود چند قطعه عکس گرفتم که در مجله ویديويي سه ساعته تحت عنوان « مشاهدات داکتر هاشميان از افغانستان » گزارش يافته است . در همین وقت يکنفر محافظ تفنگدار که کمی دورتر بالای یک تپه قرار داشت مرا در حال عکاسي دیده با تفنگ خود بطرف من بدويدن شروع کرد و من بروی سينه خود رابزير موتر ها پنهان ساختم وبعد از آنکه طالب مسلح بطرف ديگر دربين موتر ها پياليدن من مصروف شد ، با استفاده از قطار موتر ها خود را دوباره بجمعيت رساندم و در پهلوی اراکين دولت قرار گرفتم و بدین ترتيب از مرگ نجات يافتم زیرا قبلاً اعلان شده بود که عکاسي، حتی باز کردن قبرها و دیدن درون قبرها، ممنوع است .

قبر های دسته جمعي که در اثر سيلاب باز شده و بالای آنها آهن جامه گذاشته شده جمعا حدود ۵۰ قبر ميباشد ، ولی درين دشت بسيار وسيع که چشم انسان تا آخر آنرا دیده نمیتواند، صدها چقوري و بلندي دیده ميشد و طالبان محافظ ميگفتند که همه آنها قبر های دسته جمعي ميباشند . آنچه من در چقوريهای قبر مانند دیدم، علاوه بر جمجمه ها و استخوانهای دست و پا، البسه و پوشاک و پاپوشهای مختلف بود، از قبيل شال و چادر، واسکت، دستمال گردن، توتيه های جاکت های بافتگي، پيراهن های فرسوده، تنبان ها، کرتيهها، دستکش های فرسوده، جرابها، کلاه ها، تاقين ها ، سليپرهای رابري زياد (طفلايه، بچگانه و مردانه)، پيراز ها و بوتهها، واز همه مهمتر اينکه در جيب یک واسکت یک کتابچه يادداشت فرسوده دیدم که پوش کپره يي آن اگرچه گل آلود و چرکين شده بود اما ورق های آن دیده ميشد . این را هم مشاهده و يادداشت کردم که يک تعداد زياد جمجمه ها سوراخها و درز های کلان داشتند .

آقای بروس ريچاردسن روزنامه نگار امريکائی در اواخر سال ۱۹۹۷ همراي شباغلي سيد نورالحق حسيني از قندهار و کابل دیدن کرده، باساس سفارشی که من قبلاً در زمينه نموده بودم تا سعي کنند از قبرهای دسته جمعي پولیگون تصاوير روشنتر تهیه کنند ، خوشختانه این اجازه را حاصل نموده وظيفه را انجام دادند و آقای سيد نورالحق حسيني در بازگشت بامريکا چند قطعه عکاسي خود را از مشهد پولیگون و محبس پلچرخي بمجله آئينه افغانستان فرستاده که اينک در سه صفحه آینده آنها را مشاهده ميکنيد . آقای بروس ريچاردسن نیز تصاويري گرفته که بشکل ضميمه کتاب او نشر خواهد شد . در چند قطعه از تصاوير ارسالي که از نشر آنها منصرف شدیم یک منطقه وسيع همراي بيرق ها دیده ميشود و نمودار آنست که صدها قبر ديگر نیز کشف و نشاني شده است . از مشاهده چند قبر توسط اينجانب و جمجمه ها و سوراخ های کلان و درز هائیکه در جمجمه ها دیده ميشود ، سوالاتی پيدا ميشود که آیا این سوراخها توسط ماشين دار ايجاد شده يا توسط لت و کوب يا در اثر فشار بلدوزرها و تانکها؟ هکذا موجوديت سليپر ها و بوتهای کوچک طفلايه و بچگانه سوالاتی را ايجاد ميکند که شايد عده زنها و اطفال نیز شامل اجساد قبور مذکور باشند .

این سوالات رافقط و فقط متخصصين اناتومي و طب عدلي جواب داده ميتوانند . تشخيص استخوانها از لحاظ تذکير و تانيث و سن و سال و چگونگي قتل و مدت وفات کساراهل تخصص ميباشد و این کارها روز مره بطور عادي در امريکا و اروپا انجام ميبايد . تقاضای ما از دولت طالبان اينست که چون اجساد شهيدان راه جهاد به مردم افغانستان تعلق دارد و از بين آنها صدها جسد تشخيص و توسط ورثه شان تدفين شده ميتواند ، بهتر است اجازه بدهند که یک هيات متخصصين ملل متحد اجساد مذکور را مشاهده و مطالعه نموده، کالا ها و سامان آلات

داخل فور هم در یک موریم بمعرض نمایش مردم گذاشته شود. بیم آن میرود که این اجساد منسک توسط حوادث و بلایای طبیعی مصدوم و مفقود گردیده یا اینکه توسط سگها، گرگها و شغالهای گرسنه که در دشتهای وسیع منطقه مذکور وجود دارند، بلع و تلف گردند. حفاظت و حراست اجساد مذکور به ترتیبیکه رویدست گرفته شده، یعنی گذاشتن آهن جامه ها بالای قبور، برای بقا و حفظ آنها مکفی دانسته نمیشود و طالبان وسائل مناسب برای اینکار بدسترس ندارند، جناب پوهاند عبدالشکور رشاد و اینجانب همانرو دربیانات خود سفارش نمودیم که برای حفظ این آثار منسک ترتیبات علمی و امنیتی مناسب اتخاذ گردد، و اینک یکبار دیگر آن پیشنهاد را تکرار میکنیم تا این موضوع را از چوکات تعصبات مذهبی دور ساخته بگذارند دنیا جنایت روسها و کمونستها را ببینند، این جنایت را که حکومت ربانی - مسعود بخاطر گل روی همکاران کمونست شان مخفی و زیر خاک نگاه داشته بودند، ولی طبیعت خودش آنرا بوسیله باران نمایان ساخت، از زاویه های مختلف مطالعه و تحقیق شود، و فقط بعد از کاوش و تحقیقات علمی توسط متخصصین است که جرمت این شهیدان بجا شده میتواند. فاعتبرو یا اولوالابصار. (داکتر هاشمیان) ختم (به تصویر از پیکوت بل چری رهنمای آینه جاب خیره)

## ادامه صند ۶ چتاتی، کی غفورزی و روان

دالر برایش قرض بدهد که تایک هفته تادیه خواهد شد و روان فرهادی هم این معامله را تضمین میکند. راتب جان که قبلا هم معاملاتی با غفورزی داشته، فوراً یک چک بابت ۱۵ هزار دالرنوشته به غفورزی میدهد و غفورزی فوراً چک مذکور را بپول نقد تبدیل و در همان دکان بحضور روان فرهادی هفت و نیم هزار دالر به قوی کوشان و هفت و نیم هزار دالر به بحمر، صد میپردازد و این جنجال باینجا ختم میشود. دوسه روز بعد رحیم پیخال بمزار شریف برمیگردد و متعاقباً صدراعظم میشود و متعاقباً بشکم بت بامیان میرود و ۱۵ هزار دالر راتب جان بشاخ آهو بند میماند.

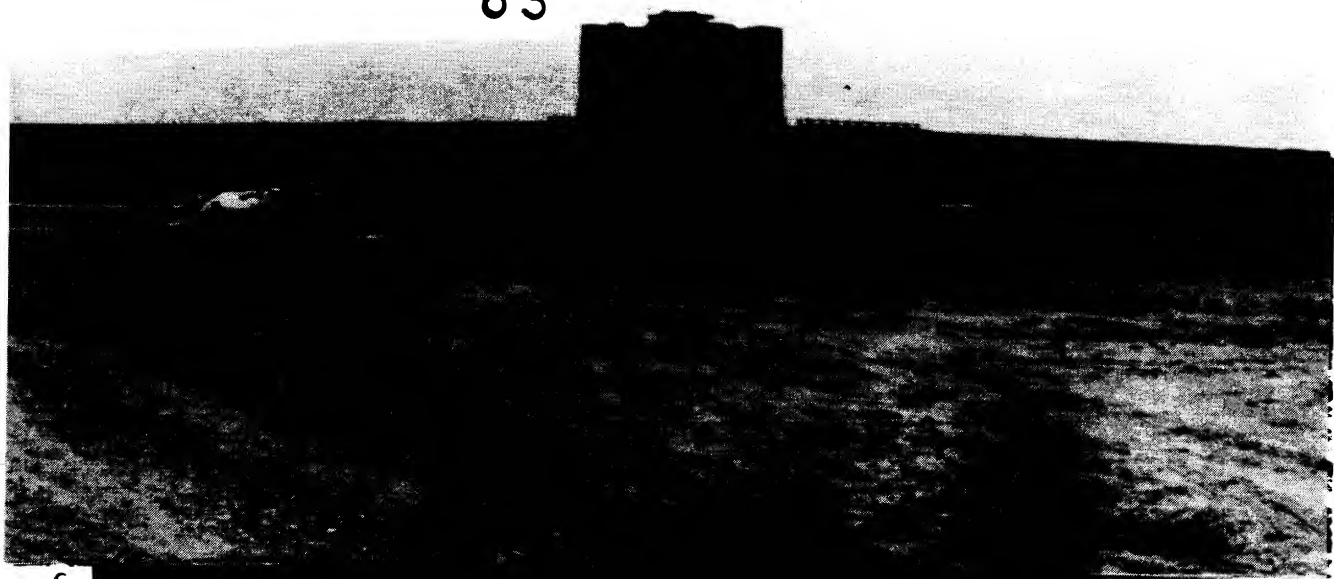
بعد از مرگ رحیم پیخال راتب بدفتر روان مراجعه و باساس تضمین او خواهان استرداد پول خود میشود، اول روان از ذیدخل بودن در معامله انکار میکند و میگوید دست دست را میبشاند اما راتب تهدید میکند که بحیث نماینده دولت در حضور کارکنان رستوران تضمین معامله را کرده اگر پول را نپردازد، هم بمحکمه و هم بمقامات ملل متحد عارض خواهد شد. بالاخره روان بمنظور جلوگیری از عرض و داد براتب اطمینان میدهد که موضوع را بحکومت خوجه ثین اطلاع و پول مذکور را تدارک خواهد کرد. درین میان معامله عروسی روان فرهادی در پاریس صورت میگیرد و در نیویارک آوازه می افتد که ولی مسعود مبلغ ۳۰ هزار دالر برای روان فرهادی ارسال کرده تا ۱۵ هزار دالر را خرج عروسی خود کرده ۱۵ هزار دیگر را به آقای راتب بپردازد. ولی روان فرهادی تمام آن پول را گرفته برای عروسی خود بیاریس میرود. بهنگام مراجعت روان فرهادی همراهی خانم جدیدش به نیویارک، راتب جان برای مبارکی رفته بک تحفه رونمایی هم میبرد و بعدا خواهان پانزده هزار دالر خود میشود، ولی روان از رسیدن پول از طرف ولی مسعود بشکل دیگر اعتراف میکند که گویا پول مذکور برای شخص دیگری و مدرک دیگری بوده است. این گفتگو بمناقشه و منازعه کشیده راتب و روان دست به یخن میشوند که ازین معامله همه افغانهای نیویارک خبر دارند.

ما در حالیکه از بیعدالتی و حق تلفی در حصه راتب جان متاسف میباشیم، چونکه راتب جان از نهایت سادگی بالای دزدها و قطاع الطریقها اعتماد کرده اول خو میگوئیم «سزای قروت آب گرم». ثانیاً تجویز میکنیم که عوض روان چتاق بهتر است راتب جان پول خود از قوی کوشان و بحمر صد که هردو سرمایه دار میباشند واپس بگیرد و برای این منظور باید یک لایر را ببیند. ختم

## تلاشهای سیرت و واصفی برای کسب جوکی

وزیر صاحبان سابق، خصوصاً واصفی صاحب که سخت کیاب یک ولایت است باز هم راه جرگه سازی را در پیش انداخته، این بار بیکتعداد کمونست های معلوم الحال راشامل کومیت مرکزی حزب جرگه سازی ساختند و اعلان کردند که جرگه آینده آنها حدود صد نفر رادبر خواهد داشت و از بین آن صد نفر وزیر ها، والیها، سفیرها و جنرال ها مقرر خواهد شد. قرار مسموع مشکل فعلی این گروه انتخاب نام برای دولت پرشوکت شان میباشد که درین باره بموافقه نرسیده مشاجره هنوز هم دوام دارد. بقرار یک پیشنهاد نام دولت جرگه سازان (سیرتستان) تجویز شد، اما پیشنهاد دیگر نام دولت را (واصفستان) تقاضا کرد و استدلال نمود که نام سیرتستان تنها بالای یک شخص صدق میکند اما نام و اصفستان عمومیت داشته عده زیاد مردم ازین مشرب پیروی خواهند کرد؛ پیشنهاد سوم از طرف کمونستها صورت گرفت و گفتند که چون در افغانستان کنونی شهر هاسلامت نمانده اما قریه جات نسبتاً آباد و فعال میباشند، لهذا نام دولت (بیلاقتستان) گذاشته شود که با شرایط عینی افغانستان صدق میکند. اما وزیر خوجه ثین عبدالرحمن نام بدل برسم اعتراض و احتجاج برخاست و گفت: «هیچ نامی برای دولت پرشوکت ما بهتر از (خوجه ثینستان) نمیباشد چونکه این شخص کوچه بکوچه افغانستان ریاست جمهوری

اسکلت های متلاشی شهدای افغان در قبرهای  
دسته جمعی



زندان پلچرخي - اکتوبر ۱۹۹۷

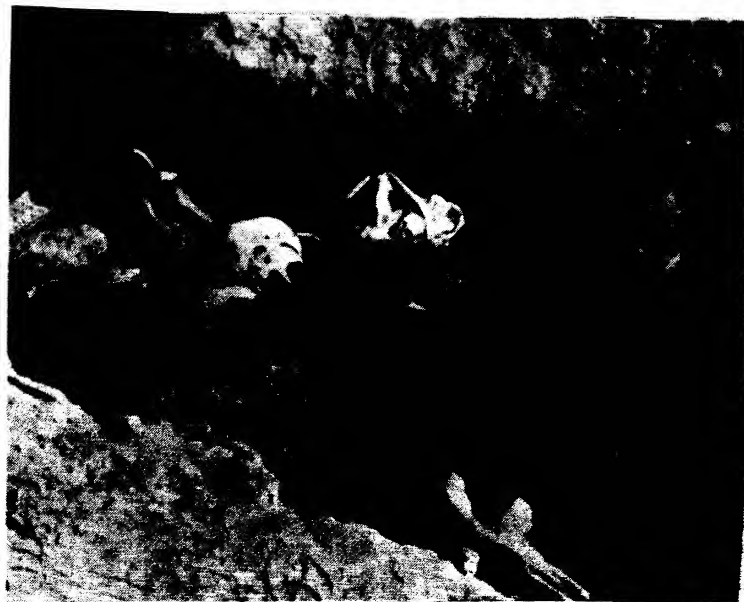
بروس ریچارلسن در اینر مشاهدات خود که در بخش انگلیسی  
شماره ۹۷ نشر شده (ص ۱۳) گزارش میدهد که در اثر داخل  
شدن آبهای برف و باران و دیگر عوامل طبیعی بقیرهای دسته  
جمعی در پولیکون، استخوانها و کالاهای داخل قبرها بیشتر  
صدمه دیده است





بروس ریچاردسن بهنگام مشاهده یکی  
از چقوریه‌ها اکتوبر ۱۹۹۷

مشهد شهدای افغان - پولیگون بلجرخی





شهدای افغان - بولنگون بلخري



عکاسي آقای سيد نورالحق حسيني - اکتوبر ۱۹۹۷

اسکلت های متلاشی شهدای افغان در قبرهای دسته جمعی



استاد عبدالغفور شرر از فرانسه

نگه لطف لب بام چه خواهد بودن  
گرنوازش کند انعام چه خواهد بودن  
ترک آن چشم در آغاز دل ما را برد  
نا بینیم که انجام چه خواهد بودن  
محتسب بست در میکده را بر رخ ما  
زندگی بی می و بیجام چه خواهد بودن  
هوس بوسه به تنها تن و جانم را سوخت  
حاصل این طمع خام چه خواهد بودن  
روز من کرد سیه یار بیک گردش چشم  
بیش ازین گردش ایام چه خواهد بودن  
عشق رسوای جهان کرد نکو نامان را  
بهره این من بد نام چه خواهد بودن  
(شرر) از دلیر خود کام نشد کام روا  
چاره کار بنا کام چه خواهد بودن

## یادگار

از طبع سید عبدالقادر (جاهد)

دگر به الفت این زندگی بهانه نماند  
شباب عمر گذشت و غم زمانه نماند  
درین ستمکده فانیست هر چه می بینی  
ز ما به صفحه هستی بجز فسانه نماند  
ز تلخ کامی فرهاد و عشق شیرینش  
بروزگار جز آوای عاشقانه نماند  
به بزم عشق ز مجنون، شور لیلیاش  
بجز حدیث وفا حرف جاودانه نماند  
ز ناخدا چه شکایت که بحر امکان را  
ز موج خیز حوادث دگر کرانه نماند  
ز بعد ما ز سخن های دلنشین (جاهد)  
بیادگار جز این طبع شاعرانه نماند

## هفتی عشق

از عبدالصمد و هابزاده (فریار)

دوش گفتم که ره خواب بسودا نزنم  
آتش اندر دل دیوانه ای رسوا نزنم  
عاشق روی خوش و خال سیه باشم لیک  
طعنه بر عاشق چشم ورخ زیبا نزنم  
حسن یوسف اگر آتش بزند خرمن عشق  
داد از پاکدلان همچو زلیخا نزنم  
دل بدریا نزنم و لب ز شکایت بندم  
از تنک مایگی چون موج سروپا نزنم  
گرچه آواره و سرگشته و دور از وطنم  
تهمت در بدری بر دل شیدا نزنم  
با جنون پخته شدم سوختم از خامی هوش  
چون دل تنگ هوس، بوسه بهر پانزنم  
نیستم وارث مجنون درین دشت اگر  
دل دیوانه ره منزل لایلا نزنم

شعر شیوا و پر محنوی جناب محترم احمد صدیق حیات و سخنندان و با طبع اردلان که به عنوان «حسن نیت»  
به مجله «وزین شماره ۸۷، ۸۸» بنابر میزان و عقرب ۱۳۷۶ عقاب آریانا به این مطلع  
هر زمانه می گزیند گفتار ما چون کارما — میدم کل حای عشرت از میان نارما  
به رقت سراج و شاعر گذاشته شده، بتائسی از آن پارچه شعری را تحمید و آنرا بنام «شرم افغان» -  
ذیل تقدیم می دارم.

خلیل الله ناظم باختری

## شرم افغان

از خلیل الله ناظم باختری

هیچکس باور ندارد بعد ازین اظهار ما  
نخبت آورد میشود این عادت تکرار ما  
بود از نام مجاهد گری بازار ما  
رفت در راهیکه باشد راه کشتار ما  
کفر می خندد به این عامه در کشتار ما  
یک برابر بوده اند همسراره و تاتار ما  
گر نغیدانی مشو تو باعث آزار ما  
هر دو هستند در خیریت همسر و کسار ما  
یا الهی در بگیرد تو گر اغیار ما  
رفته رفته می شود بیگانگی با دار ما  
لعنت حق بر سر دزد و خیانت کار ما  
که خدائی می کند آن دشمن غدار ما  
صد گره می دیگری می افتد اندر کار ما  
رحم کن بر حال زار ملت ناچار ما  
تا حجامان واقف شود از حالت ارباب ما

چون نماند موافق در عمل گفتار ما  
که میان لب و کلامی سخن بشکستن است  
یاد آید ای که ما هم افتخاری داشتیم  
طالب پیچاره هم راه خدا را یلدر کرد  
یکطرف ریش کشال و یکطرف قتل قتال  
از یک دشتون و تاجک چون برادر بوده اند  
فرق بین شیعه و سنی چه می باشد بگو؟  
حضرت جعفر یکی و حضرت نعمان دگر  
جنگ ما جنگ جبال است و جنگ دلت است  
از اتفاق و از شقاق ما چه می آید بپسردن؟  
اعتبار زندگانی در صداقت بوده است  
شرم با دابر تو ای افغان کاندملک تو  
تا نباشد اتحاد و اتفاق و یکدلی  
یا خدا دند اتوئی مشکل کشا، مشکل کشا  
راست گفتم «ناظم» و ترسی ندارم از

حامی برگ ۸/۱۹



شاعر و طندوست و مردم دوست  
آقای احمد صدیق (حیات)

شوق امید زبسی در دل آگاه محرم است  
من دگر دست بدامان مسیحا نزنم  
همچو نی، ناله کنم لیک نگویم سر عشق  
کوس رسوائی معشوقه بهر جا نزنم  
فتنه میبارد و من پی سپر راه دلم  
حرفی (فریار) ازین شورش و غوغا نزنم  
مفتی عشق بمن دوش چنین فتوی داد  
که دگر داد ز بیش و کم دنیا نزنم

عظم

هر ناله که از سوز دل اورا اثری نیست  
 اوج تپه پر گیر و خیالی بهم آور  
 باید ز جگر توشه نمودن بره عشق  
 از اهل نظر جستجوی فیض نظر کن  
 تبدیلی تمسند به گدائی چو آدهم  
 از اهل خرد منتظر لطف و کرم باش  
 بیداری دل مایه بیداری بخت است  
 آن دل که پریشان شود از ناله بلبل  
 بی خاصیت و فتنه چون حلقه دام است  
 بی آرزو و درد بود دل که خیالش  
 تا جای گرفتست به کاشانه ما غم  
 بسیار چه پرسی خبر از بیخبری چند

در گوش نگیرد که جز درد سری نیست  
 از مرغ چه پرواز گرش بال و پری نیست  
 این راه باندازه هر بی جگری نیست  
 صاحب نظری در خود هر بینظری نیست  
 از قدرت هر پادشه و معتبری نیست  
 آئین نیکو خصلت هر بی هنری نیست  
 از طالع خوابیده به محموت ثمری نیست  
 از سینه بیرون کن که باوی خبری نیست  
 چشمی که در او منظر صاحب نظری نیست  
 اندر گرو زلف بتی مو کمری نیست  
 زین غمکده اورا سر فکر سفری نیست  
 دیربست که از مردم دانا خبری نیست

تامین ویرانه ات آباد شود باز  
 بیچاره زلال از تو بد نیا اثری نیست

یادداشت: شاعر محترم این شعر را تایپ شده فرستاده، همانطور نشر شده است

## جسلسله مشاعره

## قلب مجروح

از سیمین بهانی

از محمد اسحاق (ثنا) از اسلام آباد

کز کودکان کوی، بمن کس نظر نداشت  
 آن تیر طعنه، زخم کم از نیشتر نداشت  
 کودک مگر نبود، کسی کو پدر نداشت  
 مانا که رنج و سعی فقیران، ثمر نداشت  
 آن شاه شد که جامه خلقتان ببر نداشت  
 این اشک و آرزو، ز چه هرگز اثر نداشت  
 کو موزه ای بپا و کلاهی بسر نداشت  
 آئین کودکی، ره و رسم دگر نداشت  
 وین شمع، روشنائی ازین بیشتر نداشت  
 کس حزن و تو، قوت ز خون جگر نداشت  
 دینار و درهمی، پدر من مگر نداشت  
 از دانه های گوهر اشک، خبر نداشت  
 چیزی بغیر نیشه و گهی آستر نداشت  
 رختش، گه آستین و گهی آستر نداشت  
 گمنام زیست، آنکه ده و سیم و زر نداشت  
 شاخی که از نگرگ بگون گشت، بر نداشت  
 از بهر ما، قماش ازین خوبتر نداشت

دی، کودکی بدامن مادر گریست زار  
 طفلی، مرا ز پهلوی خود بیگناه راند  
 اطفال را بصحبت من، از چه میل نیست  
 امروز، اوستاد بدرسم نگه نکرد  
 دیروز، در میانه بازی، ز کودکان  
 من در خیال موزه، بسی اشک ریختم  
 جز من، میان این گل و باران کسی نبود  
 آخر، تفاوت من و طفلان شهر چیست  
 هرگز درون مطبخ ما هیزمی نسوخت  
 «میانگان ما بره و مرغ میخورند  
 بر وصله های پیره من خنده میکنند  
 خندید و گفت، آنکه بفقر تو طعنه زد  
 از زندگانی پدر خود میرس، از آنک  
 این بوریای کهنه، بصد خون دل خرید  
 بر رنج بردو کس نشمردش بهیچکس  
 طفل فقیر را، هوس و آرزو خطاست  
 نساج روزگار، درین پهن بارگاه

مکش تو ظالما بسیار کس را  
 مده زمین بیشتر آزار کس را  
 نمودی قتل عام ای بی مروت  
 مکن بی سر دگردستار کس را  
 نمانده عاطفت مهر و محبت  
 به همدیگر نبینی یار کس را  
 به ملک غیر یارب در غریبی  
 میفگن در غم وادبار کس را  
 (اسیر) نکته دان زیبا سروده  
 «مکن یارب به دوشی بار کس را»  
 چنان قیمت بود اشیاء به کابل  
 تمایل نیست در بازار کس را  
 از همو  
 باز در کوی تو با عرض و نیاز آمده ام  
 وار هاندی ز پیش خود و باز آمده ام  
 عندلیم به گلستان جمالت از شوق  
 پرزنان ناله کنان نغمه نواز آمده ام  
 چون نشد از سبک خشک مرادم حاصل  
 نزد اهل خرد و صاحب راز آمده ام  
 شب هجر تو دراز است و سحر ناپیدا  
 به ستوه زمین غم جانگاه دراز آمده ام  
 نیست در کار جهان غیر کجی صدافسوس  
 به فغان زمین ستم سوز و گداز آمده ام  
 حافظا گرچه (ثنا) راه به شیراز نبرد  
 طرفه یاد تو کرده به نیاز آمده ام

دوست دیربزم آقای حياء همیشه مشوق من شده اند تا مطالبی بااستعمال اشعار و پانویشته های شان بسرایم. شعرذیل یکی از آنجمله است که باقتضای شعری که اکثراً از ناموران شعر و ادب وطن یاد فرموده اند، سروده شده است :

## دولت از دست رفته

م. نسیم « اسیر » ۸. ۱۰. ۹۷ بن

روزگاری در جهان ما هم جهانی داشتیم  
روضه رضوان فرو گردیده گویی زاسمان  
آفتاب شرق بود این خطه با افتخار  
چار فصل ما منظم در زمستان و بهار  
دولت ما صلحجو و مردم ما صلح دوست  
بیرق سه رنگ ما سرخ و سیاه و سبز بود  
از يك و پشتون و تاجك ، پشه ای و ترکمن  
در فضای صلح و آرامی ، صفا و ایمنی  
پیر و برنای و وطن با اتحاد و اتفاق  
فقر دامگیر ملك ، اما غنی و سر بلند  
می نگفت اصلا كس ؛ از این جابجیز آنجا بشین  
این جهالت های امروزی میان ما نبود  
شیعه و سنی ، برادر وار بود و از میان  
باهمه ، قول و قرار دوستی بود استوار  
مردمان ما همه دانشور و دانش پسند  
بود در بین همه مردم حیا و دوستی  
خدعه و کید و عداوت را جدا از هم ساخت  
جان خود قربان یار مهربان می ساختیم  
عامی و دانای ما هر يك بشغلی مشغول  
طالب ما جز طلبگار ره قرآن نبود  
سبحه و سجاده و قرآن و کنج مدرسه  
در مصاف دشمنان ملك و در میدان جنگ  
از پی حفظ و نگهداری ناموس و وطن  
تانك و توپ و موشك و طیاره نظم عسکر است  
پیشه نجار از بوزینه پیمودن خطاست

از ولایات وطن گویم که هفتایی نداشت  
کابل زیبای ماهم چون عروس شرق بود  
زابل و بامیر و بلخ و فاریاب و اندراب

غزنی ولوگر ، هرات وهیرمند و جوزجان  
قندز و بغلان و کاپیسا و لغمان و کنر  
درسمنگان ایبک و در تاشقورغان حیرتان

کوچه های کابل زیبا به یاد می رسد  
جاده میوند و شهر کهنه و بابای خودی  
کوچه قاضی و باغبان کوچه و باغ نواب  
باغ علیمردان و ریکاخانه و آهنگری  
در درخت شنگ؛ شنگ عقل میکردند دود

سريلند و با وقار افغانستاني داشتيم  
سرزمين دلکش و جنت نشانی داشتيم  
کوکب رخشنده ای در آسمانی داشتيم  
عیش تابستان و جشن مهرگانی داشتيم  
بر سر دولت زشاهی ، سايیانی داشتيم  
دری و پشتو، چه خوش آوا زبانی داشتيم  
قوم نورستان چه زیبا مردمانی داشتيم  
پرفشان درگلستانی ، آشیانی داشتيم  
رهسپار راه حرمت ، کاروانی داشتيم  
گرچه درعسرت ولی يك لقمه نانی داشتيم  
زندگانی های بی رنج و زبانی داشتيم  
هرکه ازهر قوم ، با خود دوستانی داشتيم  
دوستان مشفق و بس مهربانی داشتيم  
وزمه اهل گذر وابستگانی داشتيم  
کازمند و کارفهم و کاردانی داشتيم  
قلب های پاک و عاری از گمانی داشتيم  
گرچه از همسایه بد، دشمنانی داشتيم  
دوستی و راستی تا پای جانی داشتيم  
قدر هرکس را به چشم قدر دانی داشتيم  
طالبان را کی به سودای قرانی داشتيم  
زین جماعت درره دین نخبگانی داشتيم  
نی ملا و مولوی ، نی طالبانی داشتيم  
شیر مردان دلیر و قهرمانی داشتيم  
با دوقبضه رش کی طیاره رانی داشتيم  
بجز هر کاری محک امتحانی داشتيم

هریکی را چون بهشت جاودانی داشتیم  
قندهار و پکتیا و بامیانی داشتیم  
اسعد آباد و مزار و تالقانی داشتیم

تنگهار و غور و شهر جعفرانی داشمیم  
در بدخشان لاجورد و لعل وکانی داشتیم  
حیرت افزا دستان شادمانی داشتیم

کاندوزان شهر کهن نام و نشانی داشتیم  
 دهمزنگ و ده بوری و سه دکانی داشتیم  
 خاقیا و عاشقان و عارفانی داشتیم  
 در نخاس و جوی شیر، آب روانی داشتیم  
 در خرابات مغان، پیرمغانی داشتیم

کوه شیر دروازه و کارته سفی و چنداول  
اسماعیلی ، واسمان پیمنا جوانی داشتیم  
اندازی، و الم گنج و گذرگاه ، تختہ پل  
درعلی آباد ، گنج شایگانی داشتیم (1)  
قافیه تنگ است، دیگر شهرها مانند ارقم  
ورنه صد ها نام خوش درهرمکانی داشتیم  
داشتیم این جمله خوبی ها «اسیر» اما چه سود  
دانشی این زمان چیزی نمانده ؛ یک زمانی داشتیم

(۱) گنج شایگان ، منظور از موجودیت پوهنتون است

تصحيح ضروري:

در غزل محترم داکتر هادی، بمناسبت وفات  
ببرک معلون، منتشره شماره ۹۴، ص ۷۹،  
معبر اول بیت نهم، کلمه (ببرگش) اشتباه  
(ببرگ) چاپ شده، حرف شین بکلمه برگ  
اضافه شود

لحظه‌هایی با نشاط و شادمانی داشتیم  
مکتب پر بار او را پیر وانی داشتیم  
آصف و موسی و یوسف، ساریانی داشتیم  
فیضیاب از بزم او خنیاگرانی داشتیم  
او ستادان بزرگ و قهرمانی داشتیم  
ساری که مد پهنی سا، داستانی داشتیم  
میله‌های بی شمار بی زبانی داشتیم  
جدوری خوش خرام و خوش بیانی داشتیم  
زنده بانانی و هم مکرورسانی داشتیم  
دامن خواجه صفا و ارضوانی داشتیم  
باغ با پیرشاه و خوش دارالامانی داشتیم  
دوره یغمیان، عجب رنگین‌کمانی داشتیم  
ششدرک از شش جهت باغ چنایی داشتیم

دوره ی ن رخمه های نار این بزم طرب  
قسم افغان درین عشرتگاه استاد بود  
صابر یعقوب وشید اورجم بخش و تنو  
همچنان سراج موسیقی سر آهنگ بزرگ  
در رباب و دلربا ، طبرور و سارنگ و دوتار  
رنگه های سرگرم و تیتال و چیتال و کمل  
خضر و یحیی شاه و شاطاروس تاباغ لطیف  
کا کا که تیغون و کریم خان کا که شیرتوله چی  
کیوچه بارانه و هندو گذر ، کیوچه وزیر  
تیه بالا حصار و کاسه برج و شاه شهید  
باغ بالا ، برج شهر آرا و قصر چلستون  
نایینی و ناغ ارک و یکه توت و تاج بیگ  
معرض مرغابی، مراد خانی و کیوچه سل بجا

محمد انور انور از کلفورنیا

عمریست کشیده ام جفای دل  
با جان تنیده ام قبیای دل  
در دیست بیدوا اینطرفه عجب  
باشد که بسیم شفا دل  
جانم بلب رسیده از اضطراب  
حاصل نشد مرا رضا دل  
گاهی کشدم بورطه هلاک  
با چشم اشک شوم صفای دل  
گاهی شود گنجیم خرد  
گویم بسد زبان شنای دل  
گاه عرش و گهی کعبه مراد  
در طوفان و جان کتم فدای دل  
دلرا دل مخوان سرا ریت ز عشق  
(انور) تنها نگشته فنا ی دل

از همو

### نقطه دل

به پهنای دلم يك نقطه باشد  
در آن نقطه دوعالم هسته باشد  
بذرات بنگری هر يك عالمی هست  
ز هر عالم به دلها رخنه باشد  
اگر دل فارغ ز او همام دنیا ست  
همان دل جهانی را هسته باشد  
مزن ای مدعی خود را با این دل  
ترا راه دوعالم بسته باشد  
نمیگویم که دل بیجا نبسته  
بصدر جسم و جان را دستا باشد  
اگر دل کعبه شد طوف تو گردند  
اگر بتخانه شد گوشتا باشد

### هاغر امید

از حبیبها - ارواها

شدم آخر عزیزان خسته و زار  
ز جور گردش گردون سهار  
شب و روز وقت و نا وقت گاه و بیگاه  
به همراه منست در جنگ و بهکار  
گرفت از من جوانی و توان را  
با نداشت دست و پا زوی من از کار  
بزد در ما غر امید من سنگ  
بکرد روز درخشانم شب تار  
فغان از جور این گردون گردان  
فغان زاندم که دل بهند دل آزار  
به شرق و غرب این دنیا ندیدم  
جفاکاری چو او از بهر دینار  
نمیبرد دمی از حال زارم  
دل آزار است جفا کار است جفا کار  
نخواهد دید عزیزان کس به عمرش  
جفاکاری چو او در شهر و بازار  
شکایت گر کنم یاران بگوئید  
ز جور یار نالم باز اغیار  
فغان از قاضی و مفتی و ملا  
که مال این و آن خوردند خروار  
تپد مرغ دلم در سینه کاید  
به سرفکرو هوای شهر فرخار

یکی مرید بر ایستاده دیدم  
بگفت آنجا که بودم چست بکار  
بیا هم تا کهرتقا گرایم  
ز مرد آتایدست آرم از آنجا  
پی یا قوت گشتم روزگاری  
طلا از زریشان آید بستم  
ز سنگ لاجورد کوه پنجشیر  
صدف از قمر دریاء سگر فتم  
بدنشان رفتم آخر در پی لعل  
من آن مجموع را بدم به زرگر  
بت سنگین دل شد سرد و چارم  
طلبکارش شدم از جان و از دل  
دور به مایه بهم دیدار کردیم  
گلوبند حاصل آن رنج و زحمت  
چو آن شربت ز دست من بر کن  
پریشانی نمودم زار گشتم  
ازین رندی می وی بیچار گشتم  
دلم از دست آن زن داغ دارد

چنین یک قصه را از وی شنیدم  
پس تحصیل گنج هر سو دیدم  
بهر جا قلب کود را کویدم  
به نورستان و اسپین غر جیدم  
به صدر حمت به جگه آلت رسیدم  
شد الماسی به هند و کش فریدم  
همی چند توتنه ز با بریدم  
ز لطفش دانه های در کشیدم  
پس ندان لعل بیره خردم  
گلوبند گرا نی آ فریدم  
بظاهر نیک و خوشتر نش دیدم  
ز صدق دل پی و صلش طیدم  
وصال خود بدو هر دم نویدم  
شب دادم به آن چشم امیدم  
از آن پس حرفت زویش ندیدم  
گر بیان تاب دامنم دیدم  
به گنج خانه خالی خردم  
سزای سادگی می خود چشیدم

### غم مخور

از طبع نجیب قندهاری

میرسد کشتی بسا دل غم گساران غم مخور  
این مصیبت میرسد آخر بهایان غم مخور  
وصل پیوسته دیده به عقوبت بینا میکند  
شاد مصری رسد آخر بکنعان غم مخور  
کیفر اعمال در پی هست ظالم با خیر  
شاهد است هر قول من آیات قران غم مخور  
این قتال و خود پرستی چند روزست میگذرد  
زود فرعون غرق شود در قعر طوفان غم مخور  
این فریب کاران سالوس زود رسوا میشوند  
بی شب است دام تزویر جان جانا غم مخور  
آه مظلومان بلرز می آورد عرش برین  
زود بینی مفسدین در بندوزندان غم مخور  
از مکافات عمل غافل مبادی خود پرست  
مانباشیم نا امید از قول یزدان غم مخور

مجله ویدئویی هشادات داکتر ماهمیان از افغانستان

مانند سابق در آمریکا ۳۰ دالر و در اروپا و آسیا به سیستمهای (بال) و (سکیم) تقسیم ۴۰ دالر بشمول مصرف پوسته هوایی، عرضه میشود. مرجع اداره محله.

خداوند! بکن آرام وطن را  
به حق معطی سیدان را  
تعمیدتم (سها) تا کی ستالم  
شدم از نا ایش سها ربهما ر

در چند موضع مزار بقتل عام نیز متشیت شده است. اخضر برایمی نماینده سرمنشی م م گفت موثر های دفتر م م که غارت شده در شهر مزار توسط قوماندانهای وحدت مؤثر استفاده قرار گرفته و حکومت حزب وحدت در مزار باین موضوع پرداخت نمیکند و ازین وضع چنین نتیجه گیری نموده که گویا امنیت شهر برای اقامت و کار ماموران م م مساعد نیست .

بموجب خبر دیگر سفیر امریکاییل ریچاردسن در مدت اقامت خود در افغانستان شیربمیرک مسعود احمد شاه را ندیده و این روش سفیر امریکا بر شیربمیرک خوش نخورده احساس حقارت کرده که گویا سفیر امریکا او را در حمله زعمای درجه اول افغانستان بحساب نیاورده است . بالآخر شیربمیرک برای ثبوت موجودیت خود بیک سلسله حملات و جنگهای شدید در اطراف کابل پرداخته اما در دو حمله شدیدی که با توپ ها و طیارات بالای گلدره و تگاب نموده، در هر دو موضع شکست خورده تلفات سنگین برداشته، زخمیها و اسیران بعقب گذاشته است .

بقرار راپور ژورنالیست آزاد آقای صفی الله التزام مراسم فاتحه مرحوم دکتور محمد یوسف در مسجد جامع سید جمال الدین افغانی در نیویارک دایر شده بود وعده کثیر افغانها اشتراک و بروح مرحومی اتحاد دعا نمودند . آقای التزام یک مقاله در رثای مرحوم دکتور محمد یوسف ارسال کرده از شخصیت نیک و خدمات او یاد آور شده وفات مرحومی را یک ضایعه ملی خوانده است .

## عذر بدتر از گناه

توجه شما را با اعلان کمپنی ثریا جان سدید در شماره اول سال هفتم امید اجیر جلب میکنیم . قسمت اول اعلان میگوید که مجموع اعانه های جمع شده حدود ۱۴۷ هزار دالر بود که از آنجمله پنجاه هزار دالر توسط مسئولین مسجد ابوبکر صدیق توزیع شده؛ این دروغ نه تنها شاخدار بلکه دمدار نیز است؛ زیرا محترم حاجی محمد اکبر شیرزاد امام مسجد شریف ابوبکر صدیق در مصاحبه هایش با رادیو آریانا و هم با مدیر مسئول این مجله بطور مکرر توضیح نمود که مبلغ ۷۰ هزار دالر اعانه های نیویارک را خودشان طور مستقل جمع آوری و طور مستقل به مستحقین زلزله رستاق توزیع کرده است و شواهد زنده هم دارند . پس ما گفتار این شخص محترم را قابل باور دانسته اعلان ثریا جان را تجارتي و دروغ می پنداریم و برای ثبوت مدعا مدیر مسئول این مجله حاضر است با ثریا جان و حاجی اکبر شیرزاد یک مصاحبه مشترک رادیرتی (در رادیو خطاب یا تلویزیون آریانا) انجام دهد تا سیاه رو شود هر که در او غش باشد .

ازین اعلان معلوم میشود که ثریا جان از حمله مبلغ ۱۴۷ هزار دالر مبلغ ۵۰ هزار دالر را در رستاق توزیع و حدود ۹۵ هزار دالر دیگر را بقرار فیصله هیات مدیره کمپنی خود زیر زده است . سوال پیدا میشود که هیات مدیره کمپنی ثریا جان از کجا و توسط کی صلاحیت پیدا کرده که پول اعانه مصیبت زدگان زلزله را برای مقاصد تفننی خود ذخیره و مصرف کنند؟ داکتر عبدالله عثمان و چند نفر اوقی دیگر اگر مرد باشند از پول شخصی خود مسجد آباد کنند، نه از پول اعانه یتیم و بیوه زن !!! این پول محض برای اعانه بمصیبت زدگان جمع آوری شده و بهیچ راه و طریق دیگر مصرف شده نیستند . گردن ثریا جان و هیات مدیره او درین دنیا و هم در روز قیامت نزد خداوند (ج) بسته خواهد بود و کمپنی تجارتي ثریا جان بخاطر این خیانت واضح سقوط خواهد کرد . ومن الله التوفیق .

## صفحه ای از جنایهای غفور زی و روان

از بازار شهر نیویارک خبر رسیده که آقای راتب که در آنجا یک مغازه کوچک مرغ فروشی دارد و روان فرهادی نام او را در دست هواخواهان و پیروان خوجه بین ربانی داخل و شامل ساخته ؛ بیچاره راتب همیشه به رژیم ربانی - مسعود و نماینده های قلاش آن کمک و مساعدت کرده است . اما درین اواخر نزاعی بین آقای راتب و روان فرهادی برخاسته و سخن بمناقشه لفظی کشیده است . داستان ازین قبیل روایت شده است که یکسال قبل هنگامیکه رحیم غفور زی (معروف به رحیم پخال) حیات داشت ، روزی قوی کوشان و نمر صمد برای گرفتن یکمقدار پول از واشنگتن به نیویارک میروند ، زیرا ولی مسعود باین دونفر خبر داده که مبلغ پانزده هزار دالر بنام غفور زی انتقال یافته، هفت ونیم هزار آن به قوی کوشان و هفت ونیم هزار به نمر صمد تعلق داشته باید از نزد غفور زی گرفته شود . وقتی این دونفر نزد غفور زی به نیویارک میرسند ، غفور زی از رسیدن و گرفتن پول اعتراف میکند ولی معذرت میخواهد که پول مذکور بکدام مدرک دیگر خرج شده تا یک هفته تدارک و پرداخته خواهد شد . اما قوی کوشان و نمر صمد اصرار بگرفتن پول میکنند و قوی کوشان غفور زی را تهدید میکند که از نیویارک موضوع را با احمد شاه مسعود و خوجه بین اطلاع و شکایت خواهد کرد . غفور زی روان فرهادی را هم احضار و کوشش میکند یک هفته مهلت بگیرد اما موفق نمیشود . بالاخره غفور زی همراهی روان فرهادی ، قوی کوشان و نمر صمد بشهر نیویارک بدکان راتب جان میروند و از راتب خواش میکند مبلغ پانزده هزار

بقیمه درم ۶۵ (درم و صحتی)

## مصاحبه جالب یک خبرنگار ایرانی پیرامون افغانستان

آقای دکتر مصطفی دانش که در مدت ۱۸ سال ۶۵ بار از افغانستان دیدار نموده و گزارشهای مستند او در تلویزیونهای آلمان، سوئیس و فرانسه نشر شده است، بتاريخ ۱۳ جنوري ۱۹۹۸ صحبت جالبی با رادیو صدای ایران در لاس آنجلس پیرامون اوضاع افغانستان داشت و آقای اسحاق ناصري با پرداخت ۳۵ دالر با رادیو صدای ایران دو کاست ثبت این مصاحبه را بمجله آئینه افغانستان اهداء نموده اند که با تشکر و امتنان فراوان از هموطن مان آقای ناصري رونوشت این مصاحبه را بهموطنان خود تقدیم مینمائیم

قابل تذکر میداند که نظرات و جوابهای آقای دکتر دانش پیرامون طالبان در بعضی موارد از عدم معلومات شان و در برخی موارد از نفوذ تبلیغات دشمنانه بمقابل طالبان شکل عندی، مغشوش و دور از واقعیت را اختیار نموده و شاید تعصب ایران گرائی خودش نیز در زمینه اثر داشته است؛ ولی مشاهدات او از واقعات و صحنه های شمال افغانستان و معرفی سجایا و کرکتر قوماندانهای شمال واقعینانه و درخور ستایش میباشد. ما جا بجا در مورد آن قسمت از بیانات دکتر دانش که مقرون بواقعیت نباشند، تبصره هائی اضافه خواهیم کرد.

در این رونوشت، حرف (م) مخفف مصاحبه کننده رادیو صدای ایران (آقای دکتر حسین مغري)، متصدی بخش «چهره ها و گفته ها» و کلمه (دانش) تخلص آقای دکتر مصطفی دانش میباشد.

م - آقای دکتر مصطفی دانش دکتر علوم سیاسی، اما مهمتر با پیشینه ۲۴ سال بعنوان گزارشگر جنگی، گزارشگر کانونهای آتشین جهان. اجازه بدهید با آقای دکتر مصطفی دانش که بارها درین برنامه با ایشان گفتگو کردیم، در مواقعی که ایشان زیر بمب و آتش از افغانستان گزارش میکردند.

دانش - خیلی ممنونم از لطف شما و اینکه مرا دعوت کردید و امشب مصاحبه ای با شما دارم، خیلی باعث افتخار من است.

م - آقای دکتر بفرمائید که آیا من درست گفتم که ۲۴ سال است شما کار خبرنگاری جنگی را بعهده دارید؟

دانش - ۲۳ سال.

م - یعنی همیشه گزارشگر جنگی بودید یا اینکه گزارشگر بحران بودید؟

دانش - شروع کار من در واقع بعد از تحصیلاتم در سال ۱۹۷۵ است در رشته علوم سیاسی که من دکترای خودم را در شهر کولن در آلمان گرفتم و بعد از آن شروع کردم بکار خبری و طبیعتا ابتدا مطالبی که من می نوشتم در مورد ایران و مسائلی که در ایران بود.

م - کجا نشر میشد آقای دکتر؟

دانش - در روزنامه های فرانکفورت روفسا ( تلفظ ؟ ) و برای اسپیکل من مطلب مینوشتم و برای تلویزیونهای آلمان و سوئیس مطالبی تهیه میکردم، بعد ها این کار خود را بسط دادم و سراسر جهان در تمام بیشتر مناطق جنگی جهان من سفر کردم، از اونجاها گزارش دادم و خوش بختانه در ۲۳ سالیکه اینکار را میکنم و هنوز هم باینکار ادامه میدهم.

م - درگیر و دار انقلاب اسلامی هم در ایران بودید ؟

دانش - بلا فاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی من بایران رفتم و چندین گزارش تهیه کردم، یکی از گزارشات من از سفارت امریکا در تهران بود که بآدانشجویانی که سفارت را گرفته بودند مصاحبه کردم، مذاکره کردم و برای تلویزیون آلمان و مجله اسپیکل، و این گزارشات در آلمان پخش شده.

م - آقای دکتر دانش بفرمائید که آثار شما، یعنی در واقع گزارشهایی که تهیه میکنید اساسا گزارشهای

دانش - اکثر گزارشهای تلویزیونی است و اگر فرصتی برایم باشد خیلی مایلیم که مقالات زیادی بنویسم.

م - تحلیل کنید ؟

دانش - تحلیل بکنم، بلی. بهمنی خاطر برای دوروزنامه معروف روز درآلمان و سویی مقالات می نویسم، برای فرانکفورت الگامین فرایتون و نوروسه زوریشه ساینونگ.

م - گزارشهای تلویزیونی شما بیشتر در کدام تلویزیونها و در کدام کشورها منعکس میشوند ؟

دانش - اغلب گزارشات من در تلویزیونهای آلمان مجله ای است بنام (ولت اشپگل - محله دنیا) مطالب آن پخش میشود، در تلویزیون دور آلمان و چند تلویزیون خصوصی آلمان و در تلویزیون های سوئیس، هالیند، بلژیم و حتی فرانسه فیلم های آنرا پخش میکنند.

م - در جنگ خلیج فارس شما در عراق بودید ؟ امروز یکی از دوستان ما گفتند.

دانش - بلی، در جنگی که آمریکا بر علیه عراق شروع کرد و آن بمباران ها من در بغداد بودم و در هتل ( الرشید ) بودم.

م - خانم امانپور هم همانجا بودند آنروز ؟

دانش - خانم امانپور را من در اونجه ندیدم، چونکه اکثر خبرنگارانیکه اونجه بودند، روز قبل از شروع جنگ خاک عراق را ترک کرده بودند و اگر بدرستی فکر بکنم، بیادم بیاید، ما بیش از چهار خبرنگار دیگر نمانده بودیم در بغداد، از آمریکا (پیتر آرنت) بود و یک خبرنگار فرانسوی در اونجه بود و یونانی و از آلمان من بودم و فلمبردارم که فعالیت میکردیم، و متاسفانه بعد از سه چهار روز فیلمبرداری که اونوقت امکانات وسیعی برای خودما نداشتیم، برای اینکه دولت عراق فقط برای (پیتر) اجازه را داده بود تا وسائل تخنیکي مجهز و کافی با خودشان ببرند و ما این امکانات را نداشتیم و آقای آرنت هم که .... بود، این اجازه را بما نداد تا بتوانیم از دستگاه های اونها استفاده کنیم، مجبور شدیم بعد از سه چار روز خاک عراق را ترک بگوئیم.

م - دیگر کانونهای بحرانی را که شما گزارش کردید کدام ها بودند، یکی از افریقای جنوبی، بلی ؟

دانش - والله اگر بخوایم بگویم وقت زیاد را در بر میگیرد، بطور مختصر میگویم: من از افریقای جنوبی زیاد گزارش دادم، مصاحبه های زیادی با (نیلسن ماندیلا) داشتم و در مدت تحصیل خودم از آلمان هم از آن جنبش دفاع میکردم و بخاطر هم هم بود که وقتی ماندلا آزاد شد فکر میکنم دومین یا سومین خبرنگار بودم که توانستم با او مصاحبه بکنم و روابط دوستانه بین من و آقای ماندلا بوجود آمد، بخاطریکه من پنج شش بار بعد از آن موفق شدم با ایشان مصاحبه بکنم برای مطبوعات آلمان و سوئیس و هالیند. من در جنگ انگولا بخصوص در جنگ بین نیروهای کیوبائی که در انگولا بودند تا افریقای جنوبی چندین بار شرکت داشتم؛ فکر میکنم ده بار در جنگهای بسیار خطرناک اونجا شرکت داشتم.

م - همواره همراه یک تیم میرفتین ؟

دانش - بلی همواره همراه یک گروه تلویزیونی و فلمبردار خدوم که در آلمان است و در اغلب این جنگهای خطرناک او مرا همراهی میکند، فکر میکنم بیش از ده بار در جنگهای انگولا بین نیرو های کیوبا و افریقای جنوبی شرکت داشتم. در ویتنام و کامبوج در جنگهای بین نیروهای پولیت و ویتنام شرکت داشتم و از اونجه فلمبرداری کردم.

بیتابه صاحب رستم آینه

م - او کشتار های پولیت را دیدی ؟

کشتار های کیرت و دلمی

از امر صفر ۷۶

داشته و حالا هم بالای دریای آمو مسلط بوده سلطنت میکند. اما معین صاحب عبدالاحد خان کیزی برسم اعتراض کله شور داده گفت من همین اکنون خان خانان قندهار هستم، از حاصلات زمین های ما همه مرغهای دشتی و همه گنجشک های قندهار دانه میخورند، حتی حیوانات قندهار مرا می شناسند و اگر انتخابات صورت گیرد بمن رای خواهند داد، علاوه بر این ولیمهد جوان هم دارم که چند ماه برای خوجه ثین صادقانه خدمت کرده بود و قرار بود وزیر خارجه مقرر شود که بمبیرک های پنجشیر هجوم آوردند، لهذا نام این دولت را (فیلکوه) بگذارید که یک نام با مسمی بوده و زور هیچکس به فیل نمیرسد. متاسفانه درباره انتخاب نام دولت در جلسه ماه مارچ در فرانکفورت تصمیم گرفته نشد و تجویز گردید که در جلسه آینده اولتر از همه بالای این موضوع تصمیم گرفته شود. این حالت را یکی از شاملین جرگه در عالم رویا دیده و نوشته آنرا بما فرستاده است.



دانش - بلی، بلی، در کامیوج تمام صحنه های دلخراش را مشاهده کردم و چندین فیلم هم از اون کشتار های وسیع و قتل های دسته جمعی تهیه کردم. بعدا همانطوریکه خدمت نان عرض کردم در جنگ عراق شرکت داشتم. در شمال افریقا چندین بار سفر کردم به لیبیا و بیش از پنجاه بار با معمر قزافي مصاحبه داشتم و در امریکای لاتین چندین بار بودم، در کیوبا چندین بار بودم، در نیکاراگوا بودم و با رهبران نیکاراگوا مصاحبات زیاد داشتم. در واقع میتوانم بگویم درین مدت ۲۳ سال در اغلب جنگهاییکه در جهان اتفاق افتاده شرکت داشتم، بخصوص در افغانستان. فکر میکنم ۶۵ بار با افغانستان سفر کردم، اگر بخوایم روزهایرا که من در افغانستان گذراندم جمع بندی بکنم، جمع بکنم، فکر میکنم مدت چهار یا پنج سال عمر خودم را در افغانستان بسر بردم.

م - ۶۵ بار شما سفر جنگی کردین با افغانستان ؟

دانش - بلی، از آغاز ورود نیروهای شوروي تا کنون بیشتر از ۶۵ بار به افغانستان و سال ۳ بار یا ۴ بار سفر میکنم با افغانستان .

م - اخیرا هم که در اونجا بودین، بلی ؟

دانش - من آخرین بار در ماه نوامبر ۱۹۹۷ در افغانستان بودم برای گزارش برای تلویزیونهای المان .

م - آقای دکتر، اول بفرمائید با توجه باینکه بهر حال مسئله افغانستان برای هم میهنان گرامی ما خیلی اهمیت دارد، درخور اعتناء است، و همچنین طبعاً برای شنوندگان پر شمار افغانی ما هم بسیار مهم است. در درجه اول بفرمائید که با این شناختیکه شما از افغانها دارید، اگر از شما بخواهند که توسیفی از یک افغان بکنید، چه خواهید گفت ؟

دانش - من قبل از آنکه سوال شما جواب بدهم یک مطلبی را میگویم که مسائل افغانستان بسیار بسیار بفرنج است، هر خبرنگاری و هر شخصیکه ادعا بکند که افغانستان را بخوبی میشناسد و میتواند قطعاً در مورد افغانستان نظر بدهد، من میتوانم بگویم که اشتباه کرده است. من ۶۵ بار با افغانستان بودم ولی اگر کسی از من بپرسد که فردای افغانستان چه خواهد بود؟ میگویم نمیدانم. بسیار وضع افغانستان بفرنج است، نیروهای سیاسی و گروه های سیاسی و گروه های نظامی که در اونجه وجود دارند بسیار بسیار تعداد زیادی اند و در وضع بسیار بفرنجی بسر میبرند و حتی اگر بخواهیم بگوئیم بچه ترتیب میشود یک افغانی را معرفی کرد، برایمن واقعاً مشکل است که بتوانم بگویم یک افغانی چه صفاتی دارد، سعی میکنم که کمتر باین سوال جواب بدهم، برای اینکه اگر بخوایم برای این سوال بطور مشخص از دید خودم جواب بدهم، ممکن است برای خیلی افغانها خوش آیند نباشد برای خیلیها هم خوش آیند باشد. اجازه بدهید من سوال شما را باین ترتیب جواب بدهم که بگویم همینطوریکه جامعه افغانستان و سرزمین افغانستان بسیار بفرنج است، افراد افغانستان، افغانی ها هم بسیار بفرنج هستند.

م - یعنی عبارت دیگر نمیتوان صفات وویژه گیهای افغانها را در یک جمله یا چند جمله تلخیص کرد ؟

دانش - همانطور است، کاملاً درست است .

م - خیلی ممنونم آقای دانش. شنوندگان ما هم مسلماً از شما پرسشهایی خواهند داشت، ولی پیش از آن اجازه بدهید من در مورد این ماجرای طالبان بیرسم که همه جای دنیا درباره اونها دارند گفتگو میکنند، شما رهبر طالبان را نمی شناسید، اینها کی هستند ؟

دانش - رهبر طالبان شخصی است بنام ملا عمر آخوند که این شخص تا بحال خودش را بهیچکس شخصاً معرفی نکرده و هیچ مصاحبه مطبوعاتی نداشته و کمتر فردیست که بتواند مشخص بگوید که آقای ملا محمد عمر آخوند چه نوع شخص و چه نوع شخصیتی است (۱). ولی آنچه که مسلم است ایشان در سالهای قبل در موقعیکه شورویها افغانستان را اشغال کرده بودند مبارزه میکرد و در جمع اسلاميون افغانستان بوده و مبارزاتی داشته، ولی اینکه این شخص شخصاً چه صفاتی را دارد بسیار مشکل است درباره اش صحبت کرد. اما میشود درباره سیاست این افراد صحبت کرد و رهبری خود طالبان هم همینطور است، رهبری طالبان را شما کمتر می بینید. اصلاً طالبان دولتی ندارند، ادعا میکنند که در کابل دولتی دارند یا در قندهار دولت و تشکیلاتی دارند، ولی در واقع بهمین ترتیبی که اگر شما بکابل بروید میگویند چند وزارتخانه ای که ممکن است یک نفر در اونجه بنام طالب نشسته

باشد و شما جواب سوالات تانرا بدهد، ولی مسائل شخصی را که مطرح میکنید در رابطه با مسائل دولتی یا اقتصادی یا سیاسی، درواقع میتوانید باین مطلب پی ببرید که هیچنوع تشکیلات منظمی وجود ندارد (۲)، آنچه که وجود دارد و تشکیلات منظم است، تشکیلات منظم نظامی است و این تشکیلات منظم نظامی درواقع رهبری میشود از پاکستان و سازمان امنیت پاکستان (۱۵۱) که منظم در آن دست دارد (۳).

م - ثابت شده است این ؟

دانش - من چند مورد دیدخودم را بشما عرض میکنم شاید روشنترشود. درسفریکه دراکتوبر سال ۱۹۹۶ باافغانستان داشتم بعد از اشغال کابل توسط طالبان، مذاکرات بین نیروهای جنبش شمال افغانستان و پاکستان در جریان بود که مستقیماً وزیر داخله پاکستان آنرا از طرف طالبان رهبری میکرد. در تمام مذاکراتیکه در شمال افغانستان در شهر مزار شریف بین نیروهای شمال رهبر جنبش شمال آقای دوستم و طالبان میشد، از طرف جنبش شمال بر رهبری آقای دوستم بود، از طرف طالبان بر رهبری وزیر امور داخله پاکستان بود (۴) و حتی ایشان ادعا میکرد که هر نوع قراردادی را که اینها با هم توافق بکنند ایشان این حق را دارد تا بنام طالبان امضاء بکنند. فکر میکنم امروز دیگر جای هیچنوع شک و تردیدی نیست که نه تنها آقای نصیرالله بابر وزیر امور داخله پاکستان آرشیکتک نیروی طالبان است بلکه مستقیماً سازمان امنیت پاکستان (۱۵۱) درین مورد دست داشته و طالبان را آنها بوجود آوردند و در واقع تمام رهبری نظامی طالبان را اونها در دست دارند و شما میتوانید حدس بزنید طالبانیکه در مدت کوتاهی، دراکتوبر ۱۹۹۴ طالبان پیدا میشوند و در مدت کوتاهی پیروز میشوند و میتوانند تا کابل پیش بروند و یک نیروی عظیمی بوجود بیارند با توپخانه و یک نظام جنگی بسیار قوی، خصوصاً سوال پیدا میشود برای هر شخصیکه افغانستان را می شناسد چطور میشود چند نفر ملا و شاگردان مذهبی بتوانند یک نیروی عظیم مذهبی را بوجود بیاورند و یک چنین تبحری داشته باشند در جنگهای چریکی در افغانستان. و امروز من گمان میکنم هیچگونه جای شک و تردیدی نیست که در پشت طالبان پاکستان قرار دارد و یک مطلب دیگر را هم برای تان عرض میکنم شاید روشن بشود، من در سفریکه اخیراً باافغانستان داشتم، در شمال افغانستان در زندان مزار شریف با گروهی از افراد طالبان که دستگیر شده اند صحبت میکردم و با اونها مذاکره کردم و بحث کردم و مصاحبه کردم و تمام فیلمهای اونها وجود دارد و اکثر جوان هائیکه در بین این زندانیان بودند بمن میگفتند که حتی اونها افغانستان را نمی شناسند. (۵)

(۱) ملا محمد عمر آخوند متخلص به (مجاهد) راداکتر هاشمیان مدیر مسئول مجله آئینه افغانستان در ماه اپریل ۱۹۹۷ شخصا دوبار در قندهار دیده و با او صحبت نموده، شخصیت حدود ۳۴ ساله و خوش هیکل، متواضع و خوش برخورد که زبان دری را میدانند ولی تکلم نمیکند و مطالب خود را بزبان پشتو بیان میدارد. مصاحبه های مطبوعاتی او حتی توسط نشریه دشمن پشتونها و طالبان بنام (امید) در امریکا گزارش یافته است.

(۲) برخلاف ادعای داکتر دانش، در کابل و هم در قندهار تشکیلات منظمی وجود دارد که داکتر هاشمیان در مجله ویدیویی خود آنرا به تفصیل گزارش داده است، اما تشکیلات طالبان نه به ایران شباهت دارد و نه به تشکیلات سابق افغانستان. طالبان اصلاً تشکیلات راچندان خوش ندارند و طرفدار تشکیلات شبیه خارج نیستند، اینها میخواهند روشها و پالیسی های ساده و بسیط خود را که همه بنیاد اسلامی دارند توسط اشخاص بسیط و با حداقل قوای بشری به پیش ببرند. در وزارتخانه های طالبان بهر نوع سوالات شما چه سیاسی باشد، اقتصادی یا نظامی صادقانه جواب میدهند.

(۳) این ادعای دکتور دانش که تشکیلات طالبان توسط (۱۵۱) اداره میشود، ناشی از عدم شناخت افغانها توسط ایرانیها است. دولت پاکستان بطالبان کمک میکند و شاید اعضای (۱۵۱) هم بطالبان مشوره هائی بدهد، اما اداره اردو و اتخاذ تصمیمات کاملاً بدست خود طالبان میباشد. برادران ایرانی باید بدانند که افغانها، بشمول طالبان، پاکستانیها را بحیث «دالخور» میشناسند و هیچ افغان سیادت و قیادت پاکستانی را قبول کرده نمیتواند.

(۴) بابر نماینده پاکستان بوده از طالبان، البته او بمنظور حسن نیت بین جنبش شمال و طالبان وساطت میکرد و پیام و حتی توافق جنبش شمال را بطالبان میرسانید، اما طالبان بطور مستقل تصمیم میگرفتند، چنانچه طالبان سفارشهای بابر و حکومت پاکستان را در مورد رشید دوستم و جنبش شمال بتکرار رد نمودند، چونکه این جنبش را از بقایای دوره کمونستی میشمارند. اگر طالبان تحت نفوذ یا آله دست پاکستان میبودند، حتی در زمان حکومت بینظیر بوتو بایست توافقی بین جنبش شمال و طالبان و همچنین بین حکمتیار و طالبان بوجود می آمد که پاکستان سخت خواستار آن بود، ولی طالبان آنرا باراده مستقل خود رد نمودند. البته این درست است که طالبان با پاکستان مناسبات نزدیک دارند، چنانکه ربانی - مسعود و حزب وحدت با ایران دارند.

(۵) اکثر اینها بچه های افغان اند که باوالدین خود در سن طفولیت بپاکستان رفته و در مکاتب پاکستان تربیه دیده اند و باخویشاوندان پاکستانی آنها. (اداره)

م - افغانستان را نمی شناسد ؟

دانش - عده زیادی از جنگجویان طالبان افغانستان را نمی شناسند .

م - یعنی ممکن پاکستانی باشند ؟

دانش - صد در صد، صد در صد، یا افرادی هستند که در مرزهای افغانستان و پاکستان زندگی کرده اند و در آنطرف مرز در پاکستان در واقع زندگی کرده اند، یا اینکه اطفال بودند و در کودکی بپاکستان رفتند که اونجه در مدرسه نظامی بودند و بعدا تعلیمات نظامی دیدند و بعدا با افغانستان فرستاده شدند .

م - آقای دکتر با اینکه هنوز من همه پرسش هایم را نکرده ام و شما مطالب تان را نگفته اید، ولی شنندگان میخواهند باشما صحبت بکنند. اجازه بدهید :

پرسنده اول - من دو سوال داشتم خیلی کوتاه. اول اینکه من گزارشهای زیادی خوانده ام در مورد اینکه این طالبها کاملا ساخته دست پاکستان و یا برخی از حمایت های عربستان و امارات متحده عربی است تشکیلاتش، ولی سوال من اینست که برادران طبعاً ... است، ولی در اینحال و وضع آشفته ای که افغانستان دارد، جنگ داخلی ظاهراً بی پایان، بنظر من یکنوع شمشیر دودم است، یعنی برای خود پاکستان هم ممکن درد سر آفرین باشد، وقتی که تا این حد در این باصطلاح وضع و معمای پیشدستی سیاسی خود شان را دخالت بدهند، از یکطرف میخواهد اعمال نفوذ بکند ولی از طرف دیگر ساده نیست، یک کشوری که در امور یک کشور دیگر تا این حد دخالت بکند و بعد هم گرفتار عواقبش نشود. سوال من اینست که پاکستان هیچ سیاست مشخص و دقیق و منافع بخصوص خیلی مشخصی را تعقیب میکند در افغانستان. مسئله آسیای میانه را من شنیدم در بعضی جاها، ولی بنظر نمیرسد که اینها اینطور توصیه کنند برای اینکه اینها تمام منافع شان خیلی دور است و خیلی بعید است که پاکستان در کوتاه مدت بتواند به آن دست پیدا کند. پس انگیزه اصلی پاکستان چیست تا باین حد یکدفعه با تمام نیرو خودش را در پشت سر طالبان قرار داده ؟

سوال دوم من اینست که ایران بنظر شما هیچ سیاست مشخصی در مورد افغانستان تدوین کرده، جمهوری اسلامی ظاهراً در وضع سردرگم بسر میبرد، نمیداند چه کاری بکند در قبال این وضعیتی که در افغانستان است ؟

دانش - آنچه که مربوط بپاکستان میشود، پاکستان منافع عظیم در رابطه با افغانستان دارد. مطلب اولی که بسیار مهم است و باید به آن اشاره کرد اینست که در سال ۱۸۹۳ قرار دادی بین انگلیس و امیر افغانستان امضاء میشود و این قرار داد خط دیورند است و طبق قرارداد خط دیورند، افغانستان بدو منطقه پشتونستان تقسیم میشود، بخشی از آن بپاکستان و بخش آن افغانستان (۱)، و درین مدت صد سال هیچ دولت افغانستان این قرارداد را بعداً برسمیت نمی شناخته، همیشه اعتراض میکردند و خواهان این بودند که پشتونستان یکی بشود. اینست که طالبان با ورود بکابل اولین کاری را که میکنند اینست که نجیب الله را از یک خانه سازمان ملل متحد درمی آورند و به آن وضع بسیار فجیع میکشند، علت آن این بود که نجیب الله همیشه مخالف سیاست پاکستان بود و همیشه این ادعا را هم داشت که این قرار داد قرار دادی نیست که افغانستان آنرا بپذیرد، هیچ دولتی در افغانستان این قرارداد را برسمیت نشناخته است. خوب، این یک مطلبیست که پاکستان همیشه خواهان آن بود که در افغانستان هیچ موقع صلح وجود نداشته باشد.

م - الان طالبان اون قرار داد را پذیرفته اند ؟

(۱) این معلومات دکتر دانش دقیق نیست. در نتیجه خط تحمیلی دیورند افغانستان به دو پشتونستان تقسیم نشد، بلکه در قرن ۱۹ قسمتی از خاکهای افغانستان که در شرق کشور تا تک امتداد داشت، بشمول پشاور و دیره جات، و بلوچستان در جنوب غرب، از خاک اصلی افغانستان توسط انگلیس جدا و بعد از تقسیم نیم قاره به هند و پاکستان، خاکهای افغانستان بپاکستان داده شد. افغانستان تقاضا کرد تا باین سرزمین جدا شده که همه پشتون و پشتو زبان میباشند و در دوره استیلای انگلیس سرحد آزادی (سرحد جنوب غرب هندوستان) نامیده میشد، حق تعیین سرنوشت داده شود تا برای خود کشوری بنام پشتونستان تاسیس کنند. این تقاضا تا امروز هم دوام دارد و درین اواخر پشتونها خودشان ایالت جنوب غرب را بنام (پشتونخوا) مسمی ساخته از پاکستان تقاضای اتونومی را دارند.

دانش - درباره فرار داد اصلا صحبتی نمیکند، اگر ما بپذیریم که طالبان در واقع ساحه ویرداحتی پاکستان استند، طبیعتاً باید این قرارداد را هم پذیرفته باشند. آنچه‌یکه بسیار مهم است و باید به آن اشاره کرد اینست که طالبان پشتون اند.

م - فارسي بلد نیستند، فارسي نمیدانند؟

دانش - اکثر ۹۹ درصد طالبان اصلاً بفارسي صحبت نمیکنند (۱)، اصلاً اجازه نمیدهند کسی بفارسي صحبت بکند. شما شهر کابل، شهریکه دراونجه در زمان نجیب الله بیش از سه میلیون جمعیت داشت، امروز بیشتر از پنجاه هزار نفر دراونجا زندگی نمیکنند.

م - مردم فرار کرده اند؟

دانش - اکثریت مردم فرار کرده اند و جالبتر از آن اینست که اصلاً زبان رسمي افغانستان، یکی از زبانهای رسمي افغانستان، دوزبان رسمي در افغانستان وجود دارد، پشتو و فارسي که در افغانستان آنرا دري میگویند، و کسی را اجازه نمیدهند که دري صحبت کند. شما اگر در خیابانها در کابل دري صحبت کنید حتماً باید منتظر باشید که با شلاق های بسیار وحشتناک طالبان روبرو میشوید (۲). اینست که طالبان در واقع خواستار سیاست پاکستان اند در شرایط کنونی، اینکه بعد هاهنگامیکه اینها بتوانند تمام افغانستان را تسخیر بکنند، چه خواهد شد، من درباره اش نمیتوانم امروز صحبت بکنم. ولی آنچه مهم است و مسلم است در واقع سیاست طالبان در دست دولت پاکستان است، بخصوص سازمان امنیت پاکستان (۱۵۱).

مطلب دوم اینکه پاکستان منافع اقتصادی دارد. راه پاکستان به آسیای میانه از طریق افغانستان است. اگر راه پاکستان چنانچه در مدت ۵ یا ۶ سال قبل بسته بوده خسارات عظیمی بپاکستان خورده، راه اصلی پاکستان از طریق افغانستان می آید و می رود بشمال. جاده سالنگ را اصلاً شنیده اید، از طریق تونل سالنگ می رود بشمال کشور و از آنجا می رود به آسیای میانه. این راه بسته شده و حتی خطوط هوایی پاکستان هم از این طریق بسته شده. پاکستان هنگامیکه میخواهد پرواز بکند به آسیای میانه، باید بیش از ۴ تا ۵ ساعت این پرواز را ادامه بدهد، یعنی خطوط هوایی دیگری انتخاب بکند تا اینکه از افغانستان بگذرد و (اما از طریق فضای افغانستان) در مدت یک ساعت ونیم این پروازها انجام میگردد.

(۱) اگر این جمله باین معنی گفته شده باشد که ۹۹ درصد طالبان فارسي نمیدانند، کاملاً و صد درصد غلط و نادرست است. اول اینکه در بین طالبان تاجکان فارسي زبان هم زیاد است که بزبان دري صحبت میکنند. ددگر، اکثر طالبان پشتون دري میفهمند (باستثنای عده ای که از وطن دور در پاکستان تربیه شده اند) و اگر بخواهند به دري صحبت هم میکنند اما ترجیح میدهند بزبان خودشان که پشتو است حرف بزنند. هرگاه یک دري زبان با طالب پشتون به زبان دري حرف بزند جواب خود را به پشتو میگیرد. آقای دانش و اکثر ایرانیها اصلاً باور ندارند که در افغانستان همه پشتونها زبان دري را و همه دري زبانها زبان پشتو را بسویه تفاهم میفهمند ولی هر کس ترجیح میدهد بزبان خود صحبت بکند. آقای دکتر دانش باید حتماً یکبار بکابل بروند و با طالبان پشتون به لهجه فارسي ایرانی خود صحبت کند، آنگاه تعجب خواهد کرد که جوابهای خود را بزبان پشتو دریافت میدارد.

(۲) این ادعا کاملاً و از بیخ و بنیاد غلط و یک تبلیغ دشمنانه ایرانی است بمقابل پشتونها و طالبان. غلط بودن این ادعا وقتی برای آقای دکتر دانش و هر ایرانی دیگر ثابت میشود که یکبار بکابل تشریف ببرند. از آنجائیکه ایرانیها تحت تاثیر و نفوذ تبلیغات دشمنانه رژیم ربانی - مسعود و تاجکان افغان قرار گرفته و تمام تعلقات خود را با کابل که تحت تسلط طالبان میباشد قطع کرده اند، لهذا عوض آنکه یکبار خودشان بکابل بروند و وضع را از نزدیک ببینند، به تبلیغات هوایی و بی بنیاد تن در داده طفلانه و خوش باورانه قضاوت میکنند. داکتر هاشمیان که سابق استاد پوهنحي (دانشکده) ادبیات پوهنتون (دانشگاه) کابل بود در اوایل سال ۱۹۹۷ مدت ۱۷ روز در قندهار و سه ونیم ماه در کابل سپری نموده، باین وسیله شاهدی میدهد که نه تنها در کابل بلکه در قندهار هم مقابل زبان دري عکس العمل وجود نداشته، دري زبانان افغان در قندهار هم بزبان خود صحبت میکنند و هم در حضور ملا محمد عمر مجاهد، امیر المومنین طالبان، بزبان دري صحبت میکنند، نه در دفاتر و نه در بازارها و خیابانها کسی بخاطر تلفظ زبان دري شلاق میخورد، برعکس نوشت و خوان در دفاتر افغانستان و تدریس در پوهنتون و در نشرات رسمي هنوز هم زبان دري ادامه دارد، اولیای طالبان بهر دو زبان دري و پشتو اوامر تحریري خود را صادر میکنند. آقای دکتر دانش که سخت تحت تاثیر تبلیغات مخالفین طالبان قرار گرفته باید یکبار بکابل تشریف ببرند تا واقعیتها را بچشم خود ببینند. این تصور که در ظرف دو سال بتوان یک فرهنگ را زائل ساخت اصلاً باجنون آمیخته است.

مطلب دیگری بسیار اهمیت دارد مسئله اقتصادی، بخصوص نفت و گاز است برای پاکستان. همانطوریکه میدانیم خود پاکستان نه نفت دارد نه گاز دارد و آسیای میانه طبیعتاً نفت و گاز بسیار فراوانی دارد و مسئله ایکه بسیار مهم است و باید به آن اشاره کرد نفت و گاز ترکمنستان است که در قراردادی که قرار بود بین امریکا پاکستان و طالبان بسته شود که دوشرکت مهم امریکائی در آن شرکت دارند - دلتا و یونیکال - ایست که نفت و گاز ترکمنستان از طریق افغانستان از طریق غرب افغانستان، از طریق لوله های نفتی پاکستان منتقل بشود و از آنجا به اوقیانوس هند.

م - این منتفی شده ؟

دانش - منتفی نشده ولی عملاً اجرا نمیشود برای ایستکه جنگ این اجازه را نمیدهد که لوله های نفت از طریق افغانستان کشیده شود. طبیعتاً پاکستان تمام کوشش خود رامیکند که بتواند افغانستان رادردست خودش داشته باشد. رقیب پاکستان درین جریان ایران است، طبیعتاً ایران بسیار علاقه دارد که نفت و گاز آسیای میانه از طریق ایران رد بشود، همیشه ایران اینرا هم اعلان کرده که چنین علاقه ای دارد.

م - یعنی از جنوب شرقی ایران ؟

دانش - از جنوب شرقی ایران رد بشود، بلی، بخصوص نفت و گاز ترکمنستان، قزاقستان نفت و گاز زیادی دارد، ازبکستان گاز بسیار فراوانی دارد، شمال افغانستان نفت و گاز بسیار فراوانی دارد، و ایران علاقه دارد که از این طریق نفت و گاز آسیای میانه بیاید بخلیج فارس و از آنجا بدنیا برود. خوب، طبیعتاً ایران درمقابل پاکستان قرار گرفته و این درست است که در داخل ایران شاید هرج و مرج سیاسی بوجود آمده باشد، ولی سیاست ایران درمورد افغانستان بسیار دقیق است و در سفرهایی که من در افغانستان داشتم، همانطوریکه گفتم ۹۵ سفر باافغانستان، باعث این میشود که انسان دوستان زیاد داشته باشد، نه تنها دوستان زیاد بین مردم، بلکه دوستان زیاد بین رهبران افغانستان. من میتوانم بگویم که شاید تنها ایرانی هستم که با تمام رهبران افغانستان تماس داشتم، حتی دوستی داشتم و مطالبیرا که دستگیر من میشود شاید بیشتر از مطالبیکه خبرنگاران دیگر میتوانند بدست بیاورند. و ایران در شمال افغانستان فعالیت شدیدی دارد که اگر لازم باشد میتوانیم درین باره دقیقاً من برایتان بگویم چه فعالیتی ایران میکند و چه منافع ایران در افغانستان است.

م - آیا جمهوری اسلامی سلاح به اونها میدهد یا نه ؟

دانش - جمهوری اسلامی هر سال مقدار سلاح باافغانستان میداد و من شکی ندارم که امروز هم جمهوری اسلامی به آقای ربانی و دولت سابق افغانستان و به آقای احمد شاه مسعود کمک اسلحه میکند و چندین ماه قبل موقعیکه جنرال ملک برعلیه جنرال دوستم کودتا کرد و جنرال دوستم از افغانستان خارج شد، بزرگترین رابطه بین شمال افغانستان و ایران بوجود آمد و جنرال ملک درواقع کسی بود که سیاست ایران رادرشمال افغانستان میخواست پیاده بکند و چندین بار سفر باایران کرده است.

م - یعنی اهرام سیاست جمهوری اسلامی بوده ؟

دانش - متأسفانه اهرام سیاست جمهوری اسلامی شده بود. من اینجا باید بگویم که دوستم پنجسال در شمال افغانستان حکومت کرد و هیچ وقت و هیچ موقع اجازه نمیداد که جمهوری اسلامی در اونجا مداخله بکند و میخواست شمال افغانستان را تابع سیاست خودش بکند ولی جنرال ملک این اجازه راداده بود، و همانطوریکه میدانیم بعد از فرار جنرال ملک از افغانستان امروز ایشان درایران زندگی میکند و تحت حمایت دولت ایران است.

م - و طالبان مرتب خواستار استرداد او است، بلی ؟

دانش - بلی، درست است.

م - این جنایانیکه باو نسبت میدهند تا چه حد درست است ؟

دانش - باید بگویم که من جنرال ملک را بخوبی میشناسم ، در سفرهاییکه درین چندین سال من در شمال افغانستان داشته ام ، اغلب مهمار خود جنرال ملک بودم و بکنوع دوستی بین من و جنرال ملک بوجود آمده بود و اگر مطالبی هم درینجا عرض میکنم باید بپذیرید که کاملاً دقیق استند . جنرال ملک در مدت کوتاهی که در شمال افغانستان قدرت را بدست گرفته بود جنایات زیادی کرده بود ، یعنی درواقع موقعیکه کودتا را بر علیه جنرال دوستم در شمال افغانستان انجام داد ، عدۀ زیادی از افراد سابق جنرال دوستم را از بین برده بود . من یک داستانیرا برای شما میگویم که شاید برایشما خیلی جالب باشد . بعد از کودتای جنرال ملک بر علیه دوستم ، شخص با نفوذی در شمال افغانستان بود بنام حیدر جوزجانی که او از طرفداران جنرال دوستم بود و بعداً بجنرال ملک پیوسته بود . ولی او شخصی بود که میخواست استقلال خودش را در مقابل جنرال ملک نگاه دارد . در سفریکه در ماه سپتامبر در مزار شریف بودم ، روزی بود که جنگ سختی در مزار شریف در گرفت و جنگ به ترتیبی بود که واقعا من فکر میکردم طالبان هم حمله کردند بشهر مزار شریف ، بعداً بمن خبر دادند که جنگ بین نیروهای جنرال ملک و افراد آقای جوزجانی شروع شده و بمن گفتند که امروز صبح جنرال ملک آقای جوزجانی را دعوت کرده بمنزلش و همانجا او را سر به نیست کرده و بعداً هم جنگ را ادامه داده بر علیه افرادش در خانه آقای جوزجانی . و درواقع در آن جنگیکه بیش از پنج ساعت در شهر مزار شریف ادامه داشت ، بیش از صد نفر افراد غیر مسلح ، افرادیکه اصلاً نه مربوط به آقای جوزجانی بودند و نه جنرال ملک ، درین میان کشته شدند . اون چیز هائیکه جنرال دوستم بر علیه جنرال ملک میگوید بدرستی گفته شده ، خود من در سفریکه در ماه نوامبر داشتم ، قبرهای دسته جمعی را دیدم و عدۀ زیادی را جنرال ملک دراونجا از بین برده ، نه تنها از اطرافیان و افراد جنرال دوستم بلکه از اسرای جنگی طالبان ، افرادی را که اینها اسیر میکردند درواقع سر به نیست میکردند و اینرا جنرال ملک در صحبت های خصوصی خودش بشوخی میگفت ، همیشه بمن میگفت . من موقعیکه برایش اشاره میکردم که شما با اسراء چکار میکنید ؟ میگفت ما اسیر نمیگیریم . البته من در آن موقع ازش نمی پذیرفتم ، فکر میکردم شوخی میکند ، ولی بعد ها که برای خود من ثابت شد و متوجه شدم که مسائلیکه ایشان مطرح میکنند جنبه شوخی ندارد ، بلکه واقعیت دارد . بخاطر همین هم برای شان در یک صحبت تلفونی گفتم اگر فکر میکنی با من رابطه دوستی داشتی ، من خبر نگار آزادی هستم و تمام این مسائل را برملا میکنم و همینکار را هم در غرب و در اروپا من کردم ، یعنی درواقع چیز هائیکه من بچشم خودم دیده بودم و جنرال ملک انجام داده بود ، فاش کردم .

پرسندۀ دوم - با اظهار تشکر از برنامه خوب شما ، یک سوال داشتم از آقای داکتر دانش . میخواستم سوال کنم که رهبران احزاب مخالف حکومت پاکستان مانند خانم بینظیر بوتو و دیگران هم همین سیاست حکومت فعلی پاکستان را در قبال مسئلۀ افغانستان دارند ؟

دانش - متأسفانه باید بگویم بلی . درواقع طالبان و پیدایش طالبان در زمان خانم بوتو بود و خانم بوتو یکی از شخصیت ها ئی بود که در بست در اختیار سازمان امنیت پاکستان قرار داشت . این سازمان امنیت پاکستان و ارتش پاکستان بود که سیاست خودش را در رابطه با افغانستان بخانم بوتو دیکته میکرد و باید عرض تا ساف است که چنین سیاستی درواقع در زمان خانم بوتو اتخاذ شده است .

م - درباره طالبان فرمودید که تعدادی از این ها دانش جدی مذهبی یعنی طلبه هستند ، بقیه ممکن است از گروه های دیگر اجتماعی باشند یا از میان مرز نشینان افغانستان با پاکستان انتخاب شده باشند ، یا از میان سربازان پاکستان ؟

دانش - طالبان آنطوریکه مشخص است ، افرادی استند که در مدارس مذهبی پاکستان دوره دیده اند .

م - خوب ، این تعصب شدید سراسر جهل شان از کجا آمده ، یعنی در کدام مدارس این تعلیمات رادیده اند ، این شقاوت را ، این قساوت را ؟ (۱)

(۱) آقای دکتر حسین مغری گردانندۀ این بخش رادیو صدای ایران که یک شخص دانشمند و یک ژورنالیست ورزیده میباشد ، بعضاً در تحت تاثیر تعصبات زبانی از زبان مبارک شان قضاوت های طفلانه شنیده میشود ، چونکه آنچه را ایشان در مورد طالبان افغان « تعصب شدید سراسر جهل ، شقاوت و قساوت » عنوان میکنند ، این نا صفتی ها اولتر ، بیشتر و بیشتر درملا ها و آخند های ایران دیده شده بود ! (بقیه درپاورقی صفحۀ آینده)

دانش - همانطوریکه گفتم، در پاکستان مدارس مذهبی وجود دارد که اطفالی را که در سنین ۵ یا ۶ سال فرار دارند تا پیش مدارس میبرند و در تمام مدت طول عمر اطفال درواقع اینها را تعلیم و تربیت نه تنها مذهبی میدهند بلکه نظامی هم میدهند، نه تنها بر علیه افغانستان بلکه میتواند یکروزی بر علیه هندوستان هم استفاده شود و در پاکستان مدارس وجود دارد که بسیار بسیار عقب گرا و بنیادگرا هستند.

م - مدارس اسلامی هستند ؟

دانش - بلی مدارس اسلامی استند، و اغلب افرادی که در اونجا تعلیم و تربیت داده میشوند، اینها در کشمیر بر علیه نیروهای هند ازایشان استفاده میشود، یعنی دوره نظامی خودشان را این افراد در کشمیر می بینند و بعداً موقعیکه دوره نظامی میدید اینها را با افغانستان میفرستند. این نیروی اصلی طالبان است. در کنار نیروی اصلی طالبان، طبیعتاً افراد زیاد پاکستان وجود دارد، افراد نظامی پاکستان وجود دارد که خود من چندین نفر آنها را در شمال افغانستان و در سمریکه در پنجشیر در دره پنجشیر داشتم دیدم و با آنها صحبت کردم ولی نیروی اصلی همانطوریکه گفتم افرادی هستند که سالهای متعددی در مدارس مذهبی پاکستان دوره دیده اند و بعداً اینها در کشمیر دوره نظامی منظم دیده اند با سرپرستی سازمانهای جاسوسی شاید امریکا بلکه میتوانم قطعاً بگویم که امریکا هم درین جریان دست داشته و امریکا هم کمک اساسی به پاکستان کرده. (بقیه در صفحه آینده)

### ادامه یادداشتی درمورد گذشته

طالبان افغان که تا حال سر زن را در ملای عام کل نکرده اند ولی خود آقای دکتر مغری و هزاران شنونده رادیو صدای ایران شاهد استند که در اوایل جمهوری اسلامی ایران در تلویزیونهای ایرانی در لاس انجلس فیلم زنانی را از ایران نشان دادند که ملاحای وحشی و نامتمدن ایران موی سر آنها را بزور تراشیده بودند، و در مجموع طرز معامله ملاحای وحشی ایران با زن ایرانی در تاریخ حقوق بشر یک لکه سیاه را گذاشته است، در حالیکه طالبان افغان حرمت ناموس زن را که در وقت زمامداری خوجه ثین ربانی به فسق و فساد انجامیده بود، بنحویکه هر قوماندان مسعود چهار تا پنج زن آنهم زنهای نکاحی و اولاد دار را از کنار اولاد و شوهران شان میبردند، حفظ و اعاده کردند. البته طرز معامله طالبان افغان با زنان با ارتباط حق کار و حق تعلیم و تربیه زن مورد تأیید ما و اکثریت مردم افغانستان نمیشد و مبارزه درین طریق دوام دارد، اما برای یک دانشمند ایرانی که از فجایع فجیعتر ملاحای کشور خود خوبتر آگاه است، مناسب نیست که با چنین جسارت بالای ملاحای کشور دیگر بتازد.

(۲) آقایان دکتر دانش و دکتر مغری خوب میدانند که ایران نیز این کار را در مورد مهاجرین افغان انجام داده و میدهد. ایران دوره خمینی هزاران افغان مهاجر را از خانه هایشان، از بازارها و از خیابانها بزور برچه به جهه عراق فرستاد و معامله تبعیضی صاحب منصبان ایرانی با سپاهیان جری افغان در همانوقت در نشریات افغانی نشر شده است. ایران دوره رفسنجانی نه تنها به مردان هزاره بلکه بزنان افغان تربیت نظامی میدهند و آنها را توسط طیاره به بامیان و مزار شریف انتقال میدهند. خمینی و رفسنجانی هر دو در مدت ۱۲ سال جهاد مردم بیدفاع افغانستان بمقابل ابر قدرت شوروی، نه بخاطر اسلام و نه به پاس همسایگی و همکشی، حتی یک کارطوس بمقابل شوروی فیر نکردند، بلکه در تمام این مدت سفیر و سفارت شوروی در تهران فعال و برقرار بود. کامپین مغز شوئی خطرناک برای افغانهای مهاجر در ایران سالها پیش رویدست گرفته شده، بخصوص برای زنان و اطفال تبلیغ میشود که نه تنها از تاسیس (جمهوریت هزارستان مستقل) حمایت کنند (که معنی تجزیه افغانستان را دارد)، بلکه ولایت هرات افغانستان را جزء خاک ایران قلمداد میکنند. ایران گلبیدین حکمتیار را که یک قاتل و جنایت کار معروف است و شهر کابل را با صدهزار نفوس آن تباه کرده در ایران پناه داده، همین چند روز پیش رشوت بزرگ با احمد شاه مسعود داد و او را بنهران خواست و با حکمتیار جنایتکار آشتی داد و هر دو قاتل را برای تا سیس یک حکومت دست نشاندۀ ایران و مقاصد شوم دیگر بشمول تصرف قندز و غزنی، بمزار شریف فرستاد و از یک شخص منفور و جنایتکار یعنی خوجه ثین ربانی و حکومت او که اصلاً وجود ندارد، پیهم حمایت و پشتیبانی میکند. آیا ایران بیخبر است که خوجه ثین ربانی حدود ۷۰۰ میلیون دالر در بانکهای هالیند، سویس و لندن ذخیره دارد؟ ایران بشهادت گفتار آقای داکتر دانش درین مصاحبه توسط جنرال ملک خونخوار طوری در مزار شریف اعمال نفوذ کرد که با حضور و استقرار حزب وحدت در مزار شریف بکمک و حمایت ایران، برادر کشی بین افغانها سالها دوام خواهد کرد. اما آنقسمت بیانات دکتر دانش که پاکستان اطفال مهاجر افغانی را مغز شوئی کرده و تربیت نظامی داده و حتی آنها را برای مقابله با هندو ها در کشمیر و حفاظت و صیانت پاکستان بمقابل هندوستان استخدام نموده و مینماید، کاملاً حقیقت دارد. دولت ایران عوض آنکه با افغانها کمک کند تا جلو مداخلات بیشرمانۀ پاکستان را بگیرند، خودش نیز باین نوع مداخلات دست یازیده است.

دانش - عربستان پول میدهد ، عربستان افراد نظامی برای تربیه پاکستان نمی فرستد بلکه عربستان کمک های مالی عظیم میکند

پرسنده سوم - من میخواستم دونا نکته را صریح مطرح کنم. جناب آقای دکتر مهمان شما که ایرانی استند ، بلی ؟

م - بلی آقای دکتر دانش ، آقای دکتر مصطفی دانش ایرانی استند .  
پرسنده - آقای دانش من شرمندۀ ام که یک کمی دیر گرفتم رادیو را . ولی ایشان بعنوان یک آدم آگاه ، اگر من بجای ایشان بودم ، البته از لفظ آشنا استفاده میکردم ، نمیگفتم دوست من مثلاً عبدالملک یا دوست من اون دیگر . چونکه اینها یک مشت آدم جنایتکارند که دیگر بدوستی اش افتخار کردن نمی ارزد . باز هم اگر بگویند آشنا ، آدم میگوید از رهگذر کار ژورنالیستی آشنا درآمده . خودتان میدانید که در انگلیسی هم آشنا با دوست دو اصطلاح مختلف استند . دوست یعنی که ایشان ممکن است یک چیز انسانی هم در اون آدم دیده و بدوستی اش هم آدم میخواهد افتخار بکند ، ولی آشنا خوب خاطر کارشان ، نوع کاریکه داشتند در ارتباط بودند با ایشان . من هنگامیکه بعنوان یک ایرانی ، هموطن آگاه من افتخار بدوستی بیک جنایتکار نباید بکند . دوم اینکه میخواستم سوال کنم از حضور شان که این سازمانهای بین المللی مثل صلیب سرخ و دیگران آیا نمیتوانند اشاره بکنند که در رابطه بمردم بیگناه ایکه کشته میشوند و زخمی میشوند ، فریاد رس شان کیست ؟ مراکزى از قبیل عربستان سعودی هم کسی است یا اینکه فقط مراکز مسیحی صلیب سرخ و اونها استند ، ممکن است درین رابطه اشاره ای بکنند ؟

پرسنده چارم - من خیلی خوشحالم که آقای دکتر دانش که یکی از متخصصین در زمینه افغانستان استند ، امشب بحث شانرا در زمینه افغانستان توضیح میدهند . سوال من اینست که با توجه با اطلاعاتیکه ایشان دارند آیا این صحیح است که در حدود ۷۵ درصد از سکنه شهر کابل ، قبل از اینکه نیروهای طالبان وارد شوند ، زنان و کودکان بودند ؟ دوم اینکه موقعیت زنان در خود شهر هائیکه افراد طالبان تصرف کردند بچه صورت است و در شمال افغانستان هم وضع زنان چطور است ؟ من نهایت سپاسگذارم .

م - شما خانم دکتر پوران اسلامی استین ، اشتباه نمیکنم ؟

خانم - بلی ، بلی . آقای دکتر دانش یکی از بسیار افراد مطلع در اوضاع تاریخ جدید افغانستان استند و بعنوان یکی از صاحب نظران درین زمینه برای من و افراد دیگر شناخته میشوند .

م - خوب فرصتی بیمان آمد با اطلاع تان برسانم خانم اسلامی که مصاحبه ایکه درباره فرهنگ در سال گذشته درین برنامه کردید تا کنون تعداد زیادی از شنوندگان ما خواستار تکرار آن شده اند ، انشاء الله یک شبی تکرارش میکنیم . در برنامه ، آقای مهر پوری هم مشاهدات تانرا شنیده خیلی جالب بوده است .

خانم - آقای دکتر دانش بمن خیلی اطلاعاتی داده اند و امید وارم که همکاری شان را ادامه بدهند .

م - درباره آن پرسشی که شنونده کردند که باید بجای دوست آشنا گفته میشد ، من جواب خودم را میدهم و آن اینست که بین یک خبر نگار ، یک گزارشگر و یک مفسر و یک منبع خبر ، دوستی بمعنی عمومی آن وجود ندارد ، بلکه در واقع یکنوع سهولت دست رسی بشخصیت است که اصلاً مطرح است ، یعنی هر کسی نمیتواند در آن شرایط ..... ( درینجا نوار اول ختم شده و درنوار دوم تسلسل گفتار دکتر مغری خلاهایی دارد . اداره )  
نوار دوم :

به آسانی میتوانستید با یک تلفون یا با یک حضور در دفترش بتوانید با او مصاحبه بکنید . آقای رازی ، ایشان منظور شان این بوده ، فکر میکنم ، خودشان حالا توضیح بدهند ، موضوع روشنتر میشود .

دانش - من فکر میکنم اگر من کلمه دوستی را بکاربردم باین معنی نبود که افتخار میکنم بدوستی خودم با جنرال ملک ، شاید شنونده عزیز دقت نکرده بصحبت من ، جائیکه گفتم اگر نظری میدهم بپذیرید که این نظر من دقیق است ، درین رابطه مطرح کردم . از ایشان می پذیرم ، میتوانیم در آینده کلمه آشنا را استفاده بکنیم ، خیلی ممنونم ازین لطفی که کردید .



آدرس کابل: سرای شازده - منزل سوم

فبر تېلفون: ۲۶۶۹۷، تلکس: ۲۴۳۲۰

ننگرهار: جاده گمرک، متصل غابنده گی کلف



د پېسورپته: سرحد پلازه - جرود رود کارخانی

تېلفون: 814852

لمبر:

نېټه:

No:

دافشند گرامی و مبارز ارحمدهاشمیان صاحب

بعد از تقدیم سلام و احترام

وضع بد سياسي، اقتصادي، اجتماعي، عرفاني و کلتوري و منابع توليدي کشور بهتر از همه برايستان معلوم است. اردوی ملي و قوای امنيتي که قبلا منقسم شده و بعدا ساقط گرديد، خلاصه درين میان سکتور خصوصي تجارتي در محيط هجرت موفق شد تا حدی در حواشي سرحدات بفعالييت ادامه دهد و بصورت نیم جان باقي بماند. اما از چندی باینطرف فکر ميشود، ميخواهند اين سکتور را هم از پا در آورند و درين ساحة هم میدان را بکلی شغالي سازند.

حکومت پاکستان از مدت مديدي باینطرف مال التجاره ما را بخلاف قرارداد ترانزيتي ۱۹۹۵ که تا حال نافذ است، در بندر کراچي توقيف کرد ولذا با مشکلات زيادی مثل هميش دست بدامان ايران شديم و از بندر عباس استفاده کردیم اما بمجرد انسداد سفارت ايران توسط طالبان کرام در کابل، سرحد ايران هم بروی اموال ما بسته شد و در نتیجه هزاران کانتینر اموال ما در دويندر مذکور حتی حامل مواد اوليه و ارتزاقی يا گنديد و يا رنگ زد و بامفقود گرديد، در حالیکه ته جائي و حتی ديمرج آنرا بايد ما بپردازيم. بدین ترتيب ادويه بی تاثیر گرديد، سرمايه ها را کد ماند و فصل های فروش اکثر اموال سيري شد.

مطلب اینست که ممالک همسايه اصلا بحقوق ماتوجهی ندارند، بحقوق ترانزيتي و قراردادهای مربوطه اهميتی قايل نيستند، بمملکت محاط بخشکه و نفوس آن وقعی نمیگذارند و توريد اقلام عمده و ضروري مواد اوليه را با دلايل معلوم بخود اختصاص داده و از افغانها غصب نموده اند و افغانستان را به بازار انحصاري و اختصاصي اموال تجارتي خودشان مبدل ساخته اند.

لذا اخيرا تعدادی از تاجران افغان باین فکر افتادند تا نوعی از شرکت مختلط با یک يا چند تاجر يا کمپني امريکائي مثلا بنام «شرکت تجاروتي افغان - امريکا» و امثال آن برپا دارند و بدین ترتيب هم از سرمايه ايشان مستفيد شوند و هم از نفوذ ايشان در منطقه خاستا پاکستان، و هم از فهم و دانش ايشان مستفيض گردند و حتی المقدور در ساحة اداره و مديريت و باريابي و امثال آنها چیزی بیاموزند.

لذا اين موسسه تجارتي مشترک اولاً قراردادی خواهد داشت که افغانان ۵۱ فيصد سرمايه را متقبل خواهند شد و از دفاتر تجارتي کاملاً مفتوح و وسايل آن در پشاور و ساير شهرهای بزرگ استفاده خواهد شد، بکثتعداد متخصصين ورزيده و بیکار افغان بکار خواهند افتاد و تعدادی از افغانان با اصول جديد و پيشرفته تجارتي و صنعتي آشنائي پيدا خواهند کرد، قوانين شناخته شده تجارتي و ترانزيتي مراعات خواهد شد و معلومات بيشتر مورد احتياج جمع آوري و تدوين خواهد گرديد.

ميتوان عجالاً کار را بدون درد سراز صادرات و واردات آغاز کرد و بتدريج انکشاف داد. بامور صنايعي، زراعتي، صنايع روستائي و انکشاف دهات پرداخت، و حتی توليد انرژي را از نظر دور نداشت.

امور ساختماني منحيث المجموع خاصتا خانه سازي و تهيه مواد ساختماني و ترويج زراعت نیمه ماشيني و تشکيل فارمهای کرجک تجارتي زراعتي و پيله وري، مرغداري، مالداري و غيره هم سرمايه کوچک ميخواهد و هم زودتر به ثمر ميرسد و هم بدون ريسک است. مسايل آموزشي و تربيتي در موازات آن مثمر ثمرهای ديگر خواهد بود.

خلاصه بهمان پيمانه که متاسفانه در جميع ساحات ويرانی صورت گرفته، بهمان اندازه انجام امور متنوع بيش است کخ بجد و جهد و سرمايه گذاري داخلي و خارجي نياز ميرم دارد. درين مورد ما بقونسلي امريکا مقيم پشاور و شعبه اقتصادي سفارت کبرای امريکا در اسلام آبتد هم در تکاس شده ايم و برای توليد سرعت در کبار بنا بر مشوره بعضی از دوستان مشترک اصل مطلب را خواستم با جناب شما درميان گذاريم تا در صورت امکان بابرخی از دوستان امريکائي آشنا و نا آشنا در تماس آيند و منت گذارند.

مطلب دیگر که اسان مطرح کردند در رابطه با سازمانهای بین المللی و کمک های بین المللی بود. من اینجا باید اشاره بکنم که سازمانهای بین المللی در واقع صلیب سرخ جهانی در افغانستان فعالیت دارد و سازمان ملل متحد و سازمان هائیکه تحت پوشش ملل متحد هستند در افغانستان فعالیت میکنند و خوشبختانه این سازمانها سعی دارند با فعالیت و کمکی که بمردم میکنند تا اندازه ای از بدبختی و زجر مردم بکاهند. ولی بدبختی و فلاکت در افغانستان بدیست که فکر نمیکنم سازمانهای بین المللی قادر باشند در واقع زندگی مردم را با بدبختی هائی که مردم بیچاره و جنگ زده افغانستان دارند، اینها را بهبود بدهند (۱).

سوالیکه خانم دکتور اسلامي کردند، سه سوال کردند: اول سوال اینست که وضع خانمها بچه ترتیب است؟ در مناطق طالبان در واقع خانم ها هیچگونه حق ندارند، یعنی زن در مناطق طالبان حق اینرا ندارد که حتی از خانه اش بیرون برآید. زنیکه از خانه خودش بیرون می آید حتما باید با شوهر خودش باشد یا با طفل خودش یا با برادر خودش، حتی با افراد فامیل هم نمیتواند خانواده را ترک بکند. زن و دختران اجازه ندارند تحصیل بکنند و بمدارس بروند.

م - جراب سفید هم مثلیکه نباید پوشند؟

دانش - بلی جراب سفید هم اجازه ندارند بپوشند، بخاطریکه پرچم طالبان سفید است.

م - میگویند بنظر طالبان جراب سفید سکسی است؟

دانش - یکی از دلایلی اینست. ولی در واقع طالبان جراب سفید را توهین به پرچم خودشان میدانند و بخاطر این، چنین اجازه را نمیدهند. حتی درین اواخر دستور دادند که شیشه های خانه ها را سیاه بکنند تا زنان از داخل خانه هایشان نتوانند افراد غریب و مردهای غریب را در خیابانها ببینند.

م - دیدین خود شما شیشه های سیاه را در کابل؟

دانش - اینها دستور رسمی طالبان است که رادیوی شریعت طالبان در کابل چندین بار تابحال از مردم خواسته و پخش کرده تا باید شیشه ها سیاه بشوند تا خانمها نتوانند بخارج از خانه در واقع دیدی داشته باشند.

م - این سوال خانم پوراسلامي بود، بلی؟ اونها دوتا سوال کردند؟

دانش - بلی، و آنچیزیکه در مورد خانم ها بسیار اهمیت دارد اینست که حتی اینها نمیتوانند به بیمارستان ها رجوع بکنند. جمعیتی که امروز در کابل زندگی میکند در حدود ۵۰۰ هزار است که نیم آن یا شاید دوسوم آن خانمها هستند، برای اینکه مردان این خانواده ها یافزار کرده اند یادرجنگ ۲۰ ساله افغانستان کشته شده اند و حتی خانمها اجازه ندارند پزشک بپذیرند و یک بیمارستان وجود دارد در کابل و موقعیکه من از بیمارستان صحبت میکنم باید بدانید که بسیار وضع خراب است، فقط چند پرستار دارد و خانمها فقط بیک شفاخانه یا بیمارستان میتوانند رجوع کنند و در آنجا معالجه میشوند و باید گفته شود که در واقع پزشکان زیادی وجود ندارند، پرستار هم وجود ندارد، وضع بیمارستان ها بسیار خراب است، نه دارو وجود دارد نه آب وجود دارد نه تخت وجود دارد و اینها روی زمین بیمار راقرار میدهند و وضع بسیار فلاکت بار است. جمعیت کابل اگر ۵۰۰ هزار نفر باشد، بیشتر از دوسوم آن خانمها هستند که افراد فامیل خود شانرا از دست داده اند، برادران خود را از

(۱) اگرچه آقای دکتور دانش بعد از اشغال کابل توسط طالبان بکابل نرفته است، اما معلومات شان در اکثر موارد مقرون بواقعیت بوده دربرخی موارد مبالغه آمیز میباشد. آنچه درباره موسسات بین المللی گفته اند واقعیت دارد و دکتور هاشمیان نیز مشاهدات خود را ذیلا تقدیم میکند:

موسسه صلیب سرخ و موسسات وابسته به آن (که اکثر فرانسوی زبان میباشد) عموما طرفدار احمد شاه مسعود بوده از وسائل مخابراتی خود به نفع مسعود استفاده میکنند و احوالات و خبر های مهم سایر ولایات افغانستانرا روز چند بار توسط دستگاه های مخابرات مستقیم خود جمع آوری و توام با وضع کابل، روز مره به مرکز احمد شاه مسعود مخابره میکنند، یعنی عوض اینکه اینها بیطرف باشند، طرف میباشد. علاوه من شواهد مستند دیدم و دارم که اینها به تبلیغات مسیحیت دست یازیده بیکعده مردم محتاج، خصوصا زنان بیوسيله، متن فارسی بایبل را توزیع نموده بالای آنها بطور خصوصی تشریفات دین مسیحیت را اجرا میکنند و در بدل آن معاش ماهوار و مواد غذایی توزیع میدارند.

دست داده اند و اینها موظفند که زندگی خود را خودشان تأمین نکنند. ما اساره ای که کرده ام که اسها اجازه ندارند کار کنند میتوانند حدس بزنند که وضع این خانواده هار چه قرار است (۱). گرسنگی و بدبختی و فقر در واقع شهر کابل و بیشتر مناطقی که طالبان در آنجا تسلط دارند فرا گرفته است.

م - آقای دکتر من یک مقاله ای دیدم از ویلیام ساکراس، عنوانش بود «جائیکه موسیقی مرده است زنان به آرامی راه میروند» و گفته بود که طالبان به زنهای اجازه نمیدهند، زنهاییکه اجازه خروج را دارند، که تند راه بروند. اینها باید به ریش مخصوص راه بروند. شما اینرا شنیده بودید؟

دانش - والله اگر چنین مسائلی هم مطرح میشود میتوانم باور بکنم برای اینکه جنایتی که طالبان در افغانستان کرده اند باندازه ای زیاد است که باز گو کردنش ساعتها وقت میخواهد (۲).

(۱) وضع زنان کابل از لحاظ اقتصادی و عدم استخدام واقعا جگر خراش و نهایت تأثیر آواراست. یک تصادف را برای خوانندگان مثال میزنم. روزی در ماه جون ۹۷ من مقدار میوه خریداری و پایی پیاده بطرف منزل نشیمن خود در شهر نو روان بودم. در تقاطع جاده های شیرپور و انصاری که بیکطرف آن سفارت سابق امریکا و بطرف دیگر آن سفارت مرحوم رحیم رفیق قرار دارد و منزل اول این عمارت قبلا یک مغازه لوکس فرنیچر فروشی بود، وقتی باینجا رسیدم دیدم یک زن با دو طفلش پهلوی مغازه فرنیچر فروشی (که هنوز هم لوحه دارد ولی خالی است) برای تگدی نشسته است. من دو هزار افغانی (که قیمت یک قرص نان کوچک میشود) بدست زن گداگر دادم و میخواستم رد شوم که یک طفل آن زن که دختری حدود ۷ ساله بود بخریطه میوه من نزدیک شده گفت « حاجی صاحب یکدانه قیسی بته ». مرا رقت دست داد و چند دانه قیسی بدست او و هم برادرش که کوچکتر بود دادم و باهمین دختر چند حرف محبت آمیز زدم و پرسیدم پدر دارد یا خیر؟ از شنیدن آواز من زن گداگر از جابر خاست و نزدیک من آمد و از زیر چادری بصورت من که ریش دراز و انبوهی داشتم، نگاه میکرد. میخواستم رد شوم، مقابل من بایستاد و پرسید: شما استاد هاشمیان نیستید؟ گفتم بلی هاشمیان هستم. دستان مرا بیوسیدن شروع کرد، سپس یکدست مرا گرفته مرا بکنج مغازه برد که هر دو طفلش هم تعقیب میکرد. آنگاه چادری را پس زد و روی خود را بمن بنمود و گفت: من (ل) هستم، شاگرد شما در فاکولته ادبیات، و افزود: اول از چهره شما را نشناختم، اما بعد از آنکه با دخترم حرف زدید صدای شما آشنا بنظر رسید و لکچر های شما بیادم آمد، خدا گفته جرات کردم هویت شما را پرسیدم.

من از مشاهده این وضع بگریه شدم و او هم پیوسته دستان مرا میوسید. بیادم آمد که او شاگرد ممتازی بود و بعد از گرفتن لیسانس در ادبیات دری در یکی از لیسه های شهر معلمه بود. پرسیدم شوهرت کجاست و چه شده که باین حال در آمدی؟ گفت خسر من در جمله مجاهدین بود، شوهرم را خاد نجیب بجرم همکاری با مجاهدین توقیف و سربه نیست کردند، من تا آمدن مجددی معلمه بودم، بعد از آن مکتبها در دوره ربانی بسته شد و چند ماه بما معاش دادند، بعداً معاش هم قطع شد، اما من دست و پای باز داشتم، بچند خانه اطفال شانرا درس میگفتم و هم کارهای شاقه از قبیل خانه پاک و کالاشویی میکردم و نفقه اطفالم را پیدا مینمودم. اما از دو سال باینطرف همه در ها بسته شده، دیگر هیچ وسیله ای جز گدائی نمانده، چند بار میخواستم خودکشی کنم، اما بخاطر این دو طفل معصوم منصرف شدم.

این زن باوقار از من هیچی نخواست، ولی من دارائی جیبم را که حدود ۳۵ هزار افغانی (معادل یک ونیم دلار) بود بدست او دادم و از او خواستم مرا تعقیب کند. بعد از چند دقیقه بمنزل نشیمن من رسیدیم، بدست من خریطه های توت تازه و قیسی بود و صاحب خانه به شستشوی میوه پرداخت و در صحن چمن آن دو طفل یتیم شکم سیر میوه خوردند و من بسیار داستانها از خانم (ل) شنیدم، یکی اینکه او میگفت یکی از موسسات بین المللی برای او تادیبه معاش و مواد خوراکیه را برای مدت دو سال تضمین کرده بود، بشرط آنکه بدین مسحتیت در آید، و او استنکاف ورزیده بود.

من تا یکماه دیگر که بکابل بودم به آن خانم بسیار کمک کردم و حالا هم در صد آتم که او را با دو طفلش به پشاور منتقل بسازم. اگر هموطنان افغان بنام خدا و بشریت کمکی باین زن و برای انتقال او به پشاور بتوانند (که حدود سه هزار دالر مصرف بکار دارد) اجر و ثواب نصیب شان خواهد شد.

(۲) این طرز قضاوت مبالغه آمیز و ظالمانه است. باید دانست که محروم ساختن زنان از کار در ماه اول حکومت ربانی رسماً اعلام و تطبیق شد. فتوی قاضی القضاات ربانی در جراید افغانی نشر شده است که مکتبهای دخترانه را «باحثه خانه» خوانده بود. قیودیرا که طالبان بالای زنان افغان گذاشتند آنها ادعا دارد که اینها همه مطابق بشریعت اسلامی میباشد. تا امروز هیچ کشور اسلامی حاضر نشده با طالبان مناقشه کند و آنها را قناعت بدهند که تصمیمات و روشهای شان اسلامی نمیشد. طالبان در برابر انتقاداتیکه من بالای شان وارد کردم، میگفتند در نتیجه ۱۲ سال استیلای لشکر سرخ و ۱۰ سال دوام رژیمهای کمونستی، اخلاق و عنعنات اسلامی از

پرسندهٔ پنجم - من شاه حی همس قربان. باسلام به آقای دکتور دانش، من احساس میکنم حجاب دکتور و فیکه در افغانستان تشریف داشتند گران می دادند، اینطور نیست ؟

م - بلی، همینطور است .

پرسنده - من میخواهم از جناب دکتور که با صدای شان آشنا استم و تشکر میکنم از خدمات شان و تشکر میکنم از بی قسمت برنامه شما با احترام با ایشان، یک مطلبی بعرض برسانم:

در سیستم پاکسازی و تغییرات فاضلاب ها، و قتیکه ما میخواهیم آب فاضلاب را به آب خوب تبدیل بکنیم، یک سیستمی بکار میرود که میشود از نظر پدیدهٔ تفکر ما انسانها آنها (کالی بالیزم) یا همچنی خواری بگوئیم که با دادن اوکسیجن به فاضل آب و دمیدن، میکروبها را آنجان قوی میکنند که همدیگر را میخورند و پایاں پیدا میکنند. من متاسفانه می بینم در عصر اتوم و فضا در جهان بشریت با اندازه ای عقب ماندگی فکری است که از این پدیده برای انسان ها استفاده کردند تا همدیگر را بکشند، البته بسط و گسترش این موضوع نیاز بیک بحث علمی دارد و من نمیخواهم وقت شما را بگیرم. ولی با تاسف از قتل جنرال نجیب الله، هرچند که من با سیستم فکری شان موافق نبودم، ولی ایشان حد اقل با شیوهٔ شستشوی مغزی مبارزه میکرد و بنظر من مفید بود برای افغانستان. استدعای من اینست که دست کمک، دست یاری و کمک بسوی هر تحصیل کرده ای دراز میکنم که بیائید باهم ریشهٔ شست و شوی مغزی را در جهان بزداائیم. با تشکر و احترام بشما، شب بخیر میگویم

دانش - اون چیزیکه دوست عزیز من مطرح کرد، من کاملاً با ایشان موافقم و مطلبیکه در رابطه بانجیب الله مطرح کردند، درین مورد با ایشان توافق کامل دارم، البته اگر پنجسال پیش یا شش سال پیش زمانیکه نجیب الله هنوز قدرتی داشت، کسی چنین واضح صحبت میکرد و میگفت که نجیب الله تنها نجات دهندهٔ افغانستان میتواند باشد، در آنروز توهین های زیادی بشخصیکه چنین صحبتی میکرد، میشد. ولی فکر میکنم من یکی از کسانی بودم که همیشه و حتی در زمان سابق میگفتم که تنها راه بیرون رفتن از مشکل افغانستان میتواند نجیب الله باشد، چونکه شخص روشنفکر، شخص تحصیل کرده بود. او جنرال نبود، فکر میکنم اشتباه بنظر شما رساندم، ایشان پزشک بود و نجیب الله شخصیتی بود که قادر بود در افغانستان شاید صلح را بوجود بیاورد، بخصوص که سازمان ملل متحد هم درین مورد تاکید داشت، یعنی تا آخرین لحظه سازمان ملل متحد در تماس با نجیب الله بود و سعی میکرد که از این شخصیت استفاده بکند و شاید در آینده افغانستان بتواند ارزش استفاده شایانی بکند. ولی متاسفانه همانطور که دیدیم او را بوضع بسیار فجیع طالبان از بین بردند.

م - برنامهٔ ما به پایان میرسد، هیچکدام از دوستان افغانی ما از شما آقای دکتور دانش پرسشی نکردند.

پرسندهٔ ششم - قربان دو تا سوال داشتم از جناب عالی، یکی سوال در بارهٔ عربستان سعودی فرمودید. سوال دوم اینست که نقش اصلی امریکا و انگلیس از نظر سیاسی و نظامی و اقتصادی در افغانستان چیست ؟ و سوال بعدی اینکه اگر در ایران تحولی ایجاد بشود و آزادی بوجود بیاید و آقای خاتمی پیروز بشود، نقش ایران در افغانستان کجا میرسد و پیشبینی شما در آینده چه خواهد بود؟ خدا حافظ. *بقدرت حق آفرین*.

*ادامهٔ بارش در شمارهٔ ۶۰*

افغانستان ناپدید شده و ما میخواهیم اسلام را دوباره مستقر سازیم. گلبدین حکمتیار دوست جمهوریت اسلامی ایران که در تهران نزد دولت ایران پناهنده و نازدانه میباشد، در مصاحبهٔ ایکه بتاريخ اول فروری ۹۸ از تهران انجام داده و درین شماره نشر شده است، بتکرار میگوید که او و حزب اسلامی اش در مورد اسلام و تطبیق شریعت اسلامی در افغانستان هیچ مخالفتی با طالبان ندارند، بلکه روشها و اعمال اسلامی طالبان را بتکرار تأیید کرده است، لهذا اگر حکمتیار بحمايت ایران در افغانستان رویکار بیاید، در زمینهٔ تطبیق احکام شریعت بشمول محروم شدن زنان از کار و تعلیم و تربیت، هیچ تغییری رونما نخواهد گردید. دولت طالبان با گردن بلند میگویند که یک عمل و فیصلهٔ ما اگر مخالف فقه حنفی یا غیر اسلامی ثابت شود ما عامل یا عاملین آنرا اعدام میکنیم. طالبان قصاص و بریدن دست و پا را در اثر اعمال قتل، سرقت و اخلاص امنیت عامه اسلامی و کاملاً مشروع می شمارند. چنین بنظر میرسد که برادران ایرانی ما در نتیجهٔ سالها دوری از فرهنگ اسلامی، فقه اسلامی را فراموش کرده اند، ولی بنظر طالبان حقوق بشر و قوانین مدنی ساختهٔ دست بشر بوده آنها قانون خدا را بر قوانین ساختهٔ بشر مقبول و مرجع میدانند و تطبیق شریعت را نمیتوان جنایت خواند. علاج معضله از طریق بحث دینی بین علمای طالبان و یک هیات علمای چند کشور اسلامی میسر است تا تدقیق شود کدام اعمال طالبان از دایره شریعت اسلامی خارج میباشد.

دانش - آنچه که مربوط به نقش امریکا است، من بطور مختصر در باره اش صحبت میکنم و امریکا منابع عظیمی در آسیای میانه دارد. سرمایه گذاری که امریکا در آسیای میانه کرده بیش از ده میلیارد تا امروز سرمایه گذاری کرده، در منابع نفت و گاز آسیای میانه، بخصوص در ترکمنستان. و امریکا علاقه دارد تا نفت و گاز آسیای میانه را از طریق افغانستان پاکستان و اوقیانوس هند واز اونجه خارج بکند. طبیعتا امریکا نمیتوانسته تا کنون از طریق ایران نفت را خارج بکند و خواهان این هم نبوده و حتی خواهان اینهم نبوده که از طریق روسیه این کار را بکند، ولی اینرا هم نمیخواسته دوباره روسیه را رقیب خودش در آن منطقه بکند، گویا منافع بسیار بزرگ امریکا در اون منطقه داشته. من اشاره کردم کوتاه بمنافع ایران. ایران خواهان اینست که بتواند این منابع نفتی را از طریق ایران، در واقع نفت و گاز این منطقه را از طریق ایران بخلیج فارس برساند و از اونجا صادر بکند بتمام دنیا، و دوهدف دارد: یکی اینکه این کشور ها را بیشتر وابسته بخودش بکند و درضمن سود عظیمی هم درین معامله دست ایران می آید. اون سوال دیگر در باره آقای خاتمی که آیا آقای خاتمی روزی پیروز خواهد شد و آزادی و دیموکراسی را بایران خواهد آورد، من شخصا بسیار درین مورد مشکوک هستم و تردید دارم که ایشان بتواند چنین کاری را انجام بدهد.

پرسیده هفتم = اگر اجازه بیاشید که دوتا سوال دارم از آقای دانش. یکی اینکه با توجه باین درگیریهای افغانستان و ترکیب قومی جامعه افغانستان که اوزبک ها، تاجک ها و پشتونها در آنجا زیاده استند، واقوام دیگری هم است، احتمال میرود افغانستان در آینده نچندان دور تجزیه بشود، باین وضعیکه وجود دارد و بیست سال جنگ است. و دیگر اینکه شما این چیزیکه اسمش طالبان است شما میدانید تقریبا چند نفر اینها مرد مسلح دارند؟

دانش - رقم مشخصی وجود ندارد ولی میشود حدس زد که بیش از پنجاه هزار نفر در طرف طالبات میجنگند. شما اگر دقیق بدانید طالبان در چند جبهه می جنگند: در جبهه کابل می جنگند بر علیه نیروهای احمد شاه مسعود، در جبهه شمال غرب افغانستان یعنی در مزار شریف بر علیه جنرال دوستم در امتداد سه صد کیلومتر و حتی در شمال شرق نیروهای پیاده کردند و در آنجا میجنگند. میتوانیم بگوئیم که در حدود تخمین پنجاه هزار نفر مرد مسلح دارند. در ارتباط به تجزیه، عملا افغانستان پنج سال است که تجزیه است.

پرسنده هشتم (یکنفر افغان، آقای روح الله عبید) - آقای حسین مغری، سلام عرض میکنم. من مرتب برنامه های شما را میشنوم و فعلا خدمت آقای دکتور سلام میرسانم. چون اینها تشریف بردند چند مرتبه با افغانستان واز سر وضع افغانستان اطلاع دارند و ما همچنین در یک کنج امریکا افتادیم و یک رادیو داریم که از او کدام مطلب درست گرفته نمیتوانیم و اونها هم گپیکه میزنند مستند نیست، و یک هفته از خبر تیر شده میباشد و برای افغانها اینجا یک هفته خبر تیر شده را اطلاع میدهند، دیگر او اونطور است. اینها چون ۱۶ یا ۱۷ مرتبه با افغانستان تشریف برده اند و جریان را البته با دیدن قوماندانها یا آمرین یا امیر صاحب رابندها دیده اند یا ندیده اند. من یکچند سوال از ایشان دارم اگر زحمت نشود اجازه بدهید.

من میخواستم از حضور تان تقاضا بکنم که یک سوال را حالا مطرح بکنید چون فرصت نیست، حالا برنامه ما تمام میشود بعد از برنامه بسوالات شما پشت خط جواب خواهند داد.

روح الله عبید - بلی من خالص دو موضوع را خدمت شان عرض میکنم، یکی انست که مسئله افغانستان با این وضعیکه مردم افغانستان در ابتدا از طالبان انتظار داشتند که اونها صرف سلاح راجمع میکنند و اجازه نمیدهند که بناموس کسی مطابق گذشته کسی تجاوز بکند، البته ما ازین حرکت شان مردم افغانستان ممنون استیم و اینرا هم اطلاع داریم تا جائیکه من البته خود من کار کردیم در وزارت خارجه و وزارت اطلاعات و من در جریان بودیم و برایمن معلوم است که اینها دست پرورده پاکستان استند و آمدند با افغانستان و باینطور سادگی کابل را گرفتند که در تاریخ افغانستان بی سابقه بود و من خبر دارم که تا جائیکه آمدند پول دادند و تا جائیکه آمدند بنام محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان گفتند ما برای ازون کابل را میگیریم و به او هم وفادار نمائند و حالا دیگر من فهمیده نمیتوانم ...

م - شنونده عزیز وقت دارد تمام میشود، سوال تانرا مطرح نمائید، بهتر است شما روی خط باشید.

دانش - اگر اجازه باشد من کوتاه درین موضوع یک لحظه صحبت میکنم، شما کاملا درست گفتید، در واقع طالبها دست پرورده پاکستان بوده از طریق پاکستان با افغانستان آمدند و در واقع سیاست پاکستان را در اونجه

بقیه در صفحه ۸۴

# میشاق ایشار

شماره چهارم سال اول

Mar 18 - 1998

سخنرانی

## برادر حکمتیار

مقن کامل سخنرانی برادر حکمتیار بمناسبت سومین سالگرد شهادت استاد عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان:

اغمدننه وکفی وسنم عنی عبادہ الذین اصطفی وبعد:

فَاعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ .

ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على ما في قلبه وهو الد الخصام واذا تولى سعى في الارض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل والله لا يحب الفساد واذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم ولبس المهادر ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله والله روف بالعباد O

صدق الله العظيم

خواهران ، برادران !

ما درمات شهادت استاد مزاری ، رهبر دورانديش و برصلايت حزب وحدت اسلامی باشما شريکيم ، شهادت استاد را ضايحه بزرگی برای همه ملت خود می شماريم ، ملت ما به شخصيت بزرگی چون او نیازمند بود ، ديروز وامروز هم ، جای او خالی است ، نمیدانم چه کسی جای خالی او را پر خواهد کرد ، من همنگر او در مقاومت غرب کابل بودم ، درچهره او شايستگی های رهبری وقبادت را به وفرت احساس میکردم ، مردی پرصلایت بود ، صابر وشکیبا ، ازمتن مردم خود برخاست ، همیشه بامردم ماند ، در سختترین شرائط پهلوی مردم خود را ترك نگفت ،

آخرین کسی بود که بعد از سقوط افشار ، افشار را ترك گفت ، بعد ازاینکه همه برآمدند ، آخرین فردی که از افشار برآمد ، استاد مزاری بزرگ بود ، الگوبود ، برای مبارزین عدالت خواه ، الگو برای همه مردم ما که با استبداد روبرو بودند ، من باکسانی موافق نیستم که میگویند : افغانها با ستم ملی مواجه بودند ، درافغانستان ستم طبقاتی حاکم بود ، مردم مظلوم ، بیچاره و فقیر پکتیا ، کنر ، کوهپایه های ننگرهار ، پکتیکا ، غزنی ، زابل ، کندهار و هرات سرنوشت مثل شماداشتند ، همه ما به عدالت ضرورت داریم ، درمات شهادت استاد مزاری شهید همه ستم کشیده های افغانستان مربوط به همه ملت ها با شما اند ، استاد مزاری در وحدت ملی تأکید داشت ، همیشه توصیه اش حفظ وحدت ملی افغانها بود ، در رابطه به حل بحران افغانستان بر چند نکته اساسی باهم توافق کرده بودیم ، که او تا پایان بر عهد خود استوارماند ، نفی جنگ ، تأکید براین که جنگ راه حل بحران افغانستان نیست ، همیشه حرف او این بود که بحران افغانستان راه حل نظامی ندارد ، هیچ گروهی نمیتواند که باتکیه بر توپ وتانک بر افغانستان حکومت کند ، تأکید برمذاکرات بین الافغانی ، توافق بر سر آتش بس دائمی ، تشکیل حکومت مؤقت قابل قبول برای جناحها ، مراجعه به آراء مردم وبرگذاری انتخابات ، حزب اسلامی و حزب وحدت اسلامی و همه احزاب شامل شورای هم آهنگی طرحی برای حل بحران افغانستان مبتنی بر همین چند نکته اساسی داشتند .

نقش عمده را در تشکیل شورای هم آهنگی شهید مزاری داشت ، او بود که زمینه تشکیل شورای هم آهنگی را فراهم کرد چه کسی میتواند دراین شك داشته

باشد که تشکیل شورای هم آهنگی درآن فرصت حساس ، گام مؤثر ونهایت ضروری بود ، درحالیکه ما با توطئه خطرناک دشمنان اسلام مواجه بودیم ، توطئه جنگ میان ملت ها ، تحریک تعصبات قومی ونژادی ومذهبی ، تا ملت ها را باهم درگیر کنند ، افغانستان را به تجزیه بکشاند ، جنگهای دوامدار داخلی را باعث شوند ،

هرکی بر وحدت ویرادری میان ملت ها تأکید دارد ، دوست همه ملت ها است ، پیرو صادق استاد مزاری کسی است که بروحدت ملی تأکید دارد ، ما امروزهم معتقدیم که بحران افغانستان راه حل نظامی ندارد ، هیچ گروهی به کمک توپ وتانک نمیتواند بر افغانستان حکومت کند ، امروزنیست تأکید ما براین است که افغانها بدون وساطت اجنبی به مذاکره بنشینند ، برای بحران خود راه حل جستجو کنند ، راه حل افغانی ، همه گروهها را به مذاکره دعوت کنیم ، برآتش بس دائمی به توافق برسیم ، به نحویکه دیگر درافغانستان صدای توپ وتانک برای هبش خاموش شود ، بعد ازاین در پروسه انتقال قدرت ازیکي به دیگری ، يك مرمی فیر نشود ، يك قطره خون بر زمین نریزد ، حکومت های ما منبسط از اراده مردم باشند ، درخدمت مردم باشد ، برخاسته ازمتن مردم ، حکومت ها از بیرون برما تحمیل نشود ، ازطریق کودتاها تحمیل نشود ، از طریق سازش ها تحمیل نشود ، ما حکومت منتخب داشته باشیم ، احزاب ، توافق کنند که نخست حکومت مؤقت قابل قبول برای همه جناحها ، غیر انتلافی درست کنیم ، بعد برویم بسوی انتخابات ، به آرای مردم مراجعه کنیم ، باورداریم که بحران افغانستان راه دیگری جز تفاهم ، تشکیل حکومت غیر انتلافی

## درین بیانیه نتیجه استخدام ومغزشونی ایران را ملتفت میشوید که گلبیدین بزبان ایران حرف میزند

84

ومراجعه به آرای مردم ندارد ما امروز به همان پسانه به شخصیت های معتقدبه اسلوب وسبست های شهید مزاری ضرورت داریم که درمقاومت غرب ضرورت داشتیم ، عظمت وبزرگی شخصیت های بزرگ و رهبران را زمانی احساس میکنیم که جای آنها خالی میشود ، مگر ندیدیم که غرب تا پایان مقاومت کرد ، از انج ، انج به قیمت خون دفاع کرد ، هیچکس نتوانست سنگری را در غرب نفع کند ، ولی تا زمانیکه شهید مزاری زنده بود ، مگردیدیم که بعد از شهادت دردناک استاد ، دیگرمقاومت سرکوب شد ، دیگر غرب سقوط کرد ، او تحمس عینی مقاومت مردم در غرب بود ، او با استبداد ساخت ، او تاپای جان مقاومت کرد ، من باوردارم که آرمانهای شهید استاد مزاری بالاخره تحقق خواهد یافت ، صلح وامنیت درکشورما تأمین خواهد شد ، عدالت اجتماعی درکشور ما تأمین خواهد شد ، همه ملت های افغان برادروار و سررلند درافغانستان واحد زندگی خواهند کرد ، دیگر مسئله حکومت گروهی برو گروهی ، ملیتی بر ملیت دیگری مطرح نخواهد بود مسئله اقلیت واکثریت برای همیشه منتفی خواهد شد .

اسلام این را از ریشه تحریم میکند ، اسلام تعصبات قومی ونژادی را تحریم میکند ، اسلام به برابری ویرادری همه ملت ها باوردارد ، هرکی بسوی عصبیت ها دعوت کرد ، از ما نیست ، هرکی برعصبیت ها جنگید ازمانیست ، هرکی برعصبیت ها کشته شد ، ازمانیست ، گفتار پیامبر ماست ، پیشوی بزرگ ما ، از نظر اسلام تأکید بر ملیت گرانی مترادف شرك است ، اسلام تأکید دارد که همه مردم از پدر و مادر واحدی به دنیا آمده اند ، پیامبر آفریدگارشان یکی است ، پیامبر بزرگ اسلام از شهر کوچک مدینه،

تاکید میکنیم ، دانتیم که درجنگ پیروز شدیم ، جنگ برای آزادی افغانستان ، اسلام خواهی ما رمز پیروزی ما جنگ با قوای ستمجاران اتحاد ، مشکلات حار را حل کند ، اسلام بزرگترین است را تشکیل داد ،

*Turkistan, Afghanistan, Transcaspia, Persia...are the  
pieces on a chessboard upon which is being played out a game for the dominance of the world.*  
- Lord Curzon -

As is so often the case in the seven-decade history of the Soviet state, such draconian examples of the counterintelligence state in action have a way of resonating in later periods. As discussed in previous chapters, Soviet scorched-earth counterinsurgency sweeps against the peasantry originally drew on the experiences from the suppression of such peasant uprisings as the *Makhno* and *Tambov* insurgencies of the 1920s and the decades-long *Basmachi* insurgency in Central Asia and the Caucasus. In the immediate post-World War II era, Baltic and Ukrainian insurgents were crushed by combined state-security special designation troops and Red Army units whose techniques included mass executions and deportations and the laying waste of huge tracts of agricultural regions so as to physically eliminate the insurgents human and material base (Dziak 58).

Viewed against this tradition, Moscow's actions in Afghanistan since 1979 are neither unique nor should they be surprising. KGB, MVD, and GRU special designation units employ techniques that combine intelligence, cooption, subversion, provocation, and small-unit actions against the *mujahideen* infrastructure, with the use of superior firepower and scorched-earth capabilities of the regular Soviet air and ground forces to savage a traditional agricultural society (Dziak 112).

In one respect the Soviets give away the "game" by referring to the Afghan insurgents as *Basmachi*, an opprobrious designation with historical precedent, originally invented to besmirch the smallholding peasants of a traditional Muslim culture. Coupled with the massive export of thousands of Afghan children to the USSR for years of indoctrination and training, these actions portend Moscow's intention to restructure Afghan society in a nihilistic manner, a manner reminiscent of a strategy prosecuted against the Muslim enclaves of the Caucasus and Central Asia during the nineteenth and twentieth centuries.

#### *Operation Kaskad*

December 1981, Afghan President Babrak Karmal was told in Moscow by Soviet President Leonid Brezhnev to lay the groundwork for a reinforcement of the Soviet presence in Afghanistan, and for the eventual annexation of the country to the USSR (Sharq 256). According to KhAD Lt. General Ghulam Siddiq Miraki, who had first-hand knowledge of the Soviet plans, and who later defected, Brezhnev's original plan could not easily be implemented due to the enmity that persisted between the two ranking communist factions in Afghanistan, the Khalq and the Parcham (Bodansky 11).

In consultation with his intelligence services, Brezhnev devised a strategy to dismember Afghanistan - Operation *Kaskad* (Bodansky 11). Operation *Kaskad*, would implement covert actions as necessary for the sequestration on nine provinces north of the Hindu Kush massive which are predominantly populated by non-Pushtuns, and annex them to the co-ethnic republics of the USSR (Appendix). The resultant southern enclave would become a nominally independent and Pushtun-dominated state which could then serve as a catalyst for the Greater Pushtunistan and Baluchistan separatist movements, irredentist movements which in a volatile region could prove invaluable to Soviet planners to exploit unrest and foment instability (Bodansky 11).

Miraki disclosed that "Brezhnev told Karmal that...Afghanistan would be dismembered with nine northern provinces, including Kabul, coming under complete Soviet control. The rest of the country would be left to its fate" (Bodansky 11).

The Soviets were especially interested in the Kunduz, Samangan, Badakhshan, Baghlan, Takhar, Balkh, Jowzjan, Badghis and Faryab provinces. This move would have enabled the USSR to pacify the region without relying on costly military operations, and to secure critical lines of communication and re-supply. The population of the northern areas is predominantly Tajik and Uzbek, and ethnically similar to the Soviet republics to the north (Bodansky 12).

The KGB supported the plan, which was relatively close to its perception as to how the Afghan situation should be addressed. "Senior KGB officials," Miraki explained, "felt that Afghanistan could have been controlled with limited force." The KGB view was to repeatedly urge KhAD to pay attention to, and exploit, the ethnic, religious, and nationalist factors (Bodansky 12).

Under the aegis of *Kaskad*, KGB Border Guard Directorate troops took over the security of the northern provinces of Afghanistan as if they were an extension of the USSR's Central Asian Republics. Under *Kaskad*, the North would be viewed as distinct from the South and Southwest, and policy would be implemented accordingly. Moscow's objective was to create a situation where the local population would have a vested interest in maintaining the status quo.

Thus, economic development and exploitation have been almost exclusively concentrated in the North. The Soviets have promoted the development of the Amu Darya separating the Soviet Union from Afghanistan. Gas and electricity projects have been undertaken. Two dams have been built for irrigation purposes in the Kunduz and Herat areas, and others were in the long-range, strategic planning stage (Krakowski 177).

In the northern tier, the Soviets and their allies avoided destruction of cities, villages and the countryside, while in the South, Moscow actively sought to destroy not only the opposition to its rule but the very existence of the Pushtun

population and its means of support and subsistence (Krakowski 178). Outside of the northern zone, irrigation networks, crops, and villages have been destroyed, and the land depopulated, turning the South into a veritable wasteland (Krakowski 178).

Military operational patterns indicated a systematic effort to depopulate selected areas on an ethnic basis; i.e., the overwhelmingly Pushtun-populated areas. A genocidal approach was used by the Soviet military to drive the Pushtuns out. Aerial bombardment, including fuel-air explosives and napalm reduced entire villages to rubble. Helicopter gun ships slaughtered the fleeing inhabitants. Villages were crushed under massive, armor, rocket, and artillery assaults. Massacres by combined Soviet/DRA ground forces and other atrocities compelled entire districts to flee. Long after the attack subsided, Afghans continued being killed and maimed by a concentration of anti-personnel mines secreted in food storage facilities, fields, and villages by departing troops. Crops were set afire at harvest time, orchards and vineyards were destroyed, flocks and herds were wiped out. Centuries-old irrigation systems on which Afghan agriculture depends were destroyed, and once-fertile farmland turned to barren desert. Thus, the scorched-earth policy based on ethnicity manifests a calculated attempt to make "terror reign" and as such became the order of battle for Soviet/DRA operations launched against Pushtun villages (Klass 130-133).

The Soviet malefactors, emboldened by the success of their pogrom drafted a thought-provoking document (1981) in which they revealed a long-range strategy for the dismemberment of Afghanistan. The attendant, classified document (map) designates the northern tier of Afghanistan as the sixteenth Soviet Republic (Appendix)!

A second, more subtle aspect of *Kaskad*, was to recruit, coopt, and organize elite forces from among the local non-Pushtun nationalities, reinforced with Soviet co-nationals, to consolidate and hold power in the northern regions on behalf of Moscow. Noteworthy amongst the collaborators, and the primary focus of Soviet intelligence initiatives were the forces of Ahmad Shah Massoud's Armed Opposition of the Panjsher (IOAP), and Abdur Rashid Dostum's *Jowzjani* Militia (Bodansky 12).

In the region, the Soviets reasoned that the ethos of ethnicity, religion, language and history were far more important than current national borders. Thus, with Moscow's backing and active assistance, there emerged a coalition of pro-Soviet, Uzbek and Tajik militia forces united by their collective, anti-Pushtun orientation (Bodansky 22). During the implementation phase of *Kaskad*, treaties of cooperation with prominent resistance leaders were important since they at least permitted the Soviet Army convoys to travel safely along strategic stretches of highway, including Salang, a thoroughway of critical importance for the maintenance of supplies and communications in Kabul (Gromov 188-197).

So, through much of the 1980s, the Soviets pressed ahead with their dismemberment of Afghanistan. In late 1984, the Soviets accelerated the building of a railway line from Termez to Mazar-i-Sharif, as well as the building of an administrative center there. As a result, there were repeated reports between December 1984 and March 1985 that the USSR had drafted contingency-plans to transfer the Afghan capital from Kabul to Mazar-i-Sharif. The preparations for the dismemberment of the DRA (Democratic Republic of Afghanistan) Armed Forces had also progressed during this period when the Soviets reasoned that the deployment of ethnic militia (*Jowzjani*) were eminently better suited to their long-range strategy and goals (Bodansky 12).

The Soviets explained that "In the interests of more flexible troop management, a northern military district is being set up, centered on Mazar-i-Sharif." The forces of this district were recruited from the local Tajik and Uzbek population reinforced by co-ethnic, KGB elite forces. This approach created a solid military force, fiercely committed to local interests while retaining their loyalty to the command structure of the Soviet Fortieth Army (Bodansky 12).

Kabul, however, was neither rejecting nor ignoring the dismemberment of the country. This political process was taking place in a relatively congenial environment; since the series of non-aggression treaties had been signed with Massoud's IOAP, commencing in 1982, there had been virtually no fighting in much of northern Afghanistan. The fighting which did occur in this period, was primarily joint-Soviet/IOAP operations which targeted resistance groups that were in opposition to Massoud and which were engaged in interdicting Soviet convoys transiting the Salang Highway (Tanai).<sup>14</sup> Other actions, such as the assassination of key commanders, attacks on rural civilian population centers, the interdiction of arms caravans, and contesting control over a few remote road segments continued unabated in the predominantly Pushtun areas (Bodansky 12).

During the implementation of *Kaskad*, the Soviets realized strategic success with the recruitment of compliant northern members of the Afghan resistance. For their part, the Soviets received Massoud's written assurance that he would undertake to prevent any military activity against Soviet/DRA positions and/or military convoys in Southern Salang and other areas over which he had undisputed control (Shebarshin 177-214).

Since the mid-1980s the creation of irregular elite forces from among the local non-Pushtun nationalities, most notably the IOAP and the *Jowzjani*, emerged as instrumental to holding the capital city as well as providing security for critical supply lines responsible for transporting all fuel oil requirements and seventy-five percent of other war-related consignments from the Soviet Union to Kabul (Bodansky 22).

It was also during the mid-1980s that the Iranian and Soviet governments jointly accelerated the dismemberment of Afghanistan with the formation of a tacit alliance, an alliance ostensibly designed to frustrate the foreign policy objectives of a common enemy, the United States. As a result, travel to, and contacts with, Tehran were condoned and even encouraged by both Moscow and Kabul. And since Afghanistan's Shi'i population considered Iran its religious-cultural center, the thaw in the late-1980s facilitated a massive influx of Iranian influence and humanitarian assistance, without interference from Kabul or Moscow (Bodansky 23).



With Tehran's influence, indigenous-resistance parties, notably Massoud's *Shura-i-Nizar*, patterned their respective organizations on Iranian principles. Thus, the religious and political vocabulary used in non-Pashtun (and predominantly Shi'i) organizations, became Khomeinist (Jalalzai 137). The impact of this long exposure has been widespread acceptance of Iran as the legitimate and supporting Islamic power whose opinions and policies should be followed (Bodansky 23). With the Soviet/Iranian amalgam, the ethno-linguistic, divisive strategy became Moscow's *raison d'etat*, insuring the success of Operation *Kaskad*. For analysis refer to the map of "Hazaraistan", shown in the Appendix section (Jalalzai 134). 15

Ultimately, the crucial development in Afghanistan during the mid-1980s was the gradual shift of power and legitimacy from the centralized institutions, whether in Kabul or Peshawar, to localized entities based on ethnic loyalties. Left behind, unnoticed by the West, was a soon-to-be-reinforced power mechanism which would continue implementing Moscow's grand design (Bodansky 23).

After the 1989 "withdrawal", Moscow's plan to dismember the country along ethnic lines was never abandoned.

14

In response to questions regarding Massoud's cooperation with the Soviets, former Defense Minister, Shah Nawaz Tanai, during an interview conducted at his home in Rawalpindi on 12 November 1997, stated the following:

*In the event that Najib could no longer fulfill the duties of his office - Massoud was named by the Soviets to succeed him. He was chosen, as was Babrak and Najib, to represent Soviet interests in Afghanistan. I know Boris Gromov personally, and what he writes about Massoud in his book, "Limited Contingent" - is true!*

*Massoud in cooperation with Sayed Jaglan and the Soviets, attacked other mujahideen groups who were enemies of Massoud and who attacked Soviet interests. Translation: Sayed Noorulhaq Husseini.*

M. Hassan Sharq, served as prime minister under Najib. In his book *Memoirs*, Sharq tells of a 1985 meeting between himself and Mikhail Gorbachev. The ensuing discussion between Sharq and Gorbachev, centers around the formation of a semi-autonomous northern region to be under the control of Massoud. And a second region, a large central massive is to be formed and administered by a Shi'i official and designated "Hazaraistan", to aid in the transformation, Sultan Ali Kishmand is consulted (Sharq 256).

15

On 26 October 1997, a visit to Sarpooza Prison resulted in interviews with four Iranian soldiers captured by Taliban during the battle for control of Herat, and with former Jamiat Governor of Herat, General Ishmael Khan.

One of the captured soldiers admitted to fighting in Afghanistan, motivated by the prospect of Afghan war booty. The other prisoners, however, were not as forthcoming about their presence or role in Afghanistan.

Ishmael Khan acknowledged that Iranian-trained Hazaras were airlifted to Bamiyan and subsequently committed by Tehran to fight on the side of the anti-Taliban coalition in northern Afghanistan. General Ishmael Khan could not, or would not, precisely answer our questions about the numbers of troops supplied by Tehran, "Perhaps five to ten thousand" he said. His family is under virtual house arrest in Tehran. Translation: Sayed Noorulhaq Husseini.

Part I of a Series...Bruce Richardson

ادامه صفحه ۸۳

پیاده میکنند. اگر پیروزی زیادی هم داشتند بخاطر این بود که همیشه مردم افغانستان فکر میکردند که با آمدن طالبان پادشاه سابق افغانستان ظاهر شاه می آید و متاسفانه خود پادشاه سابق افغانستان هم چنین اشتباه را کرده بود و دوروز قبل از آنکه طالبان پایتخت افغانستان کابل را بگیرند، او اعلان کرد که با افغانستان می رود. بخاطر همین هم عده زیادی فکر میکردند که با آمدن طالبان پادشاه می آید و وضع آنها بهتر خواهد شد؛ ولی چنین مطلبی و چنین جریانی اتفاق نیفتاد. (ختم مصاحبه)

بیشتر در ذکر متوکل گفتار من روم

ادامه صفحه ۱۳ فارسی (تشکیل کنفرانس در روم)

(۴) بهتر خواهد بود این مجلس زیر نظر ملل متحد دایر گردد تا سیاست مدارات جهانی، آنها را یکبار در چند سال اخیر بالای افغانستان کار کرده اند (از محمود میستری گرفته تا داکتر هول و براهیمی) همه حاضر باشند و زمینه یک تفاهم را مساعد سازند.

(۵) برای این منظور افغانها در هر جا که هستند باید اجتماعات خود را منظم و فعال نگه دارند تا در وقت لازم نمایندگان خود را انتخاب کرده بتوانند.

(۶) از آنجائیکه از جرگه نامنهاست استانبول تعبیرات نامطلوب بیرون و اذهان عامه معشوش شده، بهتر است نام این اجتماع (شورای افغانها) گذاشته شود و در مرحله دوم جرگه ملی افغانی بداخل افغانستان تشکیل گردد. با احترام داکتر عبدالغفار متوکل - مورخ ۹ اپریل ۱۹۹۸ ختم

ACKU

۷۵  
۳۷۱۰۳  
۹۹۶  
۷۷  
۷۰۹۰۷۰

افغانستان  
میرور  
۱۳۶۶

SERIAL NO.70, VOLUME NO.9, APRIL 1998 - SAOUR 1377

آینه افغانستان  
هفت تیر، سال و خورشید

AFGHANISTAN MIRROR  
P.O.BOX 418  
MONTCLAIR, CA 91763  
TEL. (909) 626 8314  
FAX (909) 626 8314

می بینید که در اثر فیردات حرب و دعت (اجیر ایران) روضه شاه اولیا و چقدر حالیت ۲!

در جنگ آزادی بود، راه بیرون رفت ما از این مشکلات هم تأکید بر اسلام است، اسلام خواهی ما است، هر قدر به اسلام تأکید کنیم، از مشکلاتی که ملت ما، کشور ما امروز با آن مواجه است نجات خواهیم یافت.

ما همه را دعوت میکنیم بیایند بسوی خدا، بسوی اسلام، دست برادری به هم بدهیم، اختلافات خود را به اسلام راجع کنیم، قرآن کتابی که ما به آن ایمان داریم می فرماید: در هر چیزی به اختلاف پرداختید به خدا و پیامبرش راجع کنید. بیایید اختلافات خود را به خدا و پیامبرش راجع کنیم، اسلام را بعنوان آخرین مرجع حل منازعات بپذیریم، تعهد کنیم که بر راه حل اسلامی تأکید میکنیم، اسلام قادر است مشکلات ما را حل کند، مبارد دیگری اعلان میکنیم که همه مردم شمشکیده افغان مربوط به هر ملیتی، با شعارهای که استاد مزاری شهید داشت، موافق اند شعار عدالت خواهی، شعار نفی ستم ملی، شعار حکومت منبعت از اراده مردم، شعار صلح، شعار خاتمه دایی جنگ، شعار تشکیل افغانستان نیرومند و متحد، افغانستان سر بلند، افغانستان متکی بخود، در این ماتم همه افغانها باشما شریک اند، ملت افغان يك رهبر را از دست داده، تنها حزب وحدت نه، ما معتقدیم که این فتنه ها پایان خواهد یافت، دست های اجنبی قطع خواهد شد، دستهای که این جنگ را باعث شده، برای اینکه نمیتوانند افغانستان نیرومند و قوی را در این منطقه تحمل کنند. خواهان افغانستان ضعیف و دچار درگیریهای داخلی اند، برادرم جنگ افغانستان سرمایه گذاری

دارند، تحریر افغانستان را می خواهند، منافع شان را در این منطقه با ادامه جنگ در افغانستان گره خورده می شمارند، اکنون افغانستان به پلی شباهت دارد که دیروز از شمال می خواستند بسوی جنوب این پل را عبور کنند، به آبهای گرم برسند، به خلیج برسند، برچاه های نفت خلیج ملط شوند، ولی امروز می خواهند از جنوب بسوی شمال این معبر را عبور کنند. مادر شیر این جریان قرار گرفته ایم، دیروز بایک تهاجم، بایک جریان سرخ نهایکن، از شمال و امروز با جریان دیگری از جنوب، دیروز یکی می خواست که جلوی رقیب را بعنوان آخرین مرجع حل منازعات بپذیریم، تعهد کنیم که بر راه حل اسلامی تأکید میکنیم، اسلام قادر است مشکلات ما را حل کند، مبارد دیگری اعلان میکنیم که همه مردم شمشکیده افغان مربوط به هر ملیتی، با شعارهای که استاد مزاری شهید داشت، موافق اند شعار عدالت خواهی، شعار نفی ستم ملی، شعار حکومت منبعت از اراده مردم، شعار صلح، شعار خاتمه دایی جنگ، شعار تشکیل افغانستان نیرومند و متحد، افغانستان سر بلند، افغانستان متکی بخود، در این ماتم همه افغانها باشما شریک اند، ملت افغان يك رهبر را از دست داده، تنها حزب وحدت نه، ما معتقدیم که این فتنه ها پایان خواهد یافت، دست های اجنبی قطع خواهد شد، دستهای که این جنگ را باعث شده، برای اینکه نمیتوانند افغانستان نیرومند و قوی را در این منطقه تحمل کنند. خواهان افغانستان ضعیف و دچار درگیریهای داخلی اند، برادرم جنگ افغانستان سرمایه گذاری

از افغانستان و ادامه حکومت دست نشاندگان در افغانستان به توافق نرسیدند؟ مگر به ادامه جنگ توافق نکردند؟ مگر این جنگ خونین را بر افغانها تحمیل نکردند؟

امروز ما توقع و انتظار دیگری را باید از نیروهای بیگانه نداشته باشیم. خود افغانها با هم دست برادری بدهند، راه حل بحران خود را جستجو کنند، ما امروز به قهرمانان صلح ضرورت داریم، به قهرمانانی ضرورت داریم که توطئه های دشمن را خنثی کنند، در برابر فتنه های که ساختن ملیت ها است بایستند و مقاومت کنند.

ما معتقدیم که هیچ گروهی توان جنگ با همه را ندارد. هر قدر هم از بیرون حمایت شود. اگر نیروهای مؤمن، وطن خواه، دلسوز به مردم، آزاده، مستقل و عدم وابسته با هم به توافق برسند، و راه حل عملی معقول، مبتنی بر واقعیت های اجتماعی جامعه ما، ضامن تأمین صلح و عدالت اجتماعی ارائه کنند، همه مردم حمایت میکنند، چه در شمال و چه در جنوب، جنوب مثل شما از جنگ به ستوه آمده اند، منتظر راه حل اند، منتظر بدیل اند، بدیل برای خاتمه جنگ، جنوب نمی خواهد فرزندان شان به کام مرگ فرستاده شوند. جنوب نمی خواهد شاهد صحنه های خونین مثل مزار باشند، فرزندان شان به زور و به جبر به جبهه فرستاده شوند، جنوب مثل شما تشنه صلح است، جنوب مثل شما خواهان عدالت اجتماعی، حکومت منبعت از اراده مردم، مثل شما از مداخلات بیرونی نفرت دارند، منتظر راه حل اند.

آیا ما میتوانیم راه حل ارائه کنیم؟ آیا ما میتوانیم مردم جنوب را مطمئن سازیم که ما راه حل عملی مبتنی بر واقعیت های اجتماعی داریم؟ زمانیکه ما توانستیم راه حل عملی ارائه کنیم و مردم را مطمئن سازیم، دیگر جنگ به پایان می رسد. اگر جنگی ضرورت باشد آخرین جنگ خواهد بود، اگر ما مردم را مطمئن سازیم که ما پیامی برای صلح داریم، ما راه عملی داریم، همه مردم با شما خواهد بود، مگر ندیدیم که مردم ما بخاطر چه يك ونیم میلیون شهید داد، دشواریهای جانکاه و جانفرسای این جنگ طولانی و نابرابر را تحمل کرد، مگر شما همه تان در يك سنگر نبودید؟ مگر در زمانیکه شما از کوهپایه های پکتیا، پکتیکا، لوگر، وردک میدان میگذشتید، زن و مرد به استقبال شما نمی رفتند؟ امنیت شما را تأمین نمی کردند؟ سلاح شما را بدوش نمی کشیدند؟ بگویند در کدام منطقه جنوب، مجاهد شمال با حادثه ناگواری روبرو شده است، در خانه خود به تو پناه داد، در قریه خود از تو دفاع و حمایت کرد، ما صحنه ای را بیاد نداریم که کاروان مجاهدین ما از جنوب میگذشت، و بسوی شمال پیش می رفت یا حادثه ای روبرو شده باشد. در جریان جنگ طولانی، در حالیکه نه نظام بود، نه حکومت و نه امنیت، این نشان میدهد که مردم خواهان وحدت اند، مردم برای اسلام بهر قربانی آماده اند، شمال میتواند رول عمده ای در جهت خاتمه جنگ داشته باشد، مشروط به اینکه شمال راه حل ارائه کند. تأکید ما بر این است که بیایید مردم مظلوم خود را از این حالت دردناک نجات دهیم، به جنگ برای همیشه خاتمه ببخشیم، صلح پایدار را در کشور خود

باید. همه افغانها، ولی باید جنگ بعد از جنگ، جنگ برای جنگ، پس از آن دیگر جنگ برای همیشه پایان می یابد، جنگ مردم تشویش داشته صلح اند، جنگ برای خاتمه صلح اند، جنگ برای صلح است. باید ثابت کنیم که به آخرین جنگ میسریم، پس از آن دیگر جنگ برای همیشه پایان می یابد، جنگ مردم تشویش داشته صلح اند، جنگ برای خاتمه صلح اند، جنگ برای صلح است. باید ثابت کنیم که به آخرین جنگ میسریم، پس از آن دیگر جنگ برای همیشه پایان می یابد، جنگ مردم تشویش داشته صلح اند، جنگ برای خاتمه صلح اند، جنگ برای صلح است. باید ثابت کنیم که به آخرین جنگ میسریم، پس از آن دیگر جنگ برای همیشه پایان می یابد، جنگ مردم تشویش داشته صلح اند، جنگ برای خاتمه صلح اند، جنگ برای صلح است. باید ثابت کنیم که به آخرین جنگ میسریم، پس از آن دیگر جنگ برای همیشه پایان می یابد، جنگ مردم تشویش داشته صلح اند، جنگ برای خاتمه صلح اند، جنگ برای صلح است.

دريکه چرا مراحم شديم دليل عمده آن اولاً شخصيت بارز، خير خواه و عمخوار حدي شما و همچنان باور و يقين تام ما بالاي شما است. يقين داريم که نظر ما جمع نظر شما و مذاکره باطراف مورد نظر شايد گرهی از کاربگشايد و راهی هموار سازد؛ زيرا ريسک آن برای اين سرمايه گذاري برای سرمايه گذاران امريکائي تا حدی کم خواهد بود که اصلاً در حساب نخواهد آمد.

دربايان از مزاحمت عذر می طلبيم؛ توجه و موفقيت تانرا در راه خدمت بوطن و اينای آن خواهانيم. با تجديد سلام و دعا. با احترام.

برادر تان حاجي شاه ولي  
رئيس انجمن تاجران و صنعتکاران افغانستان.

مکرر اینکه خواستم متذکر شوم که عقايد و نظرات جناب شما و داکتر صاحب حسن کاکر رادر مورد لويه جرگه درقونسلگري امريکا مقيم پشاور شنيديم و مستفيد شديم، چونکه ما به آنجا دعوت شده بوديم، که بعداً درنشرات افغاني در پشاور بچاپ هم رسيد و مورد استقبال قرار گرفت.

TELEPHONE :  
815523 - 811558

OUR ADD : HAJI SHAH WALI

SHAH SHOPPING CENTER BLOCK (A) 2nd FLOOR

ROOM NO: 142 - 143 .

INDUSTRIAL AREA JAMRUD ROAD PESHAWAR  
PAKISTAN.

FAX : 812866

برادر محترم جناب آقای حاجي شاه ولي  
رئيس انجمن تاجران و صنعتکاران افغان مقيم پشاور

از وصول نامه پرمحبت تان و اینکه اين خدمتگار را برای کمک عنوان فرموده ايد با تشکر و سپاس اطمینان میدهیم.

عجالتاً نامه تانرا عیناً نشر کردیم، امید واریم افغانهاییکه در اروپا و امريکا درزمینه علاقمند باشند با شما تماس خواهند گرفت است. علاوه کاپي نامه تانرا برای یکعده تاجران افغان و هم به بعضی موسسات امريکائي ارسال میداریم تا معلومات مورد نیاز خود را مستقیماً از شما حاصل دارند. سلامها و تمنیات نیک مارا بپذیرید و بهمه همکاران تان برسانید. با تقدیم احترامات فايقه (دکتور سيد خليل الله هاشميان)

## مصاحبه رادیوئي پوهاند کاکر و داکتر هاشميان

بدعوت اداره اطلاعات مرکزي دولت امريکا در واشنگتن بتاريخ مارچ ۱۹۹۸ یک مصاحبه رادیوئي از طريق تلفون با پشاور صورت گرفت، بنحويکه قونسل امريکا در پشاور یکعده ژورنالستان و اهل خبره افغان را برای استماع و سهمگيري در مصاحبه دعوت نموده بودند. درحاليکه مصاحبه مذکور از واشنگتن توسط مرکز اداره اطلاعات امريکا مانيتور ميشد، در پشاور آقایان تاجملي، آصف صميم و عبدالغفار معصوم درقونسلگري امريکا در پشاور حاضر بوده، اول الذکر پروگرام را معرفي و دو نفر اخير الذکر سوالها را بالسنه پشتو و دري مطرح میکردند. سوالات جمعا هشت سوال قرار ذيل بود:

- (۱) طريقه های عنعنوي برای حل منازعه فعلي در افغانستان از چه قرار است ؟
- (۲) درحاليکه تغييرات زياد در زیر بنای سياسي، اجتماعي و اقتصادي افغانستان صورت گرفته است، چه نوع ميکانيزم برای دایر ساختن لويه جرگه وجود دارد ؟
- (۳) در حال حاضر یک مرجع با صلاحيت مرکزي يا قانوني در افغانستان وجود ندارد، لطفاً تصريح نماييد که لويه جرگه را کي و کدام مقام دعوت نمايد ؟
- (۴) اگر طرفهای ذیدخل در جنگ کنوني افغانستان با لويه جرگه مخالف باشند، عامه مردم افغانستان چطور بايد با اين واقعيت مقاومت بکنند ؟
- (۵) پلان سه فقره ای پادشاه سابق افغانستان رادر ارتباط بدایر ساختن یک لويه جرگه اضطراري چطور ارزیابي مينمائيد ؟

- (۶) آیا کشور های همسایه افغانستان و سایر قدرتهای موثر اردایر شدن لویه جرگه حمایت خواهند کرد، یا لازم است آنها در زمینه روش دیگری اتخاذ نمایند ؟
- (۷) یکمده افغانها عقیده دارند که قبل از دایر شدن لویه جرگه باید یک حکومت موقت یا یک کمیسیون تشکیل گردد، در حالیکه عده دیگری معتقدند که لویه جرگه قبل از تشکیل حکومت موقت دایر شود. نظر شما درین مورد از چه قرار است ؟
- (۸) شما برای انتخاب اعضای یک لویه جرگه اصیل که در آن نمایندگان مستحق تمام اقشار و گروه های قومی افغانستان شامل باشند ، چه سفارش میکنید ؟ همچنین نظر و پیشنهاد شخص شما برای احیای یک فضای عادلانه و مناسب در زمینه از چه قرار است ؟

چهار سوال از پوهاند داکتر حس کا کر بزبان پشتو و چهار سوال از داکتر هاشمیان بزبان دری بعمل آمد و این مصاحبه چیزی بیشتر از یکساعت بطول انجامید. بسوالات افغانهای حاضر در مجلس پشاور به شش سوال جواب گفته شد و متباقی سوالات بملاحظه ضیعی وقت و ختم پروگرام لاجواب ماند.

## پیشنهاد تشکیل یک کنفرانس در روم

پوهاند دکتور عبدالغفارمتوکل

همه میدانند که درین اواخر قتل و قتال صرف برای گرفتن قدرت در وطن عزیز ما اوج گرفته است که این حوادث ناگوار سبب میشود تا تمام افغانهاییکه حب وطن و وطنداران را در دل دارند در جستجوی راه حل اقدام جدی نمایند و نگذارند تا ملت مظلوم ما تحت ظلم و استبداد از بین برود و سبب تجزیه افغانستان شود. برای مقصد فوق در هر نقطه دنیا که افغانها پناه گزین شده اند بعضیها بصورت جمعیت یا گروپ و یا احزاب مختلف فعالیت دارند، تمام این جمعیت ها از هر قوم و نسب که باشند - هزاره، پشتون، تاجک، ازبک و غیره - صرف بنام افغان مهاجر در یک مملکت خارجی پذیرفته شده چونکه پاسپورت و اسناد هویت افغانی خود را ارائه نموده و هیچکدام بنام قوم پذیرفته نشده است. پس تمام احزاب و جمعیت ها بداخل و خارج افغانستان بهرنامی که تشکیل نموده اند در حقیقت همان افغانهایی هستند که برادرها و هموطن یکدیگر میباشند. روی این اصل دیده میشود که همه جمعیت ها هدف واحد را تعقیب مینمایند که عبارت است از آزادی افغانستان و آرامی تمام مردم آن. صرف نظر از اینکه تنظیم ها چه کردند و شاهد زنده از اعمال آنها ویرانی شهر ها و فرار مردم از کشور شان میباشد، اما یکمده از جمعیت های مهاجر در بیرون کشور توانسته اند کومکهای مادی و معنوی برای مردم رنج دیده افغانستان تدارک و توزیع نمایند و هم از راه قلم و تبلیغات برای نجات وطن و روی کار آمدن دیموکراسی خدمات شایسته انجام داده اند. درین اواخر اجتماعی رویکار آمد که میخواهد ابتکار عمل را بدست گرفته و دیگر جمعیت ها و احزاب را نادیده بگیرند. اینها اول در فرانکفورت و بعدا در استانبول تشکیل جلسه داده چند نفر محدود ادعای نمایندگی ملت را کردند و طوریکه دیدیم از جمعیت هایی که از سالها باینطرف برای نجات وطن خدمت کرده در کنفرانس فرانکفورت و استانبول نماینده دعوت نشده بود، بلکه بقسم خویش خوری چند نفر دور هم نشسته خود شان حلوا پختند و آنرا بین خود تقسیم کردند، حتی کمونست های سرشناس هم حاضر شده ازین جلوا چشیدند.

خلاصه اینکه درین حالت حساس وطن چه باید کرد تا تبعیضات و دشمنیهای بی مفهوم از بین برداشته شود و همه تحت یک نام واحد مفکوره عالی که آزادی و آرامی ملت افغانستان میباشد اقدام لازم نمایند تا خدا نخواست این تفرقه اندازیه سبب تجزیه افغانستان عزیز نگردد.

بیائید که از جاه طلبیها بگذریم و برای تمام احزاب، جمعیت ها و گروپها یک اهمیت قایل شویم چون همه افغان میباشند و از درد وطن رنج میبرند. البته بعد از تاسیس یک حکومت مرکزی و پارلمان یک بازخواست و محاکمه ملی آمدنی است و در آنوقت همه ما تسلیم فیصله ملت خواهیم بود. من برای پیدا نمودن راه حل منازعه پیشنهاد میکنم که تمام احزاب و جمعیت ها تحت یک سقف واحد جمع شوند و دلایل خود را ارائه نمایند و دلایل دیگران را به خونسردی بشنوند تا ازین مناقشه و مفاهمه که در یک فضای صمیمیت وبدون تبعیض قومی، مذهبی و لسانی صورت بگیرد به هدف اصلی و واحد خود که نجات و استقلال کشور و آرامی مردم میباشد نایل شویم.

این اجتماع چطور و در کجا ترتیب شود؟

بنظر من برای اشتراک کنفرانس در یک کشور اروپائی نماینده های جمعیت های افغان در امریکا، اروپا، استرالیا، عربستان، پاکستان، هند و دیگر کشور ها دعوت و پذیرفته شوند. نماینده های جمعیت ها باید از طرف اعضای جمعیت مربوطه خود انتخاب گردند.

بقیة صفحه ۱۳ (طرف چپ صفحه)

شماره مسلسل ۷۰ سال نهم، اپریل ۱۹۹۸ - ثور ۱۳۷۷

SERIAL NO.70, VOLUME NO.9, APRIL 1998 - SAOUR 1377

# ایینه افغانستان

AFGHANISTAN MIRROR

خوشحال خټک  
کنده مابه د مغل گریزان پاره کې  
چاپېده جاد دولت جمهوري اسلامي افغانستان  
اتفاق په پښتانه ګڼي پيښ انشه

ما طالبان را برای افغانستان میخوایم،  
نه افغانستان را برای طالبان!  
تل دی وی د افغانستان  
اسلامي جمهوري دولت



PRICES :  
USA \$5 - CANADA \$6  
EUROPE \$9  
AUSTRALIA \$10

قیمت فروش:  
امریکا ۵ دالر - کانا ۶ دالر  
اروپا ۹ دالر - آسترالیا ۱۰ دالر

AFGHANISTAN MIRROR  
P.O. BOX 408  
MONTCLAIR, CA 91763  
TEL. (909) 626 8314  
FAX (909) 626 8314

شعار ما

په پښتو ما اوزبک، هزاره، پشتون ترکمن، بلوچ، تاجک، نورستاني  
وسایر اقوام افغان هر کدام همه وارثین افغانستان بوده، درخواه  
مشترک افغانستان سهم و محولیت ماوي دارند.

جهت نشر تل ۹۰۹ ۶۲۶ ۸۳۱۴



# آيينه افغانستان

ماښامنه منتقل غېر حزبي، ملي داسلامی

مجله آيينه افغانستان يک نشریه غیر حزبی است  
اعانه دس مدتها باکال ستهستان دپښتو ژبو

موسس وناشر:  
دکتور سيد يعقوب بنده بشيان

## فچه اشپاک

د امریکا میعاد	د اروپا میعاد
۶۰ دالر حالانه	۱۲۰ دالر
۳۰ دالر فضا	۹۰ دالر

قیمت یک قماره پنچ دالر در امریکا  
AFGHANISTAN MIRROR  
P.O.BOX 418  
MONTCLAIR, CA 91763

مقالات وارده باید بریت مکلی نویسنده را دارا باشد

مکتب لاریک نشر نورو ستر دنیو

TEL. (909) 626 8314  
FAX (909) 626 8314

مقالات نشریه افغانیات ناشر دیت نیو  
نویسنده مکلی

## عنوان فهرست مندرجات صفحه

- ۱ اهم اخبار و روایات افغانستان
- ۱ تحصيل مذهب شيعيت درمزا و شريف
- ۲ تصميم حزب وحدت برای اعلان جمهوريت نامنها دهرستان
- ۲ تقبيل مذاکلات خارجی توسط کوفی امان
- ۲ ابتکار امریکا برای حل معطله افغانستان
- ۳ اولين دیدار نمایندگان طالبان و اختلاف شمال
- ۳ بازديد دوستم و محققان شهران
- ۴ اشهاد دولت هند برای طالبان با رتباط مذاخله درکشمير
- ۵ حمله برمظاره زن در پشاور
- ۵ سقوط يك طیاره طالبان در موهی
- ۵ عذر بدتر از گناه با رتباط تجارت اغانه گیری
- ۶ چنانچه ای غفوری و روان فرهادی
- ۶ نامه انجمن شان و صنعتگران افغانستان درپشاور
- ۷ مساجد را دوشوی پوهاند کاکر وداکترها شمیان
- ۸ پیشنها د تشکیل يك کنگره نرس در روم / پوها ددا کترغفارمتوکل
- ۹ امید و روش های / سلطان پوری اوزیرچینیا
- ۱۰ ظاهربا وموضوع رفتن یا رفتن افغانستان / لاج غفوری
- ۱۰ د پوه مجبور غل لاس پری شو / محمدکاظم بهمار
- ۱۱ ازسقطه تا دهبان به پهر برداری ارتقا و شوروی داکتروستا رتوکی
- ۱۱ وفیات و فایات / وفات سیدقام رشتیا يك فایه ملی
- ۱۶ وفات دکتور عبدال حکیم طیبی يك فایه ملی
- ۱۷ بهما دتعلیق یا دشا به سابق بهمناسبت وفات دکتورطیبی
- ۱۹ مرثیه عبدالها دی شکوربرای دکتور طیبی
- ۲۰ مرثیه دکتورمحمدنا درعمر برای دکتورمحمدیوسف
- ۲۰ وفات دکتورهاشم کمال يك فایه علمی
- ۲۱ مسخنی چند درباره مرحوم انجنیر یعقوب علی/ عبدالوهاب فر
- ۲۲ تسجیل از چهلین سال وفات شاعری علی/ لاجه
- ۲۳ طرح سبک سازی افتخارات پشتونها توسط حلقه امید
- ۲۸ يك شعر دري مرحوم پوها دند عبدالی حبیبی
- ۲۹ روان روان زن کده - دوله بگردن کدایوه منظومه دراین باره
- ۳۰ الله نوازخان و شاه جی / دکتورهاشمیان
- ۳۱ نامه صحت آمیز آقا حسن کریمی
- ۳۴ منتعلت ملی با مصلحت قومی (نقدخواندنن با لای مجله
- ۳۵ ویدئویی داکترهاشمیان / استاد محمد اسحق نگارگر
- ۵۹ پشیر شوی فکر / دکتور رحمت رسی زیرکبار
- ۶۰ زندان بل چرخ و پولیکون پلچری با ده تمویس / داکترهاشمیان
- ۶۲ تلاشی سیرت و وافی برای کسب چوکی
- ۶۶ بخش زبان و ادبیات / زندگی بی می وجام / ستا دشر
- ۶۶ یادگار / سیدعبدالله لاجه د جاده / مقتدی عشق / وها بزا ده فریار
- ۶۶ شرم افغان / ذلیل الله ناظم باختری
- ۶۶ ناله ای از سوز دل / زال - قلب مجروح / سمین بهبان
- ۶۷ بطله مشاعر / اسحاق شتا -
- ۶۸ دولت از دست رفته / محمد شمیم اسپر
- ۶۹ قلم / محمدیونس عینی - غم مخور / نجیب قندهاری
- ۶۹ اسرار عشق و نقطه دل / نور انور - ساغر / حبیب بها
- ۷۰ مساجد جالب يك خبرنگار ایرانی

## فتم نور روزتجايي و بدبختي افغانستان

سر مقاله مدير مسئول زیر این عنوان را در درون هشتی  
دوم این قماره مطالعه نمائید

AFGHANISTAN  
MIRROR

AN INDEPENDENT NATIONAL  
AND ISLAMIC MONTHLY

AFGHANISTAN MIRROR IS A NON PROFIT  
PUBLICATION.

WE ACCEPT DONATIONS WITH GRATITUDE.

Founder & Publisher:

Sayed Khalilollah Hashemeyan (Ph.D.)  
Professor of Kabul University (in exile)

AFGHANISTAN MIRROR  
P.O.BOX 418  
MONTCLAIR, CA 91763  
TEL. (909) 626 8314  
FAX (909) 626 8314

Every writer is responsible for  
his/her writing.

Articles published here do not represent  
the views of the publisher or the board  
of editors.

Articles sent for publication should  
bear a full identity of the writer.

SUBSCRIPTION:

U.S.A.	Duration	Europe/Asia
\$ 60	Yearly	\$ 120
\$30	Six months	\$ 60
\$5 per issue in USA		
\$6 per issue in Canada		
\$9 per issue in Europe		
\$10 per issue in Australia		

Articles not published  
shall not be returned.

بخش انگلیسی

Title

Page

Moscow's Contingency Plan for the Dismemberment  
of Afghanistan along Ethnic & Linguistic Lines  
By Bruce Richardson

1

هفتم ثور روز تباہی و بدبختی

افغانستان سرمقاله مدیرمسئول

هفتم ثور معادل ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ که حزب کمونستی خلق  
بقوماندۀ امین خونخوار کودتای نظامی رابکک منورین  
ودست پروردگان شوروی انجام دادند، مرحله دوم بدبختی  
وتباہی افغانستان آغاز یافت، چونکہ مرحله اول بدبختی  
افغانستان پنجسال قبل توسط کودتای لیونی سردار آنہم  
بہمکاری کمونست های وطنی آغاز یافته بود.  
بعد از تسلط کودتای کمونستی ۷ ثور، دست ناپاک حزب  
کمونست وحکومت شوروی، کاجی بی و نظامیان شوروی  
برای بلعیدن افغانستان آزادانہ دراز شد ودر فاصلہ یکنیم  
سال بعد ازین کودتا، لشکرسرخ کمونستی بہ سردمداری  
بہرک ملعون وبراہی بکری نشاندن این گدی لنہ ای و  
تسلط حزب خابن پرچم ہرافغانستان، کشورماراسما تحت  
اشغال شوروی قرار داد.

امروز مدت بیست سال از آن روز منحوس میگذرد وباشر  
پلانیهای دشمنانہ اتحاد شوروی کہ توسط اجبران خلق و  
پرچم تطبیق میشد، درین مدت کشور آرام و آباد ما بہ  
ویرانہ تبدیل شدہ ومرد ما کہ بر کشور خود حاکم ویک  
لقمہ نان غریبانہ داشتند بفقر ومرض مبتلا گردیدہ حدود  
نصف نفوس کشور مهاجر شدہ اند. نسلہای آیندۀ افغان  
این روز منحوس واثرات تباہ کنندۀ آنرا ابدًا فراموش  
نخواهند کرد. ملت افغان از شورویہا تاوان وانتقام خواهد  
گرفت، اگرچہ انتقام خداوندی قبلا دامنگیر شان شدہ است.  
لعنت وقہر خدا برہمہ کمونستان خابن ووطنفروش.

آخرین خبر بسیار مهم

مذاکرات طالبان و هیات اختلاف شمال تقریباً بہ ناکامی انجامید.  
دلیل آن اصرار اختلاف شمال برای گرفتن امتیاز در جهت باز کردن  
محاصرہ اقتصادی بامیان است. حزب وحدت وایران میخواہند از باز  
شدن محاصرہ برای مقصد سیاسی تاسیس جمهوریت ہزارستان کار  
بگیرند و طالبان این چال رادر ک نمودہ فعلا بآن موافقہ نکردند،  
بلکہ ہمہ تصمیمات مہم را وا گذاشتند بہ ہیات علماء کہ قرار است  
در ووردوم مذاکرات در جاپان جلسہ نماید. ہیات لابان کہ بہر افزایداری  
بشمار ۲۲ نفر در ۲۲ مارچ برگشت.

دل دی وی دافغانستان  
اسلامی جمهوری دولت

شماره مسلسل ۷۰، سال نهم، اپریل ۱۹۹۸ - ثور ۱۳۷۷

SERIAL NO.70, VOLUME NO.9, APRIL 1998 - SAOUR 1377